پیاده ازونت‌هاگان
مشتمل بیوگرافی عده‌ی انشاعی کشور

تأليف: خت

جوزا 1344
آغاز

سخن در دهان ای خردمند چیست
کلید در کمک صاحب هنر
چودر بسته باشد چه دانش کسی
که کوه‌رئفوش است یا میلیه ور

این مجموعه که به مطالعه شرایط سیاسی قبلی شاعری اما اوی خسته نموده‌اند که چهار جایزه مطبوعات گردیده و چشمه شان تندرست مادی بعمل آمده که کیک اثر از زنده است. شاعری خسته کج‌شود شان هم شاعر و هم بشکتا خت شوای دری کشیده سعی می‌بلخ و توجه جزیل می‌برد نموده‌اند. حالیت غایاب شعرای افغانستان راه جانیکه مَسْت مَسْت مجدی مَسْت می‌بیده‌ای در دو آن واقع ساخته‌اند سعی شان مشهور باد.

چندسال قبل اثر معاصرین سخنور شان نواست هموطنان ندا بنامی شعرا. کشیده شان آ، شنا بسا زد وای تنده کره یا دی آز رفتن‌آن نقر ییب مکمل معاصرین سخنور وتا معاصرین سخنور و مکمل آن‌است، اگرچه اثر بی‌شروحه ناقید و تحلیلی نگارش نیافتیه وعلی‌کشت آن بوده که در می‌بیت ماه‌های زنو شته‌های ادبی نتوانسته جنبه‌نه‌قا، دی و تحقیقی را بخود یک‌بگرد و مبای حنم کرم و تننه و هدا دو زنده و حرف‌گیری بجیان آید، از آن نست که مَسْت مَسْت مجدی مَسْت شاریت می‌کرده‌ند. یکی نواسته‌اند شعر دورست و شعر فهمه‌که بعد آ بیدان می‌آیند و در عصر آن‌ها نقادی رواج بیدامیکند نه‌بونو می‌دانندی یا ما برای نو می‌سند گان شعر دوست و شعر فهمه‌که بعد آ بیدان می‌آیند و در عصر آن‌ها نقادی رواج بیدامیکند نه‌بونو می‌دانندی یا ما برای نو می‌سند گان شعر دوست و شعر فهمه‌که بعد آ بیدان می‌آیند و در عصر آن‌ها نقادی رواج بیدامیکند نه‌بونو می‌دانندی یا ما برای نو می‌سند گان شعر دوست و شعر فهمه‌که بعد آ بیدان می‌آیند و در عصر آن‌ها نقادی رواج بیدامیکند نه‌بونو می‌دانندی یا ما برای نو می‌سند گان شعر دوست و شعر فهمه‌که بعد آ بیدان می‌آیند و در عصر آن‌ها نقادی رواج بیدامیکند نه‌بونو می‌دانندی یا ما برای نو می‌سند گان شعر دوست و شعر فهمه‌که بعد آ بیدان می‌آیند و در عصر آن‌ها نقادی رواج بیدامیکند نه‌بونو می‌دانندی یا ما برای نو می‌سند گان شعر دوست و شعر فهمه‌که بعد آ بیدان می‌آیند و در عصر آن‌ها نقادی رواج بیدامیکند نه‌بونو می‌دانندی یا ما برای نو می‌سند گان شعر دوست و شعر فهمه‌که بعد آ بیدان می‌آیند و در عصر آن‌ها نقادی رواج بیدامیکند نه‌بونو می‌دانندی یا ما برای نو می‌سند گان شعر دوست و شعر فهمه‌که بعد آ بیدان می‌آیند و در عصر آن‌ها نقادی رواج بیدامیکند.

ماهیل هرودی
لد در گرو مهر هو هو أحد
كروه همه عمر وردة الله المحمد
الحمد له دايرہ سالا رس
محمود مجد مدجه اسمه أحمد
ورقی چند که قلی شد معدود ورده خسته وعیار نست ایسواح نتی چند از
شمار دری گویی افغا نستبان عزیز که اکثریان درهم خوشی از اسواح روز گرد
وکرمی نشین دربار سلطانی بوده اند و یاد و حانیون اند گیر مرجع ارادت‌العدوان
و اخلاص کیشان قرار داشته اند یا مر بیش نشیان مساعدت یس اند گیطا لبان علوم و فنون از
حضرتیان مستفیت گرو می و آناری هم دراد پیت اذان وی از انواع شمار بید کار گذاشته اند
لیکن بی‌مرادی از هنر مشیون منحصربنمنطقه زندگی و آثاریان محصور بی‌نیادان خود
شان گرو می است.
در این دوازده روزه که تیم‌الرحیب‌المحوم
سراغی یافتن مجوعه تم‌المحوم نام‌لو نام‌لو
تیم‌الرحیب وقفه به دست‌آید بعد از حصول مطلوب
محصول جه‌خود را بملت و یجرجد بغرش مور فی نشرواشیحه می‌نمودم درتیجه
مجموعه گرو می کم. علاوتا از این‌ریاها به دریائے دوستان که در تن رشته اتحاد
فکری درمیام بود ام‌سکر، شد.
تاریخ این مجوعه بی‌مرداد اذیتی کریمی (اینه تند کریمی)
۱۳۸۱ هجری قمری
حاصل شد بیان نامش دا (بیان از زرفتگان)، نهادم، ما‌خند این تند کری طور عموی
ازد یون اب‌خیری آ تار شماری مندزره تذکره و یا از اشخاصی که با آنها قرایت
داریم احوال ایشانرا از ناهایی‌یده و آثاریان کرتفه شده و یا از مجلات کابل
آریانی و عرفا و خبره کرتفه شده است اکر چی این مجوعه در حد خودنامه است
و لی نسبت بهچ غنیمت خواه مورد دارد و از ام‌بدیقرار به سیر
نیز می‌کرای نقضی افغانستان عزیز مارجا لیم هم وجود خواهند آمده که نوا قص کار
مارا کرتفه به دوچ تکمیل برسانند ۱۲۱۰۰۱۴ (ختمه)
ابن عطا

نام محض ملا قریب محمد مشهور به اخندزاده عطا ر بسر عطا محمد است که نسبت نام پدرخود این تخلص را اخذیار کرده است تقیاً تا آخر ۱۳۲۲ ق که مصادف به عصر امام حبیب الله خان شهیب ۱۳۲۷ ق است حیات داشته و در مندوزی کابل دکتر مبلق ابیات کتیبه بود و مردم اطراف به آن رجو عه داشتند اگر چه دکتر مابلق دکتر دکتران چندان متاثر نداشت مگردر منشیت از امویه بالا نیتر و نهایت جواد به بلکه ایزوژه از عده مساقین دستگیره می‌نمود و هر کدی بود می‌نمود که زات نیامده نه مخصوصی که برگزدل حضرت خو اجه حا فظ نمو ده و بخش خود او بدست افتاده به مطاوعه خوا ننگان محتوم می‌رسانم:

فخیر مسلم و عا بدو شیخیر بوده در یاذمه هرم‌ما طعام بخته به مستحقین ندهمی‌هاد خلیلی ظرفی و خوش طبع و بذله کوو مجلس آرا یاد بوده بی‌شک از نصو ف صحت می‌کرد خط خود را شات گاه‌گاه غزه می‌سرود که فعلاً از از عزاز لیا نش بهم نگاه‌نده‌جوی نیامده نه مخصوصی که برگزدل حضرت خو اجه حا فظ نمو ده و بخش خود او

بدست افتاده به مطاوعه خوا ننگان محتوم می‌رسانم:

خانه‌آب و گل است برسر او تنگه‌آزان
مرغ دلم طاهریست قدسی عرش آشیان
از قفسه‌ن ملو ل سیر شده از جهان

کندم هستین دو چون نصر مرغ ما
از دِردای خان کدان چون نبودم مرغ ما
با نِشیمن کند بر سر آ ن آ شیان
می‌برده عشع حق تا نسوبی لا میکان
جون ببردین جهان سدره بو می‌دان آن
نکه گه با ز ما گنگوره عرش دان

می رشد دمیده مزرع خرم بسی
آهده چون ازهمه‌بار بتو اوقد بسی
گر بزند مرغ ما بال و بر ی در جهان

باشد چ از قدسان مونس و همد بسی
سی یِ بِ دوَ ل فتَق بر سر عالم بسی

محمدرضا رکنی
ذكر الله بود زمره مرغ ما علی علویبو دجلوه که مرغ ما هردو جهان دا کر گفت کوکه مرغ ما آ بیش و با گلشن با غن جنا خلق ای ای ای آب و گل فانی است دردو جهان مکان نیست که از کانن است کان وی از ماندن است جای وی از لامکان مفت نگردنی دلامحرم برزم وصال بدر و جو دن بیا کن بر یاده هلال چون دم وحدت زنی حافظ شور بده حال خانه تو حید زن بر ورق انس و جان
اصلی

درین اواخر چناب سید محمد عثمان خان خلفاً لصدوق سید عطامحمد شاه مرحم (خطوط معروف افغانستان) از کتا بخانة شخصی خود بیاضی قلمی بدسترسی گذاشهند، دوین بیاض بیشتر اشعار عسمت و ملا اصلی درج بود.

در دفعه اول که طور محسوب اوراق بیاض دا از نظر گذ دوین داسته شد که این دواحد عسکری به تبع (صایب و شوکت) فُزل سراوی نموده اند. دفعه دوم که از نظر معقیق دیدم ثابت شد که اکثر جملات بیاض بقلم عسمت بود. چه در عنا ان بعضی فر لیا (المقد) نوشته شده و در مقطع تخلص عسمت آو رو به راه و نسبت رفیق او در عنوان جناب فرزندت میبام ملا اصلی نو غنیه شده بود. چون درین بیاض دقيق ترندم بحیفت نیوست که عسمت و اصلی ازمرد؟ کا بل می باشند. چه عسمت بجواب تصریح بلخی (که اد نیز معاماریان بود) او اکثر فر لیا اساتذه دا باهم بیروی کرده اند) غز لی کشتی و مصر غنیه تر دا تضمین نموده است.

نصرت:

کا بل دل ازغوان زادی شد ازخون جگر

عسمت:

گر زملکا کا بلم عسمت جو نصرت رو زوشب

طلای عشرت مقام ملک لا هو مهندوز

درین بیاض عسمت بقلم خود نصرت دا (ملا نصرت بلخی) نو شته در جابی که

نصرت و اصلی بیر ی ازشکت نموده نصرت در بین غزل میگوید:

بنجی میزکان مازاشاخ مرچان کم نبوذ

اصلی در مقطع می گوید:

اصلیا اعمال مو قوقشت سیر ملک هند

دل بیوز صحت باران کا بل بسته اینم

و ارین مضمون اصلی دانسته میشنود که این رفقا هرسال باهم بسیر ملک هند

میرفته اند.

اصلی در غز لی که به بیروی نصرت نوشته در مطلع سوم می گوید:

بود در دل اکر ذوق بدختان و سمرقند

جز فرحت فرای ملک کا بل ناخر دمبد

نصرت در غزل خود درچند جای ازسرقه پیاد کرده منجمده در مطلع دوم

می گوید:
نهرو حضن خماج را به هدایت در عشوه بردند. که من صید نکه شوخ هومان زندیه‌که در بین بیایین از هنر عصر مراحلی بی‌موجودی است. از آن استقبال می‌شود که یکدسته همسالان مدیت باهم مصاحبته داشته‌اند و روزگاری جنینه بخش‌های‌روهی‌که در بین بیگی در درازگیره مدت کمی از ادیان‌گذشتند. اند... عصر را وکیل درواستانتورا بن‌سره‌نماینده‌روهی‌گر در بین بیایین از انتشاد نموده‌اند. ناگهان آورد برخوان دوی به ثابکت ساقی از از اوقاف و سافر مینا شکست. هر بچه و امریک ناگهان گونه کل رخنا شکست در بین مرکزی از خواجه یونس، اصلعلی خان، میرزا‌محمدی خان، خواجه عثمان.

نام برده است. در مقطع مرزهی می‌گوید:

چون بنای کهن‌ها یا به‌خیر زرازناشکست کین‌یکه رابه‌جدژ یا باده‌جان و در بین بیایین چند غزل که به پایین (رده، شهادت) کفته نوشت‌های است.

(احقرا لعیاد نورالله) مطلع غزل نورالله:

هرکس گرفته عشق مبتلا نخی در بغل در بغل مقطع:

تا آب خضری‌سبز نخ «نور» دیده است به‌نبهان نمو ده دفتر نبارته نگه در بغل در بین مرکزی از اطلاع بی‌روی کرده در مقطع می‌گوید:

بی‌یوکی کامل‌شک کمل به عصر

بی‌این ابتب شهید می‌توان‌هک مرز‌عاصم و ملاصل‌ی‌از آزماید که بی‌بوده‌اند. محبت وطن دردست‌گذان مسافرتن هنر همیشه آن‌هارا بی‌بیاد وطن داشته بر از انتخاب در اشمار خود از از مادر کرده‌اند. چون بیایین از این‌رسوم که اشعار ایستاده کدام عصر و زمانی دا نشان نداده او و آخر هم ندارد از افران‌ها واردی بیش و طزر شرایی‌هناک دانسته می‌شوده‌که هردو نفر در از اولین قرون دوازدهم می‌زیستند. در مقام‌که از اصلی موشجی باسم جمال حشیش شته متماقبا بهمان قافیه ورفه‌ی موشجی باسم عابد از از نصرت تحت عنوان ملانصر بلخی تحریر شده است.

اکنون یکی دو غزل از از اشعار اصلی قدر می‌شود:

هلاء اصلی

ازب کرده ۲۱ من روزجور بشت دست بری نباید روی دست زلف‌سوس می‌زنم. به‌هدوه سوی آئین‌های مازی نظر خواست. حرف طمع ببسته برمب لخت خون مرا.
خواهتم زدن بهاد انگور بیست دست
یکرده نمای درم دیجود بیست دست
ظراف نموده ای مکرانی حور بیست دست
زان نیش ها که خورده ایم، از چرخ اصلیا
دا رم چو نوش خانه زنبو ر بیست دست

جهن بیشانی که سیلاب غلب میخواهند
باد که کلگون زخون عاشقان کرّدی بجام
دریکی مضحکند نوا بروی توکردن مشکل‌ت
خضر بخشته کشا د چشمه آب حیا ت

همت چون غلتخاره پرچور نزد اهل‌هوش

شد بیا بان گرد از سودای لیلی جلوه بی

اصلی» دیوانه مجنون نسب میخوانیش

سپرک‌گزار چه ساخته داعم بیتی‌
بی‌رنگ بیان لا له بیا غم بیتی‌

بیوی کلها شده است دود دماغم بیتی‌
برده است نور ترک دا زجرام بیتی‌

بر ز خوناب جکی کشتی ایا غم بیتی‌
ابن بود حاصل اسما ب هرا غم بیتی‌

صد نوا میوه سد از زاغ و کلا غم بیتی‌

می کند کامل‌فت و اندوه سرا غم بیتی‌
افغان

امیر هوتک فوغلزایی «افغان» ابن محمد زمان خان در روزگار اهلیت و متوسطه از دو جهته درآمد داشته متکفی احتیاجات حیاتی و می‌شود و یک نبی زیر نگرمانی بشریت تعلیم و تربیت شده بنده شماخم خود سردار سلطن خان بوده است.

جون افغان فطریاً ذکروی لطیف و عطایی برای پا داده و در هرگونه خوش ازدواج شده و قانون وقت و اکرام دیده و در سفر و حضور مصاحبه و حاشیه نشین مجلس شاه و همواره فراموش نمی‌کند و مستشار در امور داخله و خارجه و شریک مخابرات و معماره های داخلی و خارجی بوده است صاحب تذکربر روز روشن که معاصر افغان در هنده است می‌نوید.

امیر هوتک خان افغان از منشیان شاه زمان است در عصر اهلیبختن زمان شاه چندی داروغه دفتر ومدتی اختیارت ایشان را به عهده داشته و با لاتروبه‌ها هرگاه به‌گیری کلی مملکت بودی موافق شده.

افغان در اشراف که از میرزا عبد الله را طلیب (ز) بیروی می‌کنده و در این سبک سرآمد روزگار خود است از قصیده و مکتوبات که دوستش عا جرا باید در زمان افکامی در بلیغ نوشته معلوم می‌شود که عده بی از عصران همیشه در منزل افغان یا عاجز یا عارض می‌شدند و صحبته شهرت با اشراف، بیدل (ز) کرم بو ده است.

اگرچه بعذار وضعیت دیوان مرتب بقلم خودش در خانه‌اش بیاد کار نماده یا چنین در زمان زبانه‌ها لیاقت قریب قبل درآمده تجسیس بعضی از باب ذوق دو نسخه نامه باشد آمده است و حسین خان فرعی طال عمره که از دوران خاندان افغان است بقلم خود آثار افغان را ایجاد توان ارزان نسبت‌ها جمع نموده و دیوان مکمل ترکیب داده است و آن عبارات از غزلان و قصاید، مخاطرات، تر چیت‌ها، تر کیت‌ها، حکایت بانوی سافی، نامه قطعات تار تاریخ و عیانات اواست که جمله آن (۱۳۸) بیست و نه صدای و تعداد صفحات دیوان به ۹۶۴ می‌رسد این دیوان دار دو سلیقه شخصی حس خان در دیوان بزرگ (۱۳۸) شمسی مطا باقی (۱۳۷۱) هیچ در قرن مطالعه کرد.

افغان در ادبیات جون میرزای زا بیدل (ز) است طبعه‌ای بايد مشر ب صوفیه می‌دانست و از این ویژه حنان را پنه خاصی داشته مغضوب سنا به حضرت ایشان صاحب استلم سیری له بین ادبانا و آتشه و نواده‌خانه‌ای آنجناب است.
اکثریت این محتوای زبان پارسی را بیان می‌کند.
دخاین موید آن است.

اگر تا عصر مسیح مینمی‌داشتم

من و عاژر سبب عرض تنمای هیم

نگمه سازهم و هم باده مینای هیم

هفته ازتادیوس سلماه در بای هیم

مسیره نمیده درخت‌های اجزای هیم

می‌توان گفت که درهم و نیایه هیم

ما که عصر بست درتدید، محمد هیم

مادر ایحای خدا او و بزرگبای هیم

آتشیان داده بیدادم وعاقیه هیم

نا بود جلوه مما شاه ممنی افغان

من واو آ گیه‌ی بویداً مما شای هیم

کفتم ک درفراغ تواوی آ جان شود ندی

یا پیتومگ چاره درم کننپه کرد

یاد رهتم بی‌داده سرود نفت

یا یا آنجان زمست تیر نگاهت رده نرست

یاده‌زانتظار تو بیرون پن و نه برود

یادل بدست دامن صبرم دهد نداد
با گذشت زمان با شیبان شوید. 
با چند کاله مال احسان شوید.
با یک پنک خلاق زمجران شوید.
با انتخاب زی تو خندان شوید.
با یک قلم خلاقیت حرمان شوید.
با یک فراک تو افغان مر د نور.
با یک کهیت هستی ماکو آسان شه.
با دوباره از شیبان شوید.
با یک نام جوهر آفتکه نسیان شه.
با قطره ای بودم اکنون به بر بی ی ها ی شه.
در شکست زنگ ما نشان دهنپیان شه.
یعنی از یکتا به یکدیده جیران شهید.

دام زدم و کارما افغان ن بر سواونی کشید.
از گر بیان چاک همچون صبح نادامان شدید.

به خصوص مهها بیان زاد مهبا میهم خیبر.
بیامی خواهم که ترک صحت دشن کنند.
بیارم از گل گر و کد را نه دسیون یم کند.

با اسم خدای رضوان
مشاهد بیشتر هر ساعت نبیت
نیسان من یکی درصد زرد و نیت

با اسم لعل
با زما دژ اتحادیه کی چکی است

غزل

یکه تن چکوه جان بر زد زبان هر ار تن
کرد هزار اعجاج و گر بیان هزار تن
دغدغه نبیده باز نالان هزار تن
شکاک بر در در دم وارد ار تر تن
بی توهی ار باند بی جان دا در تن

یکه تن یکده است
با لفظ خداان اباعیفان هوا و تن

افکارا کارش گذشت از اخیاد جشم من
داشته می برودن در جوی بدر جشم من
که به پهلوی دلم گوه در کنار جشم
ای چراغ چشم ودل برخیز از ناز ونشین
افغان به ژم باده کشا ن مجبتش
غیرا زرشاب دوستیش در ایا باغ نیست
فتهنه دادی پر سرا ی مه
سوی ی این نا تو ان نمی بهینه
خمر آ نروز کراروا بروی توچین برخیزد
تو باین فکر که نقشی به ستم بنشاگی
آ خراز من غم عشق تو بر اکینخت غبار
نشود مهو تمنای تو ای خوا تم دل
ای بن نه نقشی است که افغان زگتین بر خیرخد
پی قراردیم وناتوان هر دو
هر دو شب ناسوج برگیر یده وآه
هر دو از غم چو موم گر دیده
هر دو را رفته گاهی از باد
هر دو حیر ان در دیک دیک
هر دو گر دیده به سرو سامان
هر دو افغان گنگا ای یک سر کوی
خالا به سه چک آ سما ن هر دو
کتاب ما اگر جو یک سه تار پیش ایا مامش
بکو افغان حساب اوهم از بون افغان
من ۱۲۰۳
الفت

سيد مجتبى بن سيد اسحابيل برادر زادة ميرزا مرحوم بن ميرسيد قا سم

صادان مشهور صحيح نسب بود اصل ممكن جدش مه بيتة منوره بود در بيه 1191

درزمان سلطنت نيمورشا بكا بل جا كرفنند وسيدي مجيب مر حوم از طرف مادر

نواسه ميرزبور (بادشا صاحب باي مناد) بود در نصوחומ و انی داشت در

علموم ظاهر محقق فاضل و به علموم ادبي و معقول و شرع شريف كامل بود در اخير

سلطنت امير دوست محمد خان رئيس (مجتبى) و درزمان سلطنت امير شريفعلی خان

ايمين محکمة دار الفضالة كابل كرد به.

بین هشتاد و سه و سالیکه علام فانیا دا بعدهدركد.

این سوانح مختصر به قلی مير محمد اعظم کا مدر معمور و اکثر قبایل الفت بود

در سه دکان عارفان عاشقان (ع) ست مجمال مسجد اوزبکان منزل داشت بمست

آوردهدشد. امادربابته اشمارش هرچند تطبع بکارت نفت جرهزان چند که در بعضی

نگرهها که درن زندیکها نوشته و پاین ناکافی مچر که اکثری نور اوقت

ساخت که سمتی حضور ملوکیانه (در مجلس) کابل بسا لکه بالاصدار بصورت مشاعره

بیچا نثر نموده بودند و نیز قطعه که برتی مسجد اوزبکان نوشته و نا هنوز

زیر محراب مسجد نصب است ابتری دیگر به دست نه آمد.

الفت تطبع از ساک کا بلی نموده:

الفت:

هرد لي کوثر از نانه شکرک کنافت

گرز بر گرنگان گرچه بسی کرده ایست

سنگ را نانه جانموزن از جابهد

آپرمنان داشتم ان آریه رهمت از بر

گرچ از کل توالف رشت ناب چکه

سالک:

بکر فندالمز طمنه که تد بیتر نافات

بج اشن درگان نگران تا کنی و چند

شب همه شب دوروادن چکی مسجدی

به مریدان نشود بندی فرمات نفس

طاقلم اختمم چقدر در کیه که (سالک) بنمود
سأ لاک معلوم به ساک بل بالاحصاء است چه از بالاحصاء کا بل بوده.

چون به در پاتفت سوانش سعی ماعاجز است بیوپلن غزل درهمی یا کتفانه نمودیم.

الغت:

نا به سیر چین آن قامت دلیو رسیه،
تا ز چین سر ز لفت بخشن زو و رسیه,
ما نه کردی بنظر کرده آهو رسیه
که میچین بفیک از بی دار و رسیه

ا لغت از کلقت هجر ربخ دل ام و منا ل
میر و دوب ذکر با رگا در حرف رسیه

پریمان کردی ردا برچخا از ناز اکل دا
که هر گیم خره گل و اندش متفرگا بابی دا
به مومدار نگاهت کارصد پیما نه می سازد
در مشیتش که بین شنه بر ز لافت کر هکیورش
نداز در چون در محفوظ نشاط خوشند ار دیگنی
چیتمنا نابل رون از کمصم صبر و تمیل دا

قناعت پیشیه کن ا لغت چه سو داز ا فسر شاه

تر قی کر کند فو ارده می بینه تنرل دا
سا قیا با دیما می بجک د رانداز
تاب نزدیک خورشید ندا ر د شبنم
پیش آرا ننیم که کند سیل حواوین پامال
تا پناه پیخای از وضع خودو کادو جهان

ا لغت از اساتی عشقی ببطاب ساغری
سنگ در جوا چم کاسا فیفو رانداز

درنار بیفگت مه کلمات بیلد (دخ)

کا ندر صفات اوست یزان مده بیل
که سیروت نعیم نه تنگ بنگ بوی و ل
دردیده بصرت اراراب و بیاد و حال
به پر چمن ترا از اور کود اشتغال
بردازابن حد قیه بوتفق ذو الجلال

الغت ز بهر ماده نار بایوگو
کلمهای چنان میدی از ایل کلفن خیال

۱۳۹۲ ق ۵
بهري

نودا لحکم "بهري" بسرمو لینا هدایا لجی ول همو لینا هدایا لقفا - در ۱۲۷۷ ق ه
در محل مسکنون درواز تو لیافته است.

بهري یکي از علمای مبرزی است که در وازو هم در بخا را افزکار
و مجلس جهان قیمت داروی ستفا دمی نمودند این عارف کامل طری که
در عالم علم وفضیلت زنه است درصرح حاضر هم نظر به عدم تغییر برخی نظرات
و اساس عرفانی اش موجود جمله می کند، علوم متناول احترام نویدید بر گواد
خود او سن ۱۴ و ۱۵ فراگرفت و بعد از آن که عمل درجه ذکا و استعدادش غلبه
جست، والذل اورد اطلع لم محقون که به مخضوع اعلام شهرت داشت سردار در جرئت
کم طوری روزنه های علم بری بارش سخت کرده یا علوم وفق وبنظرگاهان کرده به
دخویان که از رحیم ده سیما علی از دیاکی و جوامع دیاکی رد داد که مخضوع نور الحق است استفای تفوی
و معلوم مان کدی درشته های علمی بیگا کرده و در بعضی مسائل از قبیل دیاکی
حکمت فلسفیان - هدسه، منطق فلسفه و غیره جریان علی ایمید (واجازه چنین و بعد به
بخارا محل کرد - در سال ۱۳۹۹ قمری باجاجه و الادخور در بخارا مشا و تحت
ورود خود بانجا به مدرسه کو کلستاش شد حسیب تحریص کرده.

در ضمن تحقیق که مالایی آنجا در باب ی تمدن و همیشگینه که ایمن مخضوع
نوا لحکم است که قبل ازہ سید نش در بخارا شرط یافته بود. در ۱۰۰ سال بصورة
متنداد درین مدرس تحریص وتدریس کرده، علمای زبان از و در و ندیک
بطراف ایا جمع می شدند، اخیراً (شهرت علمی وی در سال جا طوری بیلند شد که
علمای آن دیار بری رشک به دست خوستند، بهتر تریبی که باشد از بخارا از پروش
کنندگون تماد میادین وی میافزود و در مقاوم آنها یه نمی داد درس در سال
۱۳۰۹ هجری قمری به دواز بی اضکشت، مدیره زبانی تعمیر کرده و به تعیین وقید بش
برداخت، همارسال چنین نفر از مدرسی اش فارغ می شدند

اگر مشکلاتی در مسائل دقیق میان علماء موجود می آمد و از حل آن عاجز
می شدند به بهرزی دیج می کردند و او دیاا بانطن و مقعول با یافته ی ابراز
می داشت.

طبع خداداد بهري به مهربانی پیما مسافر و فراوزده سرشاری داشت و درنهم
۱۳۹۴ هجری قمری درات و مرش اعتماد وفا دا یرکن گفت بعا لم چا قدر بیان شفاف.

" انالفه وانا الیه را چون"
مردنودا لحق بهری آنکه بود استاد کل

بد ( حظ رحمت الله تمامی) سال فوت

۱۳۲۴

اینک یک غزل او دا بارباب ذوق اینده می‌کنیم:

دل دیوانه به مشکین خخی نا آتش‌ناکردم
معجب‌دارم، دوراژ شکوه غیرت، آمیری
گنون ایجاد بودم از نگاه وقت انگیزش
دلم خون شد زا استغناحی آن نامه، بان بادب
بهاد عادی ملکه شوخ بیو فا دیشب
روم ز عشقاً زی شیوه عشرت نمی‌داند
برون فرت ازرسم، سودای وصل چنته رضوان
شکیبایی بود از نظری شوه هجاورانش
نیادار اقتدار و‌طاقت دیگر دل بهری

مکن زیان‌سی تعلیم ورنه باحق داده‌کردم
پیام‌های شیخ شهاب‌التجاره آبان‌لی در ۱۱۵۵ ه ق در دمایندان تولد یافته در آن وقت بیشتر سلطنت نرخی و مال فوج نادر افشار منصب سرسبز و لی داشت و جز طرف نادر با اداره مازندران ایران بوده چون در ۱۱۶۲ ه ق نا در شاه افشار در عواجی مشهد کنسته شد، احتمالاً اینجا در اتصال به دیگر نادرپناه دیگر آیه می‌بود محتوی داشته دارند گرد و بیشتر نشته اعلان بادشاهی کرده.

شاهزاده تیمور در در مشهد با ما در بیان خود به قند هار آورد غازی سفر خراسان کرد در مراحل ش زاده تیمور را با خود به قند هار آورد و کنندا ساخته در ۱۱۶۰ ه ق اعلای عضور آقین احمد شاه سفر هندزد و ش زاده تیمور را با خود برد و دختر عزیز و لیند پسر مجدد شاه مغلی را با حیله مکا حش درآورد و در مراحل حکومت بنجبای دا به ش زاده تیمور توقف کرد و سپر در چخان خونی نمایی دا به مر اقیت بکار، و مقرر نمود در شبانه ۱۱۷۱ ه ق وارد قند هراد شد در ۱۱۷۲ ه ق مکرراً با پسر سفر هندزد و با یاد مرافعه نمود در ۱۱۷۴ ه ق به حکومت هرات مقرر شد و دو سال حکومت کرد و در ۱۱۸۲ ه ق میرزا نصرالله پسر نادرپناه بنواده کرد.

ش زاده تیمور در دستگاه اوراشکت داد و دختر ایکرفرشادا بیمک را بنکاح آورد و بعد از آن تا (۱۱۸۶ ه ق) به حکومت هرات منصوب بود درخاطره اثنی (۱۱۸۶ ه ق) اعلای عضور احتمالاً غازی از برون، حق تبویض و ش زاده تیمور از اطلاع رسته از برون، اسرار جلوس مسراف کرده که حتی پسر هندزد و کرد و برخی کمیت و این بیت را علم شد از عنا بات الهی بعلال دولت تیمور را هم.

سخن‌های شاهی خود مفرزین نمود و سطح طلا و نقره با باین بیک مسکوک ساخته چرخ می‌آید و نقره از خورد شده‌می‌داشت دا زنده بر جهور نشک سطح تیمور را شاه دروازه دولت جلوس مسراف کرسته‌دی، از قند هراد با کابن نقل داده که تا اکنون کاسلر منطقه مسراف کرمان دی و دیگر سلطنت آخرین سفری که بطرف هنرین هنری در شاور مربی شد و به مصلحت اطلاع در حراست مردمی غازم کابل کرده و دو روز پس از هفتم شوال ۱۲۳۷ ق داعی اجلا به لیک کرت و کنار دیوانی کابل در حماه بایگان کوچه به دل‌سیره شد.

میرزا مهدی فروغی اصفهانی در تاریخ وفات اعلای عضور تیمور راد و جلوس بیشتر اعلای عضور شاهزاده هم.
رعبی:
دو نشش که، لحواوه، چه جان‌ها نشست‌
از گردش مهر و ماه تیمور دزنخت
این بادشه مانند پدرش شعر نری می‌گفت وارد راه‌بان مستعداد بود لاکن مانده
پسرش شاه شجاع‌الملک به شاعره شهرت نداشت ایشان‌دزی از پتی ایست که دامن
به قیزوری مندی و بتکیا در خوش می‌گوید:
لشکر بخش‌بندی از همت عالی تیمور ر
گزل به تبیع کلمه:
برو کل نکرم سرومن جان بیتو
اکر در روم بسوی وضعة چنان بیتو
پس خضر اکر بود عمر جاودان بیتو
چنان زغم شده ام زار و ناواتون بیتو
که گلخانه است مرا کلمش ای چنان بیتو
قدم ننم چو به کلمشته کلمشان بیتو
که از خدای‌طلیم ورکه هر زمان بیتو
که برکشت‌های ای نازینن جوان بیتو
بیا که گشتته به هجر و غم توش‌ه‌نیمور

رعبد:
تاکی میم از اعتبا جهای داون
فردا چه بحق جواب جهای داون
امروز سوالی است مرا ازتو بگو
حادیق‌هورودی

جنابم، «حادیق» بزر ـ حضرت شیخ الاسلام شهید (ره) بر ـ سلسله حضرت کروخ است. که اسم مباد کش (اسماعیل) است حضرت در کروخ واقع هرات تولد و نشود و مدام از یاد بود که گزما ن بود ایمان تربیة حضرت تحت مراقبت بدر صورت گرفت و این مهم به دو طرف دو مرحله یا به یک طرف دو مرحله کرده است. این مهم دو مرحله بود که به یک مرحله تبدیل گردید. در این زمان، ایمان دو مرحله بود که به یک مرحله تبدیل گردید.

از آن جهت که دل این مطلب افکار آوه به این مطلب افکار آوه، همانند دیگر اطلاعات دستگاه طبا تربیت کاردار می‌کرده.

چون گفته بود صورت مواجه به جهان ـ شماره و با اختر در دنیا فن مهارت خاصی کرده است. از آنجا که از این تقصیه نه از در تحقیق ـ ایسای دلیان در از این شورا، شته بود که بعد از این جهان ی سخن رجوع به بردا را سلامات و صلح سرایی کنند حاضر بنفشه خود مصلحت دیده که از هر سفر نمایید بود سوار بکنی از سلاتیون برگ دار عرض هستی تنه، جنایت می‌گوی بود.

برای وی به دنیا وی در بلند قایه وی دلیل

سپاس‌گزاری که زبان برشکاکت گردید ن

د می‌رسید با خاطر که صوب رو موم

که ز هنگ می‌خواهد پر دل ریز

عطا را راز سر فکر که خضراده منست

تزای بعید و عمل نیست در یک خو مس ابر

بخوی شبی بنشین سیر عالم دل کن

توکر نشتهای شیرت گرفته هفت اقیام

در خاو دیدن اگر خوش نمی‌شنود و وقت

بالاخره مصلحت آن دیده که بازداره انتخاب برود. از هرات خواند سیر بست و خود را برای آنکه مرکز سلطنتی مادر ها انتخاب بود رسا نیست و در دیوان شاه آنحضرت، که میر حسین بود با پسر اون تولید جست و لی مو قصیه که با یک حاصل نتوانست
کرد و زاد آنجاییه فرغانه رفت و بدر بار امیر عمران فرغانه نوی بار یافت و اعتبار حاصل کرد چه این یا شاه (مانند سلطان نحسین در هرات) و خانه ان محله در همه در فرغانه علما و فضلا دامی نواخت و نوازش امو می‌گردد به اجتماع اهل فضل و کمک بود که خود شاه نیز اشماری می‌کفت. فضلا منکسانی (۱) که میلک تشایر دیدار باش و بود باشم ولکان خوش یاد به آمده خوبی داشت تقریباً محتاد نفر شاه عیان را در مجموعه‌ی شعرای خود نوشته که همه از عطا باعث عمران مظالم بودند در آن جمله حاذق نیز شامل است.

تأمیر عمران حیات داشت حاکم دی دی خوشن‌خود بوهو باحترام می‌بست قاضی و قطعات سیاسی در مسجد او که از آنان دانش‌ی‌ناد بود را در مدرسه‌ی زیبا روشنی است.

خود به مسجد دو لای عمر شاه دماغ دا بجای نازه‌ن د کرد
همین حاذق تخلص با شد ۳ بیا مام
نمود اهلام دان در نیاز بخش ان لحاظ
(۱۳۴۹) مفصل قصة بو سفاز لبخندا

نا آنگیه پادشاه فرغانه در (۱) ق هد و کشتش و درهم و برهم در نظم و نقش فرغانه و در کاد پرچم امیر محبوب و نوانست که مقام بدر دا حیف شد و نمایید بالاخر مجمع بریمان‌د شریک از علما و فضلا بطری که کشتن حاذق راه می‌دار در بخش کرفت در بنویفت امیر نصرالله بر نتمت خا با دوست می‌توان موسم بببازه لوزران این بورا هم نظام آورد:

این رساله که تجفف النزور است، تجفف شاه وبدهو وزرا است:

خسیم و عصر شاه و ایشان
یعنی سلطانان امیر نصرالله
شاه می‌گردد او لفظن نکر دنا چم بو مراجعت داود دا از آب امیوه کشته
در بدخشان کشته شد.

موجود قتل او به عنوان که‌یا امر ز بین دهاد که
امیر حیدر بنای شاه با را بای راه شاه فرغانه امیر عمران بی‌پام داد که با بید
نتح اتارو با شد
درین وقت حاذق فلسفه به نوشته که از بزان عمران شاه با داد بی‌پام
بود و این بیت:

(۱) (منکس) شریر از شهرویه فرغانه است.
سرد که شاه باغ را مطیع می‌نماید. عمر به‌خاطر خلا فتاد مقدم از حیدری در ضمن، قصیده‌ای برای کاهش بوده به‌خاطر سخن‌ مشاهدات، و معلوم شد که قصیده مال حافظ هرودست بنای کنیه حافظ دردش شاه به‌خاطر رسوخ یافته و همین بود که هنگام مرگ‌نشسته بیستون‌ها، امیر نصرالله پسر امیر حیدری در انتخاب داده (کشیش).

شهر بصره (۱) کشته شده‌د همان شم این عزل را گفتند، بود:

غزل

چه صیدِ ممناکه نه است لانه شنم هن زیب فنر اکی
نه از خو نم زمین آ لوده شدنه دا از ای کی
نگما هم را نمها شای کیل و کلیش نست نمای باید
مین و در کشیه عزر لت یا در خماد عرفنا کی
فلک كورسفه دا عزرت دهد خوارش کند آ خر
هوژدی بر زمین برداشت بالاجو ن کف خا کی
د ل از بی تمحیز پهیا ا بنا زمان خون شد
پشو دی کاش لوح سینه دم را نقش آدر اکی
مرا شو ر جانون از بند ناصح کم نمی گردد
چا مکسا نست داره شعله بندد مشت خاشاکی
نیسا شد هیچ دا غی ازفر بیا سوز زانتر
بوصل شمع کی ورانه دا آزآ تش بود با کی
نندیم در بهادر زنگ کی حافظ دردین صحرا
میان ل به جز داغ دی و سیمین کا چا کی

(۱) داضع بخاری دردرکره خو د مینویسه دازفر غانه به‌خا دا آمد و بدر
با امیر مرتبیه عظیم یافت و آخر امیر از او آزهد شد. حافظ ازسطوت امیر
تسریهد و بشهر سیرزفت و در همان جا بیقتل رسد.

(۲) فکری سلجوق قی میفی ما باند این غز لر ا سا بیک قَفر ودر زناتش دیگر
نیز حافظ تخلص داشته این حا ذق آن حا ذق دا کفت زبا درد‌رف قافیه غزل
بگوید ودراهم الحروف نیز دو غزل به‌مین فقایی دردیو ایمه حافظ دیبدم
و بناه به قول‌آقا فکری دادر شنیده های خود ترجمه می‌دهم و معتبر می‌مانم و بعضی
کشته شدن حافظی را دردل میکو بهدی بوسن به‌دخان، بعضی در دررات گوردی بملخی
در بخشنم میگفت. اما داضع بخاری مستندات که در شهر سبز ببهراد رسد، است
وضخت این قول از بعضی از عقیده‌های بعضان حضرت صاحب که از اسما، ایلامی لاسیمی، میا
اکثر شد خود یاد‌اش که گفت‌های بو دند معلوم‌ش ورش حافظ درش رستانست.
و نیز این بیت دراکه متمیز بیانی رخ شهادت و است:

جهر کس نیست از تاریخ قفلش دمیدن از (زن حذق) بجو نادریخ سربیزدنش که متمیز شهادت اواست. بیان حذق که حرف (حا) است بریدمشد (دورشود)

۱۴۵ بجس با ۱۱۱ داسته مشد و اگر بصورت تخر جه نباید (۱۴۵۹)

میشود و آخر فکری به‌یکین عقیده است.

حذق در شهر مرتبه ار جنگی داشت و در اقسام شعر ناشن نام‌دی و تا لحم از عده‌ی برجام است اغلب در روز شیخین نمی‌گردد. شعر باعی درتاریخ حلف است که در آن ماه می‌آید. ۱۲۷۰ قه داسته می‌شود و همچنین از آمیزش منفعت باعی منفعت و منفعت با انسان و منفعت عنوانی منفعت نیز تاریخ

من‌کور بریم آید، و با افتخار می‌گویم که

ازین شیری‌با علی که نحیر بر بافت
هر ای روضن و بیست تاریخ هست
بگذ محبب‌شتن کسی چنان صمیمی
بی‌عقده حاذق محضع کاسی در خرچم همسوچنین در استراحت‌کن تاریخ بی‌گمان
برده که هزار وصد بوست و هشت نادیری ازش را عی بی‌سروت نفوق ال‌که
استخراج نموده و به‌ساس حاذق این کار داکرده است. دام بریخ بی‌ئی بیاد
دارم که شخصی در تاریخ واقعی‌یکی از علماء که فیکاست و علاوه‌یاژن صنعت
لغزه و معنی‌دازین در بردارید بیت

سال‌سی بادو و مهل و صدا زمجر نبی است

رحلت اوج جنان قرده‌موه وله دین

۱۱۳۲ قه

حاذق در اشرافات افتخار به غلومی نماید. در بیت نسبت به مقام حکمت و شعر

خود ازبسان یعطا شریک یمی

کوچه که کلی رخشی به نسخت بقراط شکسته که هر نود نظر نتواند نظام ظهور

حاذق چون در دنیه می‌دارد داشته‌بان، نمک‌زی حاذق اختیار کرده‌است از اشعار اوست.

غزل

بی‌بخت بازآه که گل کردیده در گلزارزار

غشته کرده‌یا است دور از آن لب خو نخوار خوار

وضع نامی س محبت بر نمید ارد دو گی

جان دوچار مرگ‌بینم به‌که با ای غداد یار

نفی کرده‌که و اسلامی که غیردان و ست بود

نه با قرار مگدن د خلیه‌ها با اکنار کرآ ر.
تشنجی های مرناشکست جز لعل لیت
سب آسیب جگر گردید و آب ناد و نازدیکی از فیض صبح آگهی مردود نیست
دل اگر خوابست بادی د بیده دا بیدا داید
بیشتر د م این آ نقدر در شمار بیچید نه سخت
کرسی اکنون مرناشکست واز اشعار هاد
(جاذق) آسان سجده آن آستا ن دستم نه داد
خواهگیردیدم که دادندم در آهن در باد باد
بو د ایمید خلاصی ز جهاد در زنجیر
زومنج اشک کشیدم نگاه در زنجیر
که گاهی پیکام و گاه در زنجیر
کشیدم آب دوان قهره در زنجیر
کر که ایست جهادی بنده د از زنجیر

اسیر جهاد زلفی هوای کل (جاذق)
کشان کرده مخواهم د ر زنجیر
درد

شاه درد از طبقه علمای روحانی موکدو و مدفون شد، عمداً بدخشان است تصیل
علوم متنداز و کسی طرقی بردار بی‌بازاده، بلکه در مردر و خروجد قلم دارد و بدین
و تلقین مشغول، بوده و ۱۰۰ اکتوبر مرا را در جر مهربان پاشان داده و مرفع
زائرین است.

از آثارش تنها یک گنبدی بنام معمار نامه دست آمده که از آن چند بیت
انتخاب شد و یک گزین از ریزماهیقی نقده مدرن‌ها انر قلمی شده کرده‌بود.

انتخاب از معماری نامه شاهد ردي بد خشی

محمد بهاء خداردا ادانا دا
نواژ و واژه بردیات او
تورخو رشد از او اثر
ذات او باعث صفا ت همه
اور لازم بندای اور آ خر
مظهر ذات اوست عالم وهم
پی تنويری که نبست ما اند ش
که او نمای مادرورست
وست آماد سقفی گردن
وامشا باعث ازخلاوست
خیر ماننی بیاد جام شراب
خون منای تبر اوزیر

خانه آسایندی قدم ارزور
ای وجود تو باعت هستی
اور لابد ای هر ایجا د
آفتان ب پسره ملک بقیه
رو نتی گلشان جهان از تو
تکه که سیر کورون موکان
خیرو ملک کا چنان تو می
خط وا لنجم وصف مراجعات
یاورسول عرب بنی همجم
بتو این نام های سرمشق شد\nنه به آوردید نگهدارد را\nخیس ساقه بجام فکر و خیال\nکه کسی پام لپا از شخصه‌ای بیانی
با زبان می‌پنداهست کسی نیست.
آننه که نامش‌ها برید بی ادیبی است\nشرف بشت و روی کون و میکان\nکه‌ای اش نمخت قلب قو نسین است\nپنا داشته که‌ی تقدم زده است.
از می‌نامت اف جو کر دم نوش\nخیز ساقی فرح شراب تاب بیان.
که کنم در دید جان خوش‌علا ج\nشب به چون روز وصل تابا ن بود\nازموز هزار والدی دو\nبو د کرک‌بای سمان چون‌بد ر\nخیمه‌زن دید زنجان نبسته نیمیم\nخیز ساقی ب واش شراب شوهد\nکه رسانم و نبیا سیا ن بیبا م
با بید آغاز کارا رمان انجام.

اقد ران نشب بکشو د اقلا\nکه بصد ذو قمر رمب جلیل\nخوش‌همان‌کس که خا لغ‌علاقم\nگفت بیا م حق جوز و ح‌امین\nبعد از آن گفت جبر میل‌آمین\nداست کن قدسر و سیما را با\nخاست احمد زو در سجاده\nخیز ساقی‌ب شراب لای تی\nکه جهس‌هجو بجر گاری شد.
ر باعی:
لب کفت د رین زمانه سر بوشی به
دل کفت از این میانه نخاموشی به
عقل آمده کفت کار می نوشی به
(دردی) بهمین دو فکر در خیارت بود

غزل:
چنان بیطاقتم دارد سرژ لفیسی بیچی
بی دارم که چنید اما دازاگل دویش
نیکه روبرده داغم ندارم حاکت مرهم
درایا یا ها کی یا سرگنبدی چون مجنون
سینه مجرد نهاله شبکه می گردد
دل ممنوع از جهش تر عاشق شود و در شن
دو علازمما نافروخو هدگرفتن بیوی مشکل چین
از آن روزی که دنیایا پدردی ای بنهادم
تما م عمر کردم صرف با یا د کل روی

عکس
دوستی

دوست محمد بدخشی در (۹۱۰) در بدخشان تو لد یافته. با دعای خودش که کفته:
چو بنده یافت تولد زما درایا؟
زو دوستی همه کفته دوست نام مرا
تنها تذکره که ازدوستی مختصر بیان می کند مجمع افضلان باقی است
که اودا بدخشی و ازشاگردان قدس حسابی میخواند.
بقا یی در نخست خطی که نزدم موجود است ازدوستی به دین تریب ذکر می کند
دوستی بدخشی است. در حصار نوشتنیا نیا که شاگرد مولانا قدسی است این مطلع و پیروست:

زاهل حسن نزد علمای دکتری
ما جمال ترا رو شنایی دکراست
از دیوان دوستی که بسترس ما ازکتا بخانه فاضل محترم حسین بهر و زست
معلومه می شود که دوستی بسرسوا ها اطراف و اکناف برآمده به مادره ای‌لتهرب هنند، خرا سان و قرب شنیان سفر کرد است چنینچه دراکثره لیات خود از محبیت های مختلف ذکر کرد است مثلا در ابیات ذیل می گوید:

نگار من که بحس افتاب کرای
است بوده کو تو ازبان بوجه حسن

شیر بن لبنان هند که قائم فداش شان
مردم ندبده دیده مردم درای شان

که کشتی مبناش شوخ، احمد آبادی

زهی قلب لطف مای خوان خراسانی
ازندانلن دیوان کرایتی چنین شکا یت می کنند:

بیاد خوشا چشان در دل کنه یا ر ب

چو من کسی که ندا ند ز با ن کر ی اتی

اژلاهر وسند چنین ذکر می کنند:

کر اختلاط خبرولا هور ما نهادد

همچنان نکفته در موضع رفتی به هنددارد و هم درپک قطمه د یک در یک

بت از سیاحت بعی مسکون وورفتی به نهذکر و شکایت کرده میگویید:
بهای سیますر کردر به مسکوندا
همان سی و هلال دنیا و نه
دوست دو دوه چونی داتاسارد یک
پیر سی وسرسرین نو ده بعا لم بیر ی
بوطن آمدید:
چو دوست سیستم هندرد فت آکوازی مال
هنوژ کام دل او ندیدن که کردن
بیداد نقد جوانی زکف زهی خسروان
زر سفید چوپردش سوی زمین سیاه
در دیوانی از قصایات و قطعات مدحیه ذکری نیست تنها در عز لی عبیدا لوهاب
نام داتوصیف کرده است.

مطلع:
از سعادت مندی کوین ب دا کامبای
شیخ ایلقدیر در ده منزلت عبدا لوهاب
این دیوان مردف است اف «الف» دایی است در بعیان و قطعات دادادام بی باشید
در وسط کتاب چند جای بین ترتیب از رابطی نوین بین صفحه ۱۳۹ و ۱۴۰ از دور
ه بین س ۱۶۱-۱۶۲ از قصایات بین ۱۷۳-۱۷۴ از رابعات بین صفحه ۱۷۶-۱۸۶ کتیده
داده و مخسی نای برگزیات مولا نا عبدا لرحمن جامی دارد.
دوستی در اشعار خود در هما یا حسن و خسرو هدوی میدانند و میگوید:
در هند دوستی زده ای کوس خسروی
از یزیر خاک کوبدن حسن هنوز

كر و کشور سخن از زکر ۲ الیهم
غلامه سخنور ری نو بت باد شا هیم

من سلیما ن کش در سخنمن
ده تنگی بی‌سا بر خانا من
درین بیت دوستی هند د املج الاعمار میخواند:
دوستی شد املج الاعمار در نظام خطا ب
بسته دامان ذکر آن کان ملا حت می کنم
در سید نظام خوش د و سنی بعد چا ل
حدت خسر بر آن کر حسن نخوا اه کرد
دین نظام ی اگر به هند روداژ تو دو سنی
حسن و جد ی احبت تو کوید حسن جد ا
کسری که تیغ کشیده‌کیست در بر ابر من
ما‌نده حیران آن لب لعل سخن گویی توانم

گرفته ملک سخن دانستم بنتیغ زبان
نکته دان‌ندر کفتنار من حیران و من

دیوان موجود که حاوی دو هزار و چند بیست متشکل بر ۴۹۷ غزل باعی

قلمه و دوم‌مخس میباشد.

حد اکثر ابیات غزلها دوازده و حید افلین پنجم است [در] مصرفه که به‌صورت
بیانش به عمل آمده است بیسوخت اوسط بازده بیت نو شته شده است قطعه کتاب
جبیب و مجد اول آن طلا ولایورد می‌باشد عناوین غزیه‌‌ای و سباعی ن و قطعه‌این به
کلمه ایضا صورت و گرفته بره نگه قدرم می‌باشد خط خوش و یکست نگا رش
با فتنه است.

اکثر حاویات بانویشته های ناموزون سیاه شده است درصفه هفت کتاب قسمتی
ازهمه ما لکنی موجود است که سجح آن عبارات است از ( بند ۷۱) آل محمد شاپر
۱۰۸۷ ( باعی اساس کتاب درسنم ۷۱) بیست و هفتم سمحد بقی نامی بوده که مسلمان باید
مدت حاصل قبیل ازین هنرگی کتابآن صورت گرفته بانه.

جون پایان ازین فرحه احتمال دارد دی آخر کتاب نبی صفحه ای چند ساقط
شد به‌بیان آغازی موجود است و باین مطلع حمیده شروع می‌شود:

ای صبح وشام دزکیو و دربدن ما کویابد برای تست زبان در دهان ما
دوستی در استراح مهارت خوبی داشته، چنین قطعه غربی‌شن به چین تر خان
در دی‌آبند موزون یافته است:

روع اهل دل اگر چون شب شود نبود عیبی
کسر سه‌شهر مدت لب خو رشنده علما ب رفت
خانه‌های چشم مردم بود ازدیو چون صدف
اکل‌شف و حسرت‌نا کا خور در نانا ب رفت
دور ازو درنالا لزارد نه مر دم درروست

پر فکه اشمیش گر از چشم ملایم خواب رفت
ریش دیچیار بن رآب سن ومسکین دوستی
کبنداند بیتش دما که چین در آب رفت
درموضع مرگ‌های بادشاه هند مرنگی سال یازیت رفته این:

مهرب و دی‌زاو آب مربی بک بار
که هنده از عدلیشان دنارالا مان بود
که چون چون دیت خو یا نوچه‌ان بود
که در هندوستان صاحب قره ان بود
دو و ایسلام شه سلطان د ملی
که در ملل دکن خسرو نشا نبود
چه میبرد سی زوال خسرو وان بود
زمن تار بی خوت این سه خسرو و
زوال خسروان (۴) مساوی ۱۶۶۱

معلوم است که دوستی در استخراج ماده ناپیدیک قدرت کافی داشته است که
چنده قطعه نادریغی که از درست است هم‌اکنون موضوع برون کرده مثلا
دوقطعه نامکمل دیل که قسمت اولان افتیده است در موضوع تعمیر شریف میرزا
چنین میگوید:

زاون به از با غ علام آراشید
تادراو مرد می واشد
که مکا نشر میر زاشه
شریف میرزایا (۱۴۴۹)

رباعی:

ما بارخ آن شمع دل افرز خوشیم
امروز که خوش میگذرد خوشجا لیم

رو زد گرم ز مفسس مو ز کشید
از خوان عطا روزه هر روزه کشید

از شیوه زهد می پرستی بهتر
در من هم عاشقی پرستید ن بت

غزل:

با زدل درخم کسی نگاری بستم
مدم چند و دلم همدم بیدر خان بود
فرت بی خوت محببت هم جون ماهی
هرکه عاشق نبود شویه او بیگر است
تارخ لع لبدادنشان ازگل و مل
خالک خانک که درد و فایهتی به
دوستی سعید سیمین نگا دی بخت آور
که خورشید آنکه هدست نگاری دستم

تا مهر تو بیشینه می خنه سا خته
آنا هند رفته بود خیال جنون زسر

پژوهشکده علوم تاریخی و اجتماعی
نونان شد آشنای تو حالا که دیر باز
رسماده برف و فتح آن شمع و هرطرف
بانتست دو لغ مادرا سرا یبتی
به بیو و صف خود سخن دو ستی که او
از بعث زیب گو ش تودا

در بن سرا صپنجی چشمال عمار به بنج
میان بیج و دهد دود آن نگان ر یفتار
زه و نا مه عمار بست بست یفتاد
زبست چون بسوی سی یاران شدم بنهاد
بیای سعی سفر کرد ربخ مسکن ن دا
میان سی و جهل از انقلاب دینی دون
کنون به بنجه بنش یا فتاده ام یا ب
بیشت عصمتم ا فگن بنجه پنجه

غزل:
روی خوشت خبر زگلستان چان دهد
لعل ترناست خاص ابیاب زند گمی
و ابسته اند خلق بموی میا نتو
خط لب تو شد بدهان تور هنمون
از همیا نبت نکشته دو ستی و عنان
اسب مراد گر بکف و عنان ن دهد
زهی لعل تو مرهم چا ن که از ان
سر دگر کنی میل مسکن نوازی
چه نا زاست بادبد رخ یا دن فدوزون
خلاصی مجو دو ستی از غم عشق
که امکان ندارد جدا ای مازان
結構ی دروازی

اسمج میرعلیم شاه ایمن ملاحسینی متخلص بذوقی است و یکی از فضلاودانشمندان در جهول دروازاست آنچه ازهمه ی انششذوقی دامنشور ساخته حسن اخلاق وسجا با ی نیک اولت، تاریخ تولدش به طو دیقین واضح نیست اما وفاتش با سنناد ذخیره املوکی که در کتاب باخته‌ای موجود است در سال ۱۲۵۲ قمری واقع شده ذوقی را نه تنها مرم درواز میشناسته بلکه آناد گران به‌ای اوند اهل ذوق در اکثر نقاط مملکت موجود است.

این مردو رحابت و این عالم معروف علاوه بر مرتبه‌کا که لشدرکف و کرامت و در شمرد شاعری هم‌فریعد عصر بوددو باین و سیل در بین توده مقام بلندی داشت و ی مرد ملایم طینت، سخن، خلاق و متواضع بودو مال و ممتاع چندان ان علاقه نداشت، در حیدت، تفسیر، تصفیح، منطق وصرف و نهج دست قوی داشت خط نسخ هم خوب مینوشت و چندین جلد قرآن شریف دا به شاخصی خود کتابت نمو ده است در جمله او از شیخان مر بوط به دینا کمترصحت می‌شد. شیخ‌ها دا به عبادت‌بخش در زخارف و روده‌های بی‌تاریخ فرمادو تلفیق حجتی در نماد می‌کردند بافتا وصطبا و زاهدان بپایا متواضع بودو با بناها بطور متوسط لطفات می‌گردود اولاد واحفاد زیادی از همانه که خانواده بزرگی را تشکیل داده‌اند. در اشمار خود سبک بید و وصب اصفهانی نیا تعقیب کرد اینک نمو نه کلا م او:

چمن ازوده لبه و حشت آمیزه گریز ان شد

طرح رخت اقامت بست هم آهنگ میزان شد

ز خو د را قیم بوخت ا نقد آ شفته گر دید

که گرد تو سن آهن ا جسم غرز ا ن شد

دل درقید زلف ژه بی باکی گر فنار است
سیاه کیفر آخر رخنه زن در ملک ایمان نشد،
بروی آتشین رخسا دهی ناچسب و اکثر تام بیکه چنین از تا به مسجد ستاد نشده.
همچنین هند تا از کار شاه ملک بین سر زد،
پس طبید، شاه حسن جای‌ای نا مسلمانان شد.
شناسی بیک با هر گل را عطر ۳ میلی کرده هردم.
سیمی راکه رفتارش بکوی درد نو شان نشده.
بی‌گلگون قبایل تا لباس شو ه در بر کرد
به‌جایب هزاران همچنین هرندد دل‌داده جیران شد
در افکار ظو经营者 انقد شهرت بخشود دارد.
صدف از شر مسا ری سالها مجرار نیسان نشده.
میرزا محمد حسین (رقم) درسال (۱۲۹۰) ه‍.ق متوسط شد و درسال (۱۲۹۸) ه‍.ق در مکاتب خانگی تحصیل کرد. بعد دکترای لی (فوقاً ندانی‌امنیه) به حیث مجری‌شامل کارشده.

از آنان جوانی به ادبیات و شعر‌نویسی مفرطی داشته درسال ۲۱ به مر و مشروطه خواهی با باید آشکار آن‌وقت محبوبی کرد و دندانی بود. در دوره محبوبی‌خود دیو ان هاو کتاب‌های مرا به فوله داده و لی متأسفانه از بین رفت. است.

درسال۱۲۵۰ ه‍.ق در محبوبی بی‌پرده تقریب و نشان دهنده وان کرد. از روست:

فر قشیم دوست‌ساده ادان دا هم‌جویی کشتار صدهزاران دا از کر ۳ حالت دل‌فاشی دان دا عرض احوال بی‌فراران ۱ سازخور نسجم‌گر یا دان را بزم ماتی‌بر، روز کاران دا نهشت کلفت و فاش‌داران دا کثرتی نهشت قطره‌باران دا هجر او سوخت جان یاران دا آ نست‌سطح بخشنجر ابر و هر گر آن بیو فاآ نمی‌پر سد بر سان ای صبا به آن مهر و کای جفا جوزو سل خوش‌نشی‌شی کسن‌نمرو دورمخذوم رخت دن تو و فا بیشه کن جفا‌بگذار ی بی‌ش سیل سر شک ماسا دا قسم
تشویق به آموزش و پژوهش

ای مسلمانان کنون وقت تن آسانی کدشته
زو د ببحث بیه کسایام کبیر ای جانی کدشت

علی ام در هر طرف مصرف علم اند وهنر
حرف عمری کوه به بی علی و نادانی کدشت

کشته طوفان خیز هر چا منبع علم وکمال
آخوان و صا فش از حذ سخندانی کدشت

صنعت و حرفت به سو همچو دریا موجون
تاکه موجات از تلائم های عفونی کدشت

اهل علم از جمله اشیای جهان زر می کشند
وقت اکستر آ و د و کمیا دانی کدشت

آب و آتش جمع وزانها برقل حاصل کرد که اند
بنگرش ظاهر که شرخ از قلمروانی کدشت

سیم آهن تار واقعی کشت و آمد در سخن
تبلقو ن شد نا از ای آواز آسانی کدشت

تلسکرا ف برق می آ در خش و برق وغرب
نکته اش از یکچهنا تا لب بجنپانی کدشت

من چکویم برق را کانه و جراح افروختن
بینت و زیبا میش از هر چه می دانی کدشت

در سرابی کبیر فر و غی باشد از برقل جراح
ظلمت شب کوئیا جونر زنی نس دانی کدشت

از بیتاد آب و آتش ریل و موته شدو
با چنن سرعت که از مرغوان کمرانی کدشت

ریل در یپکدع جها نی دا بیمکسی می برد
بگذ از اشتر که هنگام شتر با نی کدشت

صد چنن درهمچو کوهی می بریدوی برفک کاه
در جها زا از بحر اعظم هر بیا با نی کدشت

هر جها زی با چنین عظمت زنا تبر بغا ر
تا نظر بکشاوی از صد موج طوفا نی کدشت
با ری به و موشک دفع جها ز مد عی است
زیبا رآب ابرق دارد رو به بننی کشیدت
نقبر با بابی دکتر چهر است در بحر مهیجت
آنهم ابرق است نتوان رو به آسانی کشیدت
هرودا بی‌کمیز ابرق است و چرا چه زمانت
هست بادوادی و استنکه‌ای خونکه می‌خوانی کشیدت
خانه اکنون کمر جها ز چون هوای دم زند
کار انسان ایمده از رشک بر افشانی کشیدت
علاوی اند هوا ملکی ملکی می‌رده و
زاونه پرزازه جها زات از پر پشت نی کشیدت
بی‌جها زات اسکند کمی کنند
آنچنان کسر چند متش بی‌دوج نتوانی کشیدت
گردش ماهین هزارا در هزار است از بخار
کانه اسیاب معاش است از فراوا نی کشیدت
قرون ماهین بشر جا کسی دارا سو راحت کرد
تا کش ریل و موتر و مردم به آسانی کشیدت
جمله این‌ها نه فصولن مه و خرق عادت است
بلکه چپ‌ی هست کاند فکر انسانی کشیدت
اخترعا ما تکه اکنون در جهان دارد روان
از هزارا پیک در می‌گرانی می‌خوانی کشیدت
فیلم بوسیدگی سازد بکاندشتری
در خیال دیگری بهتر نسکین شانی کشیدت
آنچنان کسر زرگر او لیش انسانی کشیدت
آلی چون دیگر فکری کرد و سعی بر کماشیت
در نگویی فکر شخص شناخت از ثانی کشیدت
همچنین ایجاد به کار اگر فکری کنی
پس با عالم هم صراحت مه‌های زمره سلامتی ن
قوت اسلام در راه خیال مسلامی ن
مستم باشد که از احفا کسی زمانت نی کشیدت
درجرای اگر خوانید باشد ایجاد کنند
تا چه حد ظولم عدو بر مرک زمانی کشیدت
من چگونه زن ستم‌ها بی‌که از اهل سلیمی
تا که‌هایی دید چه چنین بزر حزب قرآنی کدشت
لیک‌فاصله‌ی‌بودای‌از آن‌را‌اسم‌من‌متعتقم
انتیاق‌حق‌بد‌و‌با‌نما‌ه‌آی‌ما‌نگذشت
این‌زمان‌هنکما‌اته‌قسم‌توب‌است‌و‌تفنگک
از‌جهان‌عصر‌کم‌و‌تیر‌با‌رنا‌نگذشت
به‌گذاده‌عصر‌کمان‌در‌کوشش‌علم‌و‌کم‌ل
عمر‌ما‌پان‌در‌تفا‌فصل‌بسا‌بعیرا‌نی‌کدشت
وای‌ازآن‌روز‌کرین‌غفلت‌پیشیمانی‌کنیم
باز‌گوئی‌این‌زمان‌کار‌ازپیشیمانی‌کدشت
ساز‌و‌سما‌مان‌معیشت‌نیست‌غیر‌ازملک‌غیر
حیف‌عمری‌کو‌باین‌بی‌سازو‌سهامانی‌کدشت
مرده‌ان‌تا‌کسی‌زملک‌دبگری‌بدوش‌کفن
غیر‌نی‌بای‌نی‌بید‌از‌مسلمان‌نی‌کدشت
سوژن‌غنیر‌اد‌نبا‌شد‌جا‌دوم‌نبو‌تسراء
پس‌بباید‌روز‌وش‌عمرت‌بهر‌بای‌نی‌کدشت
ای‌بی‌ادار‌چند‌بای‌بد‌بی‌حیات‌زیست‌ن
فکرکاردی‌کن‌که‌ازونی‌هیچ‌نژوانی‌کدشت
بی‌حیات‌زندگی‌همرکز‌نمی‌ارد‌زد‌به‌هیچ
ای‌خوش‌آن‌نم‌ریخته‌اند‌سری‌بی‌بی‌نی‌کدشت
هرکه‌گردد‌در‌پی‌علم‌و‌کم‌لا‌ن‌جدید
نیست‌انتصاب‌آنکه‌کوبید‌کری‌مسلمان‌نی‌کدشت
مرگ‌فتا‌دن‌عالم‌دا‌ازین‌رد‌چاره‌نیست
غیر‌ازآن‌کو‌در‌حیات‌ازعلام‌فاني‌کدشت
شکر‌الله‌«رامک»‌دلسته‌دا‌ازملک‌شق
ازبان‌در‌ذکر‌معنویان‌بشری‌کدشت
رحت

اسم: خواجه رحتم الله معروف به میرزا رحتم

ولد: خوا جهسا عیل

سال تولد: ۱۲۲۱ هجری قمری

محل تولد: کرمان مسیر آباد بدخشان

سیاحت در طلب علم: رحتم به میرزا رسیده و بعد از میرزا بازگشت به این حساب در سن ۴ سالگی در سال ۱۲۷۵ عازم هند شد. در بخشی از کتاب او در دانشگاه میرمحمد پسر سلطان شاه حکومت داشته که درخواست درونیا ایجاد کرد. هندی ییک توای دو اسفند بنام هنر هجو خار است که در ابتدا احباب خلخه وی در باز کشت از هند دوسرال در کلا بای دیوان کرد و چهار دیوان مربی کرد بعد عز زم بدخشان کرد یه.

رحتم یکی از مدرسه و دوست دوستی وقفه به خانه بخشیر از طرف عسرک یار میر محمد مراد قطع بنجه ایمکه بدخشان میکنده رحتم و قطره به خانه بخشیر از طرف عسرک یار میر محمد مراد قطع بنجه ایمکه بدخشان میکنده رحتم و قطره به خانه بخشیر از طرف عسرک یار میر محمد مراد قطع بنجه ایمکه بدخشان میکنده رحتم و قطره به خانه بخشیر از طرف عسرک یار میر محمد مراد قطع بنجه ایمکه بدخشان میکنده رحتم و قطره به خانه بخشیر از طرف عسرک یار میر محمد مراد قطع بنجه ایمکه بدخشان میکنده رحتم و قطره به خانه بخشیر از طرف عسرک یار میر محمد مراد قطع بنجه ایمکه بدخشان میکنده رحتم و قطره به خانه بخشیر از طرف عسرک یار میر محمد مراد قطع بنجه ایمکه بدخشان میکنده رحتم و قطره به خانه بخشیر از طرف عسرک یار میر محمد مراد قطع بنجه ایمکه بدخشان میکنده رحتم و قطره به خانه بخشیر از طرف عسرک یار میر محمد مراد قطع بنجه ایمکه بدخشان میکنده

ودیبی رحتم معلوم شد اورا ملکی شهر ببر خود مقرر کرد.

رحتم در در دن راب دیوان بنجم خودرا تمام کرد می کوید:

به کبیل چار دیوان که گفت یه دیوان نبودم قبل از این دیوان

کچن دیوان بنجم را یکم در این دو را آخر

و قطره مرا د بیک به عز زم کرفن کا یک حرکت میکرد رحتم به بهانه مر بپی

رحتم گرفن که فیض آباد رفت و در آ ناگرد ناگرد ناسال ۱۲۷۶ زنده بود چنانچه

در سال ۱۲۷۶ تاد یخ و فات مضراب خان بدخشی را نوشته است.

رحتم فیض آباد وفات کرده در باع ملق دفن شده است.

زبان دانی: رحتم زبانهای عربی فارسی وار دو در خوب می‌دانست و به

زبانهای عربی وارد کرده است.

خانه واده: صلا از رحتم در فیض آباد یک بی‌مهره مانده که میرزا ابراهیم

نامدا رود دیوان مخسمان رحتم دردستش موحو داست.

دیوان دیوان

رحتم: ۲۸ ذی‌بهض
اين ديوان در (1251) قه بقلم فر بان محمد وله صوفي اعظم تحرير شده ومشتمل است برديبا جه و ۰ و ۷۴۶۵ و ۰ و ۷۵۳۰ قطعة و ۰ و ۷۵۳۰ قطعة بضغامت سيده وبنجاء وبنج ورق ورت هين حال أخردبياها وراول فز لياتش ازقمت اول واخير فضا مدش ذ اختر كتاب افتاده است. نار يتج ما يم كه كفتا اذ ۱۲۴۶ الى ۱۲۴۶ ق هي است.

رحمنا ديم بيهار لاه زار تاشكند نيت سيرش ازبئاشاكي كل كا بيل بائد.

د لبیر انيكه هست در كيما ببل

رحمت جوديد نيت نزيكادي حاصلي

تصنيف اين كتاب در بن اندرياب كرد

رحمت ههميون لعل ازملك بدختا نيم ما

ازكامل خويش داي غوطه درز ميخور بيم

رحمه كون من نسل باقي ما ندها وزوي هر كجا

بند د رحيل برين آ مده شما ر ش كن

ما بين ماو وصل وا افتا د هجري كنده لنجه

در جاده كم زين سان بلاكم دبه ديار ان كنده لنجه

شوف كل انذاك كنون دار د ز استثناء حسن

ازغتعا دل تكمة طرف كي بنا كنده لنجه

ازموج در يا مير ومر هاد مانده حبا ب

جين برجيه بنمايديوم تيج عبريان كنده لنجه

خاكم برايا بنت بندنا شتى بيم ر خش

درجاده نواه دا ام افتاده مودگان كنده لنجه

شرح جيابه جلوه ام بنو دنا اپرو خو د

شد ماه ناز شرم او ديراب بنهان كنده لنجه

رحمت نو جميه مجو د عش زين بعد ازلم

نادرده ام بهوخيما زلف يريدنا كنده لنجه

كنده لنجه، پم كاف غرب وسكون نون، فتح دال و سكو نمها وفتح لام وسكون نون وكاف فادى موقوف دوکمان دوک، صبابر داه كسي بطول وافق شدن چيز یا شخصی که تادور نشود بهمر سیدن دو کس وبا عبو و

از راه ممكن نباشد.
رهمالد

رحمالد یکی از شاخص‌ترین صوفي‌های شیخ الافیان امیریان بوده که بر بیان‌های عصر دخالت نمی‌کرد. ایشان در مسجد ابو احمد خان واقع باغیان کوچه کا بیل بننیو عصر دا خل شده و در مسجد سفید که کنار مسجد بنامه بالا وسط ودیگر رهمالد خان miserable و اشغال وروت اثر رهمالد خان نیست ونفرشته.

چون تحقیق نمودم ثابت شد هر دو برادر روان بوده‌اند دو ترتیب سوم که چراغ خانه و بی‌رق سر خاشی نیز معلوم شده که برادر گمرچه ایشان و از منتسبادان سلطانی گردیده و از فوت‌ها ایشان برخاسته است که در انتقال لقیا به‌هنا دن رسد.

لوح تب باب ابو احمد خان:

آو فریاد زین سهرد ودر خان ای‌با‌وه‌ام خجسته‌ته نهاد کجک‌قدر خسرچ و‌صیم رهمالد جسد از خرد تاریخ از (ودو دو غفور) حاصل کن سال‌نا راه یه آن بلند مکان

۱۳۰۶

لوح تب رهمالد خان:

البی عا جز ۳ است فسفر الله ندارم هیچگونه تو شه دیه خدا یا‌هار حمی به‌یا‌های است بی‌یش از لطف چرم رهمالد

تاریخ وفات‌های رهمالد خان هفتم شعبان المعموم سال ۱۳۱۰ به سنتی حکیم عرب مسکن بی‌شیان قلمی گردیده و در شهر جماهایدعی اول سال ۱۳۹۱ باین در درمان‌های نهم بعد از وفات رهمالد خان لمحه‌ی ساخته شده.
رحيمی

رحيمی بن مرحم میرزا عبدالله فتاح خان در قریه مرزا یان سر خرود مشروقی بود. نیا آمده وادی بانان فارسی و علوم متدرک اوله عربی را در جاده‌ای تعظیم جا داده‌است. خود از امام میلادان (اوهم شاعر زبر دستی بود) گفتند. نادر بخش‌بک دارای لند می‌باشد. اگونه بیدار و حسن نسبی می‌باشد و نهایتا بدنی مشروقی بود. سنت‌های شاعرانه او عظیم خان نابی لحکم و عبادی‌الله خان پولنی لغمانی دفتری مشروقی بودند. در حیات خلاص مشروقی بوسی دفتر جلال آباد میرزا کرم‌خان، وی طبع آزاد و شاعرانه بی‌شمار داشت. داخل دشت سری مشروقی که به وود فرست جلال آباد رخ‌داد مشروقی دان تروک کرد و در آخر خلاص مشروقی که رسماً مرتقب نموده و اشعاری چندی نوشتته‌هازم مرز شریف شد رحیمی شخص موفقی و خدا بیست و جواداً لی هم و جوادنارد بود. در حیطه دم‌زارد شریف مورد لطف و تنقد مخصوص سردار عبد‌الله خان نووی که یک شخص لااچ و مدینه وادی برود واقع شده به تراز مشابه و امتیاز داخل مامو ریت کرده و کشته‌های از مامو ریت موادی به شکست عقاب وده خشان نبرد کرده و بعد از ازدیدن از ولایت شانلی در جوگی کنده‌ای ازبک خاندان نجیب غلام خان قوم‌سی و متماً قبای ازدیان دان کردن در قربه کلمانی بساد خطر سیدغلام باغ ازدواج کرده و به نسبت این باندی مجبور بوده که اکثر او قات خود را در کرده‌اها بکنند. این ابطال دوچرخه بسیاری داشته‌ای در فرآیند وی‌ها سال‌ها نزدیک دیمان درخرید اسرار نیایان دا تروک کنده و در پاسیت به سر به قربه کلمانی چوگی درد می‌گیره. مخصوص سادات آن‌جا برای این آدم گرفته.
نمونه کلام زحمتی، غزلی که برای ملا پر از غامی، به همین نام ملا شمسی، عطار

موزارت نوشته است:

این یک همزمانی نه میثاق برجام آمیزی
گرفت بیدادی این بی اما بچشم مردمان
بت سنامت بدبودان قضاخواهی
لذ کرحق منقوش لوح سیه‌ی صاف توشد
همسرت کمیاب میباشد مصلي در جهان
شکرا یزدانگی ضاغئامی و بهرصدخوی
ناری مسجد نگرشته هیچگاه در پنجه وقت
گر نبودی مخلصت عبداً الازیج از جان کجایا
ابن شمسی، این بیدار نوزاد کر دلیل عطار بود.
ریاضی

امیرحسین افغانستان در عصر خود،

ریاضی: از طرف بدر ازمردم قندهار(1) و از جانب مادر ازمردم قز لباس
هرات و اتباع جد بختم دوت درخش عسكري شامل بود. در درجه ومرجعیه، بعشر
اعلیحضرت عبیدالرحمان خان واقع شد ازهرات مشهدت ودر (۱۳۱۱) هق برهات
مراجعه نمود و در ۲۷ و در ۲۴۸ شمیا ن همان سالم با دختر عمی خود ازدواج کرد
و دررسال «۱۳۱۲» هق بعضی از مخالیفتش برخلافی اودا با حكومت اداره کردند
و بیدنونشیه روی چند محبس ماند و بعد از ثبوت برائتش نزد حکومت از حبس
دها و بکاپل احضار شد و درین وقت بش از اینکه بکاپل آبید جهت زیادت دوانه
مشهد شد و در بازگشت درانن راه اطلاع یافت که حکومت مجدد امرکرداری
و بکاپل بردن اودا صادر نموده است. بس عائله خود را در هرات گذرانسته
تنها بایران فر ار گردید.

از ریاضی مجموعه به از نظم و نثر در بازده نشته بیدهگر مانده است. نسخه
اول بنام (بيان الواقعة) مشتمل بر دوازده سرگذشت شخصی ریاضی است که آز
(۱۳۰۹ هق این ۱۲۷۱ هق) دیده و نوشته است. (۱)

نسخه دوم بنام (ضیاء المعرفت) مشتمل بر حکایت های اخلاقی که دیده و شنیده
در نسخه سوم کتاب (عين الواقعه) در تاریخ بخصوص و قوانین تاریخی افغانستان وا
که برمان اعلیحضرت عبیدالرحمان خان رو داده است مفصلاً، نوشته است. نسخه
چهاردام مسیم به (دفتر داش) مشتمل بر بضعی تجزیه و تحلیلی از نسخه های
طبیعی وادعیه، نسخه بنگم باشم (یبرشه و باشن) شامل بضعی مسابل مذهبی وسیاسی

(۱) فاضل مجتهد فکری سلجوقی میغما بید ریاضی در ایست بکلمه اجادات
درچهار باغ ترکها که قریب ایست بیرون شهر هرات ماکن بودند، اونخود را در
مشهد درایی مغری کر ده است.
در بخش امور که اشخاص از و بر می‌دهند و جواب گرفته است، نسخه ششم (فیض روحا نی) دیوان غزل های رضا دری، نسخه هفتم (منبع ابیکا) قصاید اشعار دیگر، نسخه هشتم (تغییرات) نسخه نهم (رباعیات) نسخه دهم (خیام) در موضوعات مختلف، نسخه یازدهم (اویا از ایران) خاطره ملیعات عیناً لوقایاً اسامی کاملی به روا و فکر است.

دبیری دایی است بستن حافظ (رح) بتلایم هورام مارون.

غزل:

تالیفی در دبایه دارد از نظر هارون را
ایم خوش آب نساعت که بنا می‌توان بر مارون دا
یاغم از دل برجشا با در برمادون دا
از ازال چون بانی ایجاد هارون را
چم ماهارون دامیچو یاداردی و زوشت
بیدرا هارون باش حمل مادر را ازیق
ای «دبایه» شوچو هاروتش بچه غم اسر
تانه بینه آن جفا ها همی که شد مارون دا

رباعی:

جز عشق نبا شد، دکر غمخواهی
شاید کند در بین بری رخصه

که نشان پنه دری دارد

دو زیب چه بیماری از غم دلدا دری
تا بون مرا بعمری یک‌رده

سیسه ام داید غم هجرت
سيرت

بوا للفضل سيرت مولده و ميلوده و نشأته و نماية خيامه استعمال وتعليمات ابتدائي و كتبه

منذ وله عريء را در مستقل ارسخ خويا تحصيل كرد و بعد عازم بخارا شد.

در روز فارس الامير مظفر با د شاه بخارا در بخارا كتبه نهائي عربي دا در قند

سال إسما نذة بر كآ هباد به تحقيق درس كرفت.

زمانه ن كفارج لتحصيل مي شه سر آمد اقران بود سيس هرم دران شه رسته ند ريس نشت و ميّه نهت رفته كبار إل بجا بع سيد كه ر سما بر نبة

إعما ئ إل عما بي د سيد همچين علم حال (تصوف) دا آز مر شدن ك كا مل كسب

نحوه و بعضا كه بيار و شايد بقور رياضت سيد به كمال تقوا زيست نمود.

بى از هدتاه سال عمر ديد و همه مرمز احترام ميما شنشنه. ميما شاعرى او

تحت إلما علم و تصوف اوفر أفر كرفته است (با آ نكه در إل بيا ت نيزا)

أقر إن ميما ز بود و ومو ما إورا باتخلص يا د ميكه دا إند به شاعرى شناخته

نشبه بلك كه سرآ مد علما عصر مغر في هذه است.

سيرت ددر 1319 ه ق داعي إنج د لبيك كفت و بخارا د فن شد. شررای آن سامان

در تا زواجه اوف وSegments نأ ر يي كفتى ند منجله قطعة ناد يي خ

كه محمد صد ين خيرت بخارا كفتى و تر تد كره هاي آن مييجت در دج است

و أبابات ناد يي آ ن در أينجا كرفت شه.

كرليه و خود زاعةا إلآ ابله بود

متفق بود ند بليغي و بخاري درفغان

دادر بيرون شنز بلغي هم بئار يي آن

شخص ديكري بطور ملفوظ (حرف ازسيرت دان) يافته.

سيرت جنائيه در علوم منهود منذ أوله عريء از معقول ومنقول سرآ مد اقران آن

واستاده زمان بود دراد بايات تراف إستعماد قوى داشته و در انواع شعر طبيع

آزمائها كرده قصيدة إزمهيه بهتر مي كفتى متاسفانه إزقصيدا وهيج دست آ رده

تواستم (جاو به شاعرى حي اهمية نداده و آناد خودرا جمع نكردهاست) لذا فهي

كنه إزاشمار سيرت دا ازتكره هاوا آن نهج إزبان إشخاص معتمد شنيده شده اين

جا نفل ميكنهم:

كويند ماقرقان (فطارت) روزي در مجلس كه هم علماء فضلاء دود كسميرت

دصرد مجلس قرار داشت مطلوع زخوانيه:
دا من مرن همادکیه افتاده شرار او
غزال

یکم از بیر هن خود مبرای و ببرای
شیه و را پرگن و ساقی قصد از کف مکذباد
خانه لله که از ازهگر تو بر داحت پنکه ازه گیهه ام
جبرت دیهه 21 آذینه مه کم نیست

سیرت» ازقامت خم علیه بران دردزه است

نگاه به شروتی نو این دیده بر آب
درد یک کود عازد پوشیدن جبه

»سیرت» بوصل صرفه عیش از کجا بر د

موی است و آتش است و کسان است و ماهتاب

داشت شمع خس بران کردن عوی بلند
چون سبای آباد بیها تو کلگهای چمن
داغ نیرجنک قلمند روصفی آذینه م؟

قامتم خم کرد «سیرت» رشته طول لواست

تا ز سرا کرد این دستار بارد وش شد

آن مصرع موزون که خرد مستیمان است
بهر کرم و چشمه لطفی که بو صفت
ابرو تیو کفتیم به چپ من یان دشت
در باغ جهان دنگو فا یاز که نوان جبست
درمیم وما وحشت ما در نوان بست
زان چشم سیه بسیم اند ازنجا هیم

با ناک موزمان خود آنشو مرا کشت

تینگ لکه ان مکنده که سیرت بتوان است
بهادره ریزمان طرفی زبان خلق شد
به چراگی زلفی مشت تا گلو بود و در سرایا
چهول لعل جان بخش به دیدم مقيم در زیر سایه خات
یک بی شاید تصدیق به جوان شمیش بیابان و خضر بالا
در کان حسن تو در پرای زلف سبز و لبان احمر
زمرد لعل چون بکسر برای ترگیب دل به سوادا

كل هم از شنم بیای من عرض دارد بچا
آسان تکرار در رس و روشن زلف سیاه

در کهی اکر بوزه بیا ریم بجاست
عیهم نتوان کرده که فرحان خد است

خال حجارالاسود ورخ کهیما ست
کسر بوزه زنم بر حجارالاسود تو
سید
سید علی خواجه سید در نویسنده ترجمه‌نامه و ترجمه‌نامه‌ای از سادات آن منطقه است.
در زمان سلطنت امیر خسرو عباسی لر حسن خان چندرک ای در کل بود و در زمان چندرک باد شکست داشت. مجموعه اشعار خود را در (۱۴۴) صفحه فراهم نموده و تاریخ کتابت بقلم خودش ۲۰ ذی یلجه (۱۴۱۰) ق هیبت شده است.
این مجموعه حاوی غزای لیات و بعضاً متن‌های مختصر و مضمون و حکایات متفاوت و از دستور مؤلف در بخشی دارد نامه‌ای در بارت یک کتاب و از تاریخ چهاردهم بهمن ۱۴۱۲ میلادی خواهد بود. در این نامه، اشعار و حکایات خود را در سه بخش می‌آورد: خودش است، معلوم نشده در سفر، خیاطی و قطعات کتابت.
است. نام کتابخورا شور عشق نهاده.

من بتوانی حضرت بیژن ساختم این کتاب با مضمون
چون بهر خاطر گذشته بکشدان ناما و شور عشق بهندام
بعداز اینما کتاب اشعاری که گفتگویی دارد از اوراق جدا که نو شده بر رویت
آن کشته و بر خود را در اوراق ذا بیعدها کتاب نوشت، حکایت می‌کرده، از همین
جهت است که در امان، اینما بهار کتاب افتتا، می‌باشد
در مجموعه آخر جهان بیشتر دارای ممکن می‌باشد.
حال لکن، زبان ممکن کور در نیوز بیان نمی‌دارد.

به‌خاطر ملکی بود و از اینه، حسن
زادن لیلد بی‌پرداز خود را بعد و فات
خوشاوند را خود کرده، چه جاده به خدم
جمع‌الانه، بی‌پرداز، به رهبت و داد
تن‌گذشته و تن‌بودند. مواد می‌نمای
که نوشته‌ای به بی‌پرداز دو
چه اینی‌ها ای، بی‌پرداز که تقریب بی‌پرداز
ขาวط
دوش پنهان گفت: باید کاریادنی تیز هوش یا خطا، پنهان نشانه داشته دراز می‌فرش

واهظ آزاده طعن به این نوشان کر دووش دفتر و سجا، دته جعی ده بعیک شیخ شهربن جوی ما کوبودصدود مکروشیت معمودی که کر گذرد بسته به میخواهان کن در عاشقان بی‌پایه یا در فرو افتاده اند طبیروهای بیر زتاب مهوش مافیه نسر کسان محرکار و سایبان سیم ساق قل قل جام و ترکیاق تیز دبار، نگاهی که کر ده هوش

هرزمانی بانک نوشان، می‌داد سروش
شمس

داملا شمسا لدهن "شمس" ولدهاملاشة جهان دهاوا درن سردهم حجري

قمری درنہرین ولایتقطفن نولد نافی و تحصیلات کنب متداوله عزیز کا در مقیط قفطن و بدخشان وكبل و بلخ بیانان رسالید، در شاعری نست قوی داشت و از اقرار نمتشاز گردیده و بدر باد سلطان مراد یک ایسی قطفن اختصاص باتفه بو. در

زمان شورش اسمک خان سلطان مراد یک از اطرافداران او بود بعد از آنکه اعیضه‌یست عبیداً رحمان خان در سال ۱۳۰۵ ق غالب شد و اسمک خان از بلخ بدرائی ضرر در حمایت مرادخان ازاب آمر عبودرکرد و بغلان

سکوت گزید. در خلان واقعه دا بر شته نظم آورود:

رقم سنج سملک بداپی نشان
به اندازه کار خود بوشاد
ز نرد سرافرزا اسمک خان
و در خلان نیز بتحصیل علوم پرداخت و باداپات توجه کرد در نتیجه یکمکی

منبجر وادیپ کمال شناخته شده و بعد از ۱۵ سال در ۱۳۶۰ ه ق (بروزگارد)

اعیضه‌یان سراج الملک والدین) بوطن خود مراجعه نمود.

برخی از اشعار شمس:

غزال:

بسهک دل در دن تشتوق کباب افتاده است
سینه‌ام ازدر دوغم در اضطراب افتاده است
هر چگا رفتم که نا یا بم سرائنا عافیت

ما لی دنام که جون شمع از سرا ناجام مهرس

کفته‌ام در مزی برا پای اندک از یوان مشم

گرناوا بر سرکسی ازحل (شمسا لدهن) بگو

در کنار آر یوز اند داب افتاده است
آرزو: نام در بر بی از اندیشه های اندازه بسته دود خانه ی بی نیز در آن در به بانم
در یاد آرا روز جهان دارد

به غزل:

علم رسنده ام از رو ز کم و می ترسم
من از مشاهده و ضح بیاد می ترسم
برای به سیل حوالن کم زیده ام مسکن
وها به مه نسواری فریب و عده مده
ام از بل و غم انتظار می ترسم
نچه به اگر کو و از نیش خا د می ترسم
جواعتبار ندارد زمانه ا «شماس لدین»

از بین ز مانه بی اعتماد می ترسم
شهيد

محمد رسول (الشهيد) آخر من شهد مهار ملك، كه در منحنى كوه شادان، سعت جذوب من بحر مشرق و مراد سريف تقريباً به فرصة (14) قبل وافق است في باحة. فما رأى لل شهيد كه، دق شهيد دام، دام الدم، شهيد أ [][] رازى مكانته. شهيد كه، مما صدرو يكن است بين شهيد دا، بامحمد ذكرننا. رازى مكانته. شهيد كه. محمد ذكرنا كتانا نهنا، رازى مكانته. كتبنا. لي الآهل شهيد نوشته است. وايوا لجن شهيد در (1365 هـ) وفات الشهيد روود. رست كن در مسيرة.

أو كفته است:

كاد وان شهيد رفته أرا غبخ
إزمار دو جهم بكي تين كم.
دادر محمد رسول شهيد كه 61 سال قبل في قريه مارمل جهان فاني دا ود اغفته است. شهيد دريك خاندن، ان علما در سال (1261 هـ) هقيق منهاد شده ودر همانجا نشوبنا يا فته است. بدريش از علما ي عصر خود بود - لما نا كنون مشهور. به معروف محمد سول شهيد مبياشد. زيرا في صفحات شما ل بر علما دا به لقب معروف باد ميكنيد. دا سال (1360 هـ) دا جئت تحققات بعض مقدمات تاريخي مؤثر. سود در قريه مارمل بانزديكان خاندان شهيد ملاقات كرهدو، از اوشان راجع به شهيد استفسار نودم. كفته تعليماته ابتدائي دا در ورود بدي كيب نمو دو، سيس در اوايل جوانا جهت تكميل مراتب علمي غازم. باهاداشد ودر آنها سا، لسي، جن به تعليمات خود دا 2 داد بعد از مراتب و تحصيل كتاب ميداوی له درسی مداوس. باهادا بويان بز كشت ودر مارمل مهاله شد و بقيمت، لعمر بآخ بش وقوم خود شهر بک رنه وراحت زندكی ود.

شهيد كه در أكثر علوم ميداوهو ل استعمال خوبي داشت در ادبان. دا عوينود منفرد بود وطور مماشتر آزادانه وعاري از تکلف داشته، لث圪ه كناته، به نهایي درقليل جهان كردش ميكرد و دخوو سا درقلمه سيف الدين كه للنه تر كه نفظة كوه شادان درمارملي مياش برد داشت.

شهيد صنعت آهنكری دا به بختر بين صوروت علمها وعملها ميدانسته بلطا ما عمت.
سمرپزی سخن‌های بود که در آن برندان به بصورت موسيقی تعبیه کرده و آن برنهد پس از هراس‌های دروغ زننک بپدایرت آوازی داده چنگیا لش از جوب شخص مفعول چهره خیرهاش دیده نه شاین سازه ساخائی درمانل موجود است و در خانه‌ای او وحی موتا نده است. شهید خط‌نیت ملی دازی، نویشته‌هایی دیوان در ماه مل بیویل قلمی خیلی زیاد وجود دارد.

امضای دژل از دیوان او کرفته شد:

غزل

شیوه اله جنون در کوه و صحراء فت است می سردد از طبیبین عافیت روزی بجا ایست بر بود و نبود ماما دا آگاه در از یو دوید ن نکن گاه باب خود شنمن از یه و به مراح فلکه سیر سد ای شهید عشق از جهر و غم نیا منال فرد ازدل اسفرد کان دهمی جستیم عشق.

مرا به چنان لی جهان کر رو کرد ۱ ند

خوانند بوصف ذخربای دو (طهه)

عمر نواده ادتازار عمر ما کوتاه بود ر

فوت ناز زعتر و اشت در دو نامعه است

این شهید عشق سمست می عشق است و بر

کس ندیده در جهان زینت‌انه شهید زنده دا

آثار قلمی شهید تان می شود که حدود ۱۳۰۵ و ۱۳۰۶ دق حیات داشته بغض

الامشون ای او زنایی در ۱۳۰۸ هق نیشان می دادند. بیان بزبانی او سیب

و تاریخ های آثار قلمی شا و نم نزد، بیکی دشت و نز نی سپرده که عمر شا

جهل نکن عشق بود. شخصی که دو ۱۳۱۹ هت لش باشدو عمر از جهل متغیذ نبوده

بیپادوازش دارد (۱۳۰۶) کفت.
صرير

عبدًا لواحد "صرير" ولعل عبد الشكو د خير مي ولا دش د خير مي بوط حكومت كلان منيكانا ن د سال (١٣٢٣) هـ. واقع شهد است صرير بعد از آن كه جمشط به خط و دستش بقلم آشنانه حسب معمر آن عصر د در يه ن شبا بعزم يخادير و در آنجا به تحصيل مشغول كرديه و با تشه درجه توجه و بذل همت ف مودادار علم و فضل محمود ابرن كر ديد بعد از فرا غ تحصيل متأهل شدو بهمهدن تدر يس نشبت وبا ند كه زمان يكي از اسا تيد بذر كن مدا رس ينها خته شدو وبر تيه ومنصبي نه أز جانب شت هانا بخدا دا بر ابراي طبقة روحاية ينعيين شده بودنآيل كرد يدمشورنو "صدیر" ازشاه بانت بعد دا دبغا را به لقب(صرير) او دا بادر كرد نه ونا آخر عمر بهمنين لقب امنيا زدشا نتقبل ازمشرو رصدار تش در يساد ازايل هاي آن سما نا نفذ بو داملا سيد قلي سمنگانه يم گفت در ايام طالب العلميي جندي بخدا منت آنباب

بو دخط نستعليق دا زریا می نوشت... بسی...

گریند كه خر مي است وا حد با آنکه نه به خر مي دا بلمه جليمي نوشه به داور حجره نصب كرده وگاهي زمرته مي كرده است

صرير: جامع معقول و منقول و حاوي زروع وصول بوچناچه درين مهني كويه تودر اردايکه دانش نشته اي امرز نه شعر هست شمار تو ني غير خوانه درشمرپرتو ازبیدل(رح) مي كند (بعنديه داقم الخروج) بايد در طيب خود آزاد باشد وئيرو وتيب فيباد وقيد طبع را ددر تحت تكليف آرز وشعرى كه به تكليف گفتند شود مهچين نمي باشد نظريه كويه...

بلدوى وبادر لابكر هعادل بود تیک دفت ازسنگ تانا تکلف آشنا كرد وادريس خواجه "راجي" يخادير كه ازشرياي مقتند اواخر فرن سيرده هق در اوايل فرن جهار ده هق مي باشد مشنو دارد كه دايران از خطايان معاصر خودى در يخادير باد آوري ميكىن. درآندجه صدر صرير را در خطايان معرفي نموهد است صرير هشتاد سال عمرديد ودر يخادير بسال (١٣٠٣) هق در ٢٢ شوال داعي اجل دا لبيك گفت

ميزروا عظيم سامي يكي ازشرياي عصر درتادبخ وفاشى كويه.

قاضي عبدا لواحدنص دا ازشرياء كه بود از صرير خامه اش حاصيل داده دايط توسين فكر دقيق كرم جولان گرديه با مراح هر كه ميجوشيد از خو صضيف ميرى بلمه ويخادير مسکن ومشرب صفا.
چون ضرور افتاده‌م ناگربه چش از قضا شور مهر شهوتا از داده‌م های عینف
شده یکی کس دن سال وصیل رحلش
(داد) و (آه)، (ناه) بیرون از "بخارای شیر".
قاضی بدلی (کولایی) که در اواخر عمر قاضی الگذشت بیان داد و وقتی
او اصل سبیله منزل خود دعوت دوستانه داد دعوت دعوت را باعی بیل دانوشت
که در سمت تجنس مهارت بیچرخ داده است:
صد راز درون نه است چون من صد دار
در المنزل من که باع خاطر خواه است
یک مکتوب صریر:
نو ای کیوشن بام حرم چه می‌دانی
آتار عجیب مارد در حال می‌جوید که باوجود حضور مجاز در دیدار باهده
زیست و با کمال قرب به خیال برقی به گریست بیت:
مقد وصل نا بایست ورای قرب تا نا بی ادا
چه می‌کردم یادی گو نبودی نادردیدن نما
چه نوان کرده که بی‌پنجه محکم حکم قضاوت و بکر مقد تسلیم و رضا
درست گریست بیهار و خوان ما
یک تکلب در تهیه معذرت شهر تا خامه‌ن نقطه می‌برد عرق درخته است و تا سطر
بر پرده روان می‌گردد این عانان فسیخته در ضمن این گفتگوها شاهراه نشر بعضاً
قوافی نظم کشید حسب الالال بنتی بیحتیاری می‌کردند از چنین
مکتوب موجب اسلام اند یزیده بی بابان منزل ل شوق از احا ط اظهار
تکلف‌ها در ضراوی آن بیچیده:
شیده یا که بقا لب همی رسد جانی
طلسم سا یا و آفتای می‌آید
چه ممکن است نیمات و کجاست جای قرار
شتاب زود ببر کش نهال نورس او
تومیریک و من آسوده آنتم برجان
مکن چو بار به بیغام بوسه ام فیان
خزای داوهکه گویم که می‌کند باور
درین دری و درکه اقبال بیاید نمود
درین خیال مرامطلیه به نظم رسید
کشم بیهاد خود سر مه سلیمانی
سر بررسی کن از زین گفتگو و دو درکش
اکسیر به نظم نظامی و نشر صحابی
تو در اربیکه دانش نشسته امر و زن
نه شمار سهم شمار توی غزه لغو ائی

غزل:

هر کجا با الهام آن دیده جهاد آهنیه
ظرف ما باتن است و باطن ما ظاهرست
صفحه دل یکقلم بر باقر صقل داده ام
تا به نهخ بر بیره سیر داری کنند
مشرب حسن تود دو دان خط گر دیدنگ
تا نگاهی ازسر زلف تصور کرده است
خیرت ما آبیه حسن چرا تفسیر کردد
چون صریر صاده در در کسب دانش پرمیپچ

قصرد جوهر دور کردایز بزم بادآ آهنیه
نه همین جرخ مرا سوخته یا میسوزد
کسر می الفت و آتشکده ناز و نیاز
آتش هجر همین است که من می سوزم
تا تو دفایی زلدم دود بدرد می آید
کار آن طفیل شرخوی که آتشبازی است

شمع آسا شود امشته بیان کلک "صریر"

(مضطر صادق، ادا سوخته یا میسوزد
طرزی

سردار غلام محمد خان (طرزی) ولد سردار رحمت لخان محمد زاپی منسلک به سلسله دانی در (1345هـ) هـ در شهر احمدشاهی قم‌دیار تولد یافته است. جون نسبت شاهان سدو زایی و محمد زاپی دورف عتی از ابجره دانی لذاب عتی از انقرافات سلطنت از خاندان سدو زاپی ها سلطنت به‌خاندان محمد زاپی که پادشاه مالکه مندلته محدود است قرار گرفت. در زمان انتقال سلطنت (زمان هرچ و مرج دخیلی) بدل طریق حکمران قندهار گرد یده و دیگر برادران بدلیک مناطق افغانستان حکمرانی با افغانستان منجمله برادران ایلی‌های افغانستان مکمل سلطنتی (کابل) و برخی از ولایات افغانستان را حکیم علوم یافته تصرف گردیده. الغرض طریق در مهدی‌ها باشی باخت و از ایام طوفان نازنین رشد و تمرین تثبیت حکم و فنون سبک پیش‌بینی برده به‌صرفه قدمت آبیزی رهگذر به‌دیدان سلیمه ونومنی به کامل اورا دست داده است. شاعری در تاریخ ولادت طریقی میگوید:

از (باغ بهادر) طلب تا ریش زیراکه درازولا دشت بافت نوید طریقی تناصر ۷۸ که بدر بزرگ‌وارش در قندهار حکمران بود در خندشت بدر مانند شکر فرد عکس با معاونت کشور خدامت می‌کرد و در میدان مجاری بامیان لاقین بدر داد شجا عت و مراکشی میداد. با احترام، مشکلات این خدمات هشیاری در ازملول ایران بست شاهان افغانی آمده و ابطال راه بی‌بود که در رسیده بود بطری قدر عطا و فرودشت. جون در (1345هـ) هـ ق امیر کبیر اعیضار دوست مجدکهان قصد تسخیر قندهار نمود داراب‌محمد لخان، افغانستان دامورک که فرمان ایران رفت و در طوره ندی که ای جلدا لیبک گفت حکروی افت افغانستان مستقل حمایت کبیر قر از کریف وطریزی هم در صف شهرزاد (کن) اورا دیت شا مل شد و لباق اورا دیعند دمیت مطلق وسر فراز وباشی بست هرار رو به رویه ممتاز. گردید.

طرزی مانند پدید بخدمت هم معجزه کمرنگ ونا آ خریز سفر امیر کبیر که فاصله‌هایی بود و از طبیعت، وارد داشت وخدمت کرده پرستاندی عم خوش‌یار ذهابی نموده است و از هرات با امیر شیرعلی خان و لیهدی امیر کبیر بود بدر کر سلطنتی باز گذشت بخدمت عمار واد شیبای کر اسفار ومجاری به‌دیابش بود. شاکر اورا دیعند پدید خود خود قیامت وسر برد در افغانستان وسایل‌های داده از افت‌ناک سلطنت در (1345هـ)
افضل خان و امیر ماجد اعظم خان برادران امیر علی سلیمان شیرعلی خان منصرف شدند.

اینها نیز باطری همان سلیمان دارویی می‌شودان خان کبیر و برادر شاندیباند

بار دوم اتاق امیر علی سلیمان شیرعلی می‌شودان دستگاه نسیم تو جهت بطری زی امضا شد

شاید اگر نکردن بلهک طریق داجنی در دین دوره محبوب داشت چنین نه در

محبوب از شک می‌ماند لذا

بسکره ندان خانه تنگم بودجای شکه

جای با لین زیر باشد مراقبی ی خانه

چون نیام می‌نده دستدارم بودجای شکه

بسکره پیو و امام کشت است ماوا ی خانه

منظومه فوق مستحب برهفده بیست و هدهد صد و راهبری و اذنا کردن ی ایست. در بین وقت

انگلیس ها با افغانستان حمله آوردند و امیر علی سلیمان شیرعلی خان از کابل بوزارت

سرفته و در آنجا اوقات یافته (جانشین) امیر محمد یعقوب خان در انگلیس

محبوب ساخته بهند فرستاد و کاپی و قنادی بهار را داد. عموم ملت افغانستان

به بیان فرستاده انگلیس را مجبور به ترک افغانستان ساختن. امیر علی سلیمان ایبتهاج

از سرم قند آمد و بر نتی افغانستان نشست و هم ذهنان با طریق زی سلیک

خوبی را نمود نا تنک در دمحد به امجد ایوب خان کهنه در قلبش جدا کرده

طریق به حبیب نمودن و نشان محبوب داشت سپس املا کش راضیت نمود و خوشش

دا بافاست ان افغانستان فرآیند زیرا افغانستان را به خود تهیه کرده خانه ای خوددا خندان است.

نوبتبه حکومت برطانیه در تحت جهاده باطری حری فره دین خونگ فرته است.

(1) دولت برطانیه شماری به‌نظر محبوب سیت نمی‌بیند بلکه هرآزاد می‌دانند.

(2) تاوقیفیه در تحت حمایت این دولت باشد باشدا از هیچگونه احترامات

و مهمان نوازی چنانچه در خور حساب و نسب شامت تقصیر نمی‌کند.

(3) معاه مهور که زنده گش شمار ا کفایت کند تعیین می‌کند.

(4) دراور شهروی از شهروی هندوستان که خیابان اقامات داشته باشید مختاری به‌سو

عوروف بیرجا که خیال ندارید آزاد بیست افغانستانی

به تختیت اقامات بعضی اقواب در کرامی طریقی نیت سکوت کریکی با اختیاری نمود.

دبل برطانیه بهترین واگو در وابسته به‌بین توسط قطا ر آه منستیم، بدرا کریکی

راسانید و مصون کمیت ماهوار به مقر داشت طریقی سال در کرامی زنده گ

نموودوسس مدت شماهای دیا خلیفه کریکی و اکثر بارانعی و مقامات مبیکه هند

رات‌الیه و‌پیاند نامند باز کرست.
طبق میخواست از هند خارج شود.

دژ براتیا پنجشیر از کل کنار سفر خرچ داده طریق دی باسی و پنج نفر عایله اش

بطرف بغداد فرستاده

طرزی جون به بغداد سید در جواهر خود حضرت غون الا عظیم شیخ عبد القادر کیلانی

(رح) منزل گرفته و در فروند خاک باعث دو ون و بغداد و مهد حضرت غون الا عظیم

سرود:

ببغداد بدان شیخ شد اهل صفات
چون درمه و سال نیمه ماه برات
در خو دی و بغداد درویوه آرد
از مصطفی جلله آست شت و فرقات

باعده ایامد شهاد در بغداد باشید نوید تخته یادوش و ریاه و لاوت عراق

و مشیرزاددو ششم هدایت پاشا (محمود پسر طریزی از ورگی آمیزه خصتی است).

عایله رادر بغداد گذاشته و با تفرگندخو محمّد مسعود میان ملاکان احمدی

عازم استنبول کر دید و ودین سفر قبل از آنکه به استنبول برود اولا بینن مات

متبرکه عراق مشروف کشتی سپس وارد مرکز سلطان تر کیه شده است.

باعده آنکه وارد استنبول کردید به استان تبریز ملاکان عبد الرحمان ملاکان کرد سلطان

پادور خو دی و از مهاجر دی گماشت طریزی مدین دوماه در مرکز مانده

ودرین موقع ازون لک عظیمی ماه و مراد دووزار عروس معاشر برای مقر و درباد

امرد سکو وت داده شد بعقاب این احسان طریزی قصیده یی دردمع سلطان اشناد

وبقلم زیبای خود در لوحه بن کبست خودش تذهیب گردیده بود نوشته تقدیر

کرد و دیده جمل کرده دیگر پافته مطلع قصیده با بیت دوم:

تا سود ایم به خافر بین آستان جبین
بر بخت من مهرب بین کرد آفرین

یبدا لاحمد خان که خطیب قاهر پیکرهاش
خوانند امام بحق وسلطان داستVIN

باعده دو وارد بطرف محل ایامد میخون دوت لک شام بود عزیم گردید و به از

ورود بشم محمود پدر خودنا جهت آوردن عا میله از بغداد بیشام بو لاوت عراق

فرستا ده بارد بگر دو ماه بعد ۱۳۰۷ هق ایفزان به استانا نبیل رفت وسلطان

عبد الرحمن ملاکان کرد سلطان هزار تروش دیگر به معانی ماهو داش افس ود

و مهاوی دیت بسراش داره ولايت سوریه نیز اجاقه داد . طریزی دردن سفر مرکز

سلطانتی جامع حمید به واقع مرکز سلطانتی دا که در آن سال تعمیر شد ه بود

بام بردن که از مسیس داشت صفتگی مکمله ترسس نمود و ماده تاریخ آنرا نیز

بر شتنه نظم آورده توسط حاجی عیب افندی سلطان تقید کرد و دربّ ترّه

آنده هزار قروش بافت.
بنای مسجد سلطان زعفل طری زی جست

(۱۳۰۳) هق

باید دانست شاید معلومات دیگری در مورد مسجد و وگرنه در فاصله زمان مسجد و ال
حرف وجود نداشته و در ماده تاریخ طریقی ممکن یکسرا دان مسجد و ال
حیمی از اعراب بحرف کار کرده و مصرف دیگر اول به آن خوانده تاریخ غزی که
با نوم هو که عدد مصرف (۱۴۱۲) شده وعدد (نمازی) دارکه (۱۱۰) میشود از آن
به صورت طغیان خارج نموده باقی (۱۳۰۲) قه در این مرا داست برخال داشته
است اولای مقررات فنی است، باید تاریخ که جدید تعمیر وترمیم مقاً مانع ما لی که
مخصوصا مصرف واحده بحوزه عموی مختلف جهان مجبور بود که تعمیمی از
یک مصرف باجمع وفقر مناسب حال مجدو بوجود که بیانیه ای جهت آن تعمیر
خالی از لطفی نباید وصحیق دین ماده تاریخ در سرآوردن (نمازی)
از مسجد لطفی دارد امامت مادهی درصورت استخراج بصرف
اهرمی میکند که (نمازی) داکره (بنا بیلخ) بگوی
اما موضع نهایت دقت بکار برده اند.

حضرت طریزی نهایت شخص فاضل وهرمند بود نه اغلب گمان داراینیا لطیفه بی
بکار برده از مجاورتی که استفاده کرد بهشخی که رضی که (عبد العلی) مسجدی
گفتته میشد:

ظرفی مرحوم بعداً آنکه ازسلطان صلح یافته وناوی دید بیاً وودود نمود
در (۱۳۰۴) هق قبرسنجاز رفته وفرضا حج ادادرکه است رمانی که مشرف برادر
پیت الله کریم فی قطعه، بی بنظم اورده است که بینی چندا آن بعرض میرسانم:

دقتم چوب طرف در خسا فتنة خدا
کفتم خدائی داری کی بپا بیا گوی
آخر بگو تو بهر که احراز بیشته ای
کفنا خوشه طریقی از بین سر نهفت
کمی بسندر مرد مان که منم خانه خدا
من خود هیلیشی گرددش میدم ی بسر
ابن أزد، فيديبة، جزء من نظم نموذج من القرن الحادي عشر، يستعرض فيه تطورات المعتقدات والفلسفية في العصر الإسلامي. يتناول فيديبة في هذا الجزء التطورات الحاسمة في فلسفته ومبادئه، مع التركيز على الفصول الأدبية التي تصف الصراعات الفكرية بين المذاهب المختلفة في المجتمع الإسلامي.

 också, في هذه النقطة، يذكر فيديبة أن الاعتقادات الدينية والفكرية تتطور مع الزمن، وتتغير مع تقدم الحضارة. ويشير إلى أن الإلهام يشمل التفكير والأسلوب في التعبير، وهو ما يضمن النجاح في الأدبيات الإسلامية.

وفي الختام، يشرح فيديبة أن التفكير الإلهامي يجب أن يكون مبنيًا على القوة الإلهية والشعور بالروحانية. ويعتبر فيديبة أن هذا هو الطريق الصحيح للنجاح في الحياة والعلم.

ويستعرض فيديبة في هذا الجزء أيضًا التطورات الحاسمة في فلسفته ومبادئه، مع التركيز على الفصول الأدبية التي تصف الصراعات الفكرية بين المذاهب المختلفة في المجتمع الإسلامي.

ويتطلب التفكير الإلهامي توازنًا عالٍ بين العقل والروحانية، ولذا يجب أن يكون مبنيًا على القوة الإلهية والشعور بالروحانية. ويعتبر فيديبة أن هذا هو الطريق الصحيح للنجاح في الحياة والعلم.
مطلع

دركف وبرکمر بدخ تویین دو دم است
سرفرازی كه ورا نام محمد علم ست

ماهية ناريخ:

خواستم زانگه، مراواقف، هرکیف و کمکت
زانگه نا ربخ نمایش «گل باع» اردست

1294

دعایه:

با تبدیل نزهگان نه گن فصل بهای
طور بیگه محمدرز، زر زو ون ار حیون دارا نوشه و در دیبا چه کلمات
ظری به بzeitig راسیه است معلوم در شدو که گریزی رور زو دارای صفت حمیده

سخا و نیز بنده بوده است. شاهد این مدعا قصیده میرزا احمد علی خان شاعر است

قصیده مذکور یبیت است که چند فرد آن ناقل می‌سی‌د

فرید عصارو زمان خسرود بلندی میکن
بگاهن دار ور دورن ار غلام محمد خان

بعلق، براح چنان، کامل و به بخت جوان
وزان شده متخلص بطری افغان

تواز کمال و هنر در جسد شی شجاعان

صداقتی همه نا کرده و غد گنه‌انسان

چون طریزی ازجمله شهراگان قندهار، بود لذا شاعر در دین قصیده‌م‌ر

چون طریزی ازجمله شهراگان قندهار، بود لذا شاعر در دین قصیده‌م‌ر

شاد داور و ایمال آن ستو ده است. طریزی در تریه علم را و فضا نو و خصای
داشته است طریزی درشا عری مرتبی و جمده‌دا ردد کلمات غزه لیا خو دا

بطری و تنیمی استادن آسانه سلف گفته است کلا مش در سیامت و روانی به با به است

که کم کمی بدنا یاد رهیستی می‌توان نهد سه فیا نبنا شنا نیچه در رسله

حمیده‌که بنام سلطان عبدا تحیدی نآ لیف نمو دش فرد از ابان خود راه‌داشته

ودر دیباچه کلیات خوش آنا تیبد نمو ده کریح بیت آن مطالعه می‌شود

هرقد دریجی رودن کردون، هرکار و آفتای

چون رخت مهربانه بین منجار آنیها

شرح:

هرچندن جون آنیها سالک در طریق سلوق بسان کردونی بدون ماه و مهر روضی

وقلبی کردن و در سیر آ فاقي وا نفسی جون فلک‌الافلا کبیر کوک ما سپیده

لطفیه آ امان وجود سیر کنندن واز حضيض ناسوت به ایلی مقام مکانو زمخت
و تردد بی شمار کسانی نا بر سریر ایل الله و مع الله نرسد و از درجه جبروت بر تپه
lahوت قدم بالا نهند تجلی ذات مهران آفتات حق دق به جسم بینند این
شهو دات محس برای استعداد نظر بصرت سال اکت تاقایل مشا هده شهود
بر توجهالذات و حدث تا بدیا کند مهوور آمیزه ها آن کفته که مهوور خوئوی است
فرضی که یکسر آن نقطه شنا ملی وسر دیگر آن بنقطه جنو بی مما است این
نقطه‌شما ملی و نقطه جنو بی فلکی الا فلاکی وجود انسان فلکی‌ها ملی نقطه ذلیو و دو حس
است و برین دو نقطه جمعی بروج و کوا کب آسمان فلای انسانی درگر شد مس
این بودش رفیش یک بیت طریزی که بقسم خود نوشته بس عموی اش ابرو ایو باین گذاس
با یک دکر و منظور نظر او او دا در شفل شافری کلیات طریزی در
۱۳۱۹ قدر مطبع فیض مجدی واقع کرده جامع به احتمال محمد انوار خان بر ایاد زاده طریز
و بقسم مجد زمان خان بسر طریزی بطبع استفاده و مشتغل است بر دیبی به که
محمود طرزی (ی‌سرطرزی) سوئج طریزی دا ایل زمان طبیع نبیه و دیباجی دوم
بقسم طریزی غز لیات نباین عیان محسات ترکیب تر جمع قرمان تقاوی
بقطه‌نامه‌ب شماره ۸۴۰ صفحه و مرصرفه ۲۱ سطر

۱) غز لیات در ۵۰۰ صفحه است با گذرگاه خاکی به ترتیباً (۱۰۱۸)
بیت میوشد ازعونان حای غزلا اسامی اسیر و سگر بیضی و فقیع حیا تی او درگر
میوشد.

۲) راییان در ۳۲۰ صفحه در مرصفه هدی بعی مجموعه ۱۶۰ راییا تعداد بیانات
بالغ بر ۳۲۰ سطر است

۳) محسات در ۵۰ صفحه حاوی ۴ مخصوص که ۱۲ مخصوص آن درنمت و منقبت
و باقی بر غزلا اسانته است

۴) تر کیب و تر جمیح در ۳۲ صفحه یک تر کیب هدف تر جمیح همی کی درنمت و منقبت
و تر جمیح آخرین ساکی نامه است

۵) سرا با در یازده صفحه در صفحه حاوی هدف بند و هر بند مشتغل بر بین

۶) بیت های برا گنگه (۸۲ بیت) در سه و نهم صفحه

۷) رقصات در ۴۲ صفحه به حساب ۲۰ کلیه مساوی یک بیت مجموعه تشرفات

۵۰۴ بیت

۸) تقاوی و قاطعات در ۱۷۸ صفحه حاوی ۷۰ قصیده و ۵۰ قطعه است ازجمله
قصا ۲۵ قصیده درحم و نبیه منقبت خلافی راشید بن رضی اهل الله تعالی وهم و مربیه
سید اشهدای امام حسین رض و منقبت شیخ عبد القدار گبایی حضرت غوث الاعظم
رحلة الله عليه باقيٍّ قصيدةٌ يكبر دور مدمج شاهان وسرداران إفلاستان وناصر الحر

شاء ومحور الدين شاه إیران وسلطة بن عبد المجيد خليفة دوم ميبا ش هجين قطمان على العموّة د تريثيّة است در بنا نكميات بكقصمه اذمير ذا عبد الواسع كا بلي در تمر كيف زى ده بيث وقصيدة بي از مسير ذو أحمد علي نيز در مدمج

طر زى ۲۵ بيث در بين قصيده بئر كيب بندي در مونية نديد سيد لائحة ان...

سيد نا إما حمط رض بجواب دو إزده بند منظطمن كاشف دارد

آنا ر قملة طر زى درشق خطأ طي إغلب قطمان است - تئنها يل مجمو عه بغط شكسته قمله ندوه است. از جملة قطمان طر زى قطمه بي كا جهته نا رياخذ آن مجمو عه سر ود و...

در تا ميد اين معا سه بيث ان آن نبت ميشود:

در ستو شكسته بهم دوور با شند كديده است بيقجا درست و شته

بفا مهرم بر وزد وشبيته شدا اتام باخا طر وطيب خسته

غلطه ي ابيجا و بد دا بسر أور رقم كروهه طر زي بيا ش شكسته علاوه بر طور كتّاه از محمد ابراهيم خليل شنيده اسطر كاملش بغيط زيها شكست خوداو كتّاه حاشية ابي برنگ نه مختلف داشف ومتنه و حاشيه افشا طلا بو در نژد محمد طرر زیر نامو بهتی وموجود بود ونسبتة مد كور دا متشا راليه از قندهار بهت آورده بود وحالاموم ليست كه نسبتة مذكور بيچجا وبيد كيست.

در ديوان طر زى فزر لى ديوه به در تمر يف صمتحا كه شايد از دوستان

برود ودر آن غزل بيثي است كه ازآن بتعيه استخراج اسم صمحة ميشود... 

بيت:

چشم توصا دست وابرو تو باشد مهد آن

وچنخوش افتاده دورازهچشم بهبرصاد مد

در مصرف اول چشم و ابرو داصاده قرار داده دود محض دود وضعت ووقع مبير صاد مه خاطر نشن كرده ومراد كرفره تنها حرف (ص) دا كه زير آن شكل مخصوص كه در إما زير حرف واقع شده خدمته إلف دا انجا ك ميدهد ودر رقم إلغت نقلان در بعضي جاه ووقع آن لازم ميباشد ودر مقطمات قراتن كريم حرف (ص) باشككل كه أرواش در هوجو مواضعت در بادره ۲۴ بربع سوم

آغاز نموده است وقوشته در قراتن كريم قنين است (ص). 

در قارسي حرف (بر) صاده) دلات بوضعت فوق اله كر ميكن كه در قراتن كريم آمده ودردين بيت مراد ازيميد شكل مخصوص يلبت بلکه مكلفوظي كه اسم آن شكل ميباشد مرادست اينجا يل اهترش ميرد كه دراسم صمحة (مد)
جمله (ص) نوشته میشود که بروق صاد مثل شکل جواب این اعتراض آنست که در مسکوکن ویجه تمایل شده ازحنا نی آغاز و بعضی فروق قا نو شته انجاممینی با بخاندن نیز مثل نو شتن صورت میگیرد بس جمله (برعلاد مدر) بی تکلف صمد خوا اند میشود.

در دیدفع (با) غزله دارد ذو مطلوبین در مطلوب اول دعوی عجبی میکنند.

مطلب: 

انتخاب ازصوح کردم مطلوبی جوان آفتاد صادقم بنی کذب میکو بم که میکو بد جواب البته صبح صادق بظاهر روز صادق است ومطلوب طریزی نیر بو جو دغزی صادق بدری باشا شاید در شام کسی ازدوستان طریزی برد ار اوزر کثیر به بنای آسیابی صرف کردی اند در زمان بارندگی سیلا ب آسیا ب دا بر ده و طریزی بزمینه نظامی ترتیب داده است بين ذيل ازآن منظومه گرفته شد. دانه را خورد آسیا و آسیا اب برد بعدازینی کردهم طریز درمی بارندگی سیلا ب آسیا ب دا بر ده و طریزی بزمینه نظامی ترتیب داده است بين ذيل ازآن منظومه گرفته شد. همچنین درحم مطلوب دیوانش بر کیف واقع شده است: 

ای بیرغلطان بسهرودسرافگت آبها کردهم مردان به جستجو یو کردا بیا ود مصرف اول حصول معرفت دا مو قوف بر تردد در تحصیل فا ل و جا ل خاطر نشان نموده ود مصرف ثانی اشاده به (من عرف نفسه فقد عرف ربه) میکنده در دیدفع (ن) داجن به شجاعت و مردا نگی مطلوبی دارد و نهایت دلچسب و تشپیه تا: 

سرنپیچیدن زدنشن شیوه تیراست و من رو برخی خص مرفت کار شمشیری است و من اکنون برخی از اشعار طریزی مرحو انتخاب میشود.
در شرح حال ابنا یزدان واقع الیشان

از زمانه ی بر فتنه جای بر یاد است

اگر تمازگی گودین که صو فی شد به بتكشه چو روی گودین که کافر شد

پدست سیب چو کری بیکه بکر گوده چو باسلام روی گودیدن چه طامع شد

چو ی هدهش رکنی بر کسی همه گوده

چو خلعت ی بدهی - از منافقت صد چا

چو کهنه بوش شوی - از مقفا همه گوده

جو بوشی اطلس ودیبا و پریمان وسورد خوش آن کسی که زرد و قبو ل خلق چهان

پردا «طنزی» افغان بکلی آزاد است

غزل:

غم برود درم غم عشرت که ومن که
چون آینه سا دا دو رنگی تمامی
بیما دی در درت بیاما و نفرشوم
چون سایه زخورشی بصدمرانه دودم
بیقدار نشرا زنگک بد سیم بیستم

طرزی» نزین لاف سخن بش بزگان
در شعر بگو زنجیره شوکت که و من که

رباعی:

نما دلیلو سنگ آشنا در در باخت
در راه مهبت تسود به مه بسی

رقعه:

) برای قاضی بالا حصاری بناز اسباب ریاست نوشته است

از جناب قاضی ریاست یهان مر ناش ریاستی ؛ در چندگه این هیچمان بنظر

تشدیس ونریم در مثلان افمن دید شکل عروسی که در خون حجلا منشا وی

اضلاع باشد نیافته پس به خدمات آن فلک الا فلاک این نکیش فیشن که اکثریویم
قصیده (مختصری به احضارت سید جمال الدین افغان)

دم‌زه‌بین موی هزار بدر متیر
زوی‌نافز به جمجمه اکر قزوین با تیر
بنان غنچه بکل‌نشتی امزدکیر
دون‌نیت اوست اکر شبنوی کن تقریب
نشت‌کرد بکردر چوهلکه در زنگیر
باوه سیمی چنن نیا که موکشی زخمیر
که نیست تا با بد مهربان ایمپرو و زیر
زر نجی جوی کن ایلله و فنان و نگیر
زمفیلی نشور طبی نا زدک دکمیر

که بازبان قلب آن نمی‌شو دتحریر
که کنفته‌های شماکی بدلم گند تأثیر
که گنجن سیم تیشم منست کم زهمیر
همه زکفته بیران و ها لمان و دیبیر
مکر شنیدم؟ از ای ایان جا هلام بسی ته بیر
کنده داغ تنازکش بنا رسمیر
که حرفی‌زبان نیست درد لم جاکیر
توهم شنیده‌ام‌نیست رد بای تفسیر
که قول کیست که وقفل کیست داست جویتیر
جواد دا بجا نیز سخت و مسکن کیسیر
که پیش‌می‌میدم من زرمکآمد هزاردزیر
تو مرد باش و وروده در بردمان نقیب
مجب‌اوزدخوداندیشه کن کبجاست‌ای‌سیر

نوباش در نیب اطوار کار خود گروه‌تری
بستگنتگوی خسان غه‌رده مسیب‌بی‌هزمر
عا جز

لعل محمد (عاجز) و اللهم بحمدك، فكان بدارانة غالب بود. و في دروزان اعلیعضون
املحاشن ببا دكا بل توست ونشو مما يافته وعلم طبلدا ازبدا، بل ات كر فتا أز
كثرت إشغال درين فن فلو فتنه بهدقان يفنة ين، بل فعض استعداد خو دمر اب
ومداوج إعلاء علی راطي كر وسره رام زفافوش إزكثرت مرا جميع كوش
زديما، وخص شيما آتتك درزرمان اعلیعضرون تيمور شاه بالدینغ 147 د ربيع الأول
1192 ق في خطاب عبد الله الشافئي كان اختصاص يافته وما موربه علاج وندا ود
خندان سلطنتي كرد بدين.

(فرمان مقرري عاجز رابوظيفة مذكور (فاضل محترم حافظ نور محمد كمک‌کاری
سرمشک حضور شاهانه) درمجله کا 38 غرو وشر نسیده اند). وازان به بعد
ازوالد واحفاد عاجز درخندان شاهانه سدو زاوي ومحمد زایی افیان موظف
بو طبیعتی، می‌بودند وتا خیر عصیر اعلیعضرون سرای الملت والدین حیب الله خان
شهید وظیفه مذکور ببا خندان اختصاص داشت (فاضل محترم حافظ نور محمد
این ادعی مدارا درملاقات خودکه تحت عنوان (عاجز افیان) یا (افیان عاجز)
در سال 1313 هجری درمجله کا 38 غرو وشر نسیده اند. تایید کرده اند وصقر ی محاک
هریک دا باذکر تاریخ به‌ثبت رسیده اند).

عاجز تاسل (1268 ق) قمری در قید حیات بوده وبکمال بیر ورسیده در منعی
میگو: 

خم شد قم اد رفته ایا 2 جوانی این برده ما بهه مقد ات گران بود
آرامگاه ابرِ عاجز واراوت واحفاد در دامنه سمت جنوبی توبا مر نیا و ناقة
واقع است: 

عاجز در طلب همچنان که سرسلمه خندان ان خوست در مقدم علم و ادیب نیز
سرسلمه شرای عصرخو داست، (وازجمله معاصرین با (میره‌ر تلک خان) "افیان"
و میرزا قلب‌ضرد موده ومحبت داشته است وان معنی داخوش، اظهار می‌گند.

ارتباط عاجز با افیان: در (1304 ق) جوان اعلیعضرون تیمور شاه از مرکز
سلطنتی روانی بلوغ شد. افیان و میرزا قلندر رکا از وزان صمیم ویک جهتی
عاجز بودن درکاب شاه عازم بلغ شدند وتأنچه درآ نجا مانند. در بن مدت
(افیان) شن قطعه مکتوب به عاجز فرستاده وعاجز به جواب بعضی آنها برداخته است.
مراسلات عاجز که فعلاً بدل‌ستری ماموریت است در طی (۳) صفحه و هر صفحه مشتمل بر (۱۵) سطر، و این مکانیپ دیگر خروج به نگرگیری در ایلیا لیسیان این مکانیپ مطلوب می‌گذارد: 

دوست یک چند پیشه در سطح نموده به نماد مینکنارم که شش خط شما ر سید هفت پرده، چشم د آمدن ساخت، هاژی نوازا بنده نیش شش عرضه نیاز از سال خدمت کرده‌سواه چند خطوط ساده‌ی.

مکانیپ‌های عاجز که مشتمل بر نظم و نشر متروصع باصطلالان حان طبی، و هم‌اکنون رنگین است ضمایم در نگنگی به نهیجی است که عاشق با ممکنات عرض بر اخلاص نماید (یعنی به کمال یککلا تغییر) عاجزی‌ها نیز قصیده‌ی بصیر است در موضوع سفر افغان و میرزا قلمدیر در ویوانش مشتمل بر (۹۹) بیت که ابیات زیل از آنان قصیده‌ی است. بعداز هم‌سازی می‌گوید: 

د استان طرفة دارد م نزدیک نا زم است بخشون هرکس د لیل عبر تی دارد بکا ر درسر سالی که تاریخ ظهورش بود (عصر) ۱۲۰۴ طرفه درنگی ریخت جرح جعله سنگ بدیمار آ خر فصل د بیغ واول لما هصبا م بود ک زردار بهتری های د هر بید اد واشم از جمله‌یا ران دو بیا د مهر بان چون دزد چشم خودعز بر خودرد در و نیک کار آن یکی میره‌نک در شا عری افغان لقب وان دکر مردا قلمدیر باغ مینی را بهار وان دوتن را کرد ما مو ر سفر حکم فضا سوی بلخ اندرکمک شاه نصرت ت افتخار شاه شاهان چشان جهان تیمورشاه حمّ حشمت آنکه دارد قیصری زفت بدولات افتخار همچنین عاجز در بین موضوع ترجیح بندی داد مشتمل (۷) بند و در بند (۱۱) سطر که ترجیح آن این است: 

ای کذلک بیدادت کاردن بیان آمده از آمان که‌هزارمو، تن به‌آمان آمد
دربند نهم میگوید:
او روانه وسیع بلخ زندگی بناشند تلخ
از فراق او شد سلخ ما انتظار ر.
اعجار در اکثر غزرهای خود به هم‌مانی که توانتش با (هاژ) افغان داد به صورت
تلازم ابراد می‌نموده از آن جمله است مقطع ها وی دیل:
میکن از شام‌هجره منجم از بیطا قاتی (اعجار)
چو افغان ن می‌باشد از داخل خبر سوی پیا او
عاجز بکوی او نر سه کو و کو ششم
سوی مکر به با دی افغان و دلم
سرایا دفتر ما بوی نظم دلم (عاجراژ)
نمی‌باشد بجز از آن و افغان ن بیت در کیمیم.
دروان عاجز: از عاجز دیوانی بیاد گزار ما نده مه که شام یاست بر;
۱- غزه لیات - ۲- بر عیانات - ۳- تر جهیمات - ۴- مغمسی ت - ۵- دفاعات
۶- قصا بر - ۷- قطعات تاد بیکه ۸ ساقی نا میه.
اگر دیوان دارد (۳۲) صفحه در صفحه ۱۵ سطر تقریبی با لغ بر شهپر ارو
سیصد بیست میباشد و بخت خوانای نستعلیق تحریر به شده متنا سفارش نا ۳ کتاب و
تا ریخت کتابت دارند ارد. قرا دی که از بعضی اشخاص با معلول مانند اطرا اف
عاجز از آن باند ها جوز و نظم و نشر چیز های که شنیده میشود. در بن دیوان
و جوز نداده پس معلول میشود که آن را رعا جوز بیشتر از محتویات این دیوان
است که در این روزه‌ها تو سطع عبد الجليل ما مو را بسیده و به اغم دل احتمال
غزه لیات و مغمسیات و ساقی نا مه درین دیوان کا مل است. تنها دخک لیا تشر د در
دو صد هفتادویک صفحه است و بیشتر مغمسیات ا و بر غزه بیدل - شو کت - افغان
وی دوا جوز میباشد.
بهش مکدو بیا او لین مکدو بش غیر منقوطه و هر پذش بی است بغضور اعلا مرضت
تیمور زیام آن و درقطعات تاریخی بنیه قطعه یی به تقریب بزرویق (عبر هنک افغان)
گفتنه و رده نا ریخ آن داد دو بیت ابراد نمو ده که بکی آن در ج شد.
یکی عاجز از سال عقدش خر د بکفتا نموده (موخور ورقان) ۱۲۰۸
و نیز قطعه بی در دما ریخ وفا اذاد و ما در خو دکنده که در ظرف سه ماه
از جهان د رک دشته اند:
در سه یم و یادین ن من رفتن
مسلم و مسلمه براه ۱۳۰۸-۰-۱۳
نا نود سال زندگی کر دند
دراویش حق وزش کی جد ا
كرب با بشان د علاى خير كني
سا خهم شخص و شخصه مر حوم
ف نلف يمغففت يا و لدنا
بعد فوت (دو حف) في صد في بكو
(رضي الله عنهم إبن أ) 1228

كلمة فون دو حف به دو ممننى آهدها ولا مستفاد ميشود كه وا له نعاجر
ميخو استند كه در هميين سال ماما بكجا بباورد حر مين شر يفين مهر في شو نه
ليكن قضا فرست نتاد 1250 كه به حساب ابعد بيس و
بلك ميشو د از حساب جمل مصر ع نار ر بيه كه 1299 است استخراج ميشود
(1299) با في مملى نن كه سا ل وفات وا له عن جوز است 126، مدييني فضا
نا ر خيم بي در مرئية وزير فت خان دان در مشمل بر بيس و جحا د نيب و
محتوى بر جالات نا رنيه واز هفته بيب اخير قطبه جهار ده نا رنيه استخراج
ميشود وين ين اشا ره ميكينه

بعدهم سورة سعيه السنهني بادو رو د
جرهم د عادا يس بآ ين هفته بيب من فيحان
برخيز إشاع رجا من
دببا يس ديو نا سر نانا ما عنوا نه
شذجاك جود إمانها بسيار كريبا نها
سير كل ورب عنها كولكوت كندا نها
در دن مسما نها در حردن إبانا
كانت به بناشهم سيلاب به وبرانها
كم بهي بور.cn ما يش شجستها
عاجز سر وساما نها دادن بريشا نها

2

زانيك خوهيه توصفا بيس فياردست اينجا
سر به جاي دل خو تن كه بهارد است اينجا
تشم اكر باز كن كي روزشرار است اينجا
كويزي شاد كه دلبر بكناراد است اينجا
(عاجز) إفان خير درما داد بهد
مشك مرم نن دل هاي فغا ر است اينجا
غبا دو حبتيم تشم تننا مس كند روشن
طيبين جو ن شرا ر آتيني ماميكنه روشن
کدورت رخنمه طلمت شود از دور نومیدی
نسم صبح گذاش شخب دلها میکنند روشان
دم روشن دل است آمیشه پرداز عدا و زنها
چراغ آرزویهم دلم تنا میکنند روشان

بود نیخ استخوان خوش هم طبیع ملاایم دا
گل اینخرف رنگ موج در بامیکنند روشان
برون برد از زهد صد شهربا نگوهشتش خوشم

غیاد عمر تم کي چشم عفتا میکنند روشان
ندا رد ماضى و مستقبل هستى بجز رسگي
غم امروز عاجز عیش فردامیکنند روشان

غزل:
دل زکف برده مراچش سخندان کسی
نگمه سوى من زاره که دور از دخ تو
دل سوداده دا دوست از آن میدارم
کرده نتاج همه ملك دل عاجز دا
داد از ظلم جدایي نتو سلطان کسی

هنمس برغزل افغان:
چندی چو رم بدا من صخرا زدیم چا
آخر ز ترک خود بین و ما زدیم چا
عبر عمر بست دست و به نيا زدیم چا
داني نضاى دهر چا باشد مقام و هم
زين چه چه بیاده عیشی بجام و هم
چون شمها بر غیا هو سهادم چا

افشی بهر قا بسی تسخیر دل نش
ما دا تعلقا در هر سیگر خ دل نش
هرک تس به عیش دست زد وما زدیم چا
آئوگنده چا دوجهان زین و آن دهر
کردیم ترک صحت سنجکان دلان دهر
چون وحشت شرار به خادا زدیم چا
ما آه چه عمر جهست نشاط و کدما! چم
از سازو برکه عیش کگشتیم بک قلم
چون رنگ عافیت به جمهمادزم چا
جردیم صد جم مسلم هر زکاتن
کردنی قطع بهنیه افغان زکاتن
در انتظار زلف و درگ کلمه‌دار ما
کرد از اشکست رنگ شکفتگی بهارما
بنگز زعافری به کجا زا زدیم با

قصیده 5:
از قصاید بست که در ضمن مکتوب ب افغان نوشته است.

جو خواهم کم سطروی زهیران نوبست
بهون دل از بان آی بز رنگین
دل و جان که بودن دقت‌داد با
نسبه دی از وک ار دم عرق کو
روم چو نه دستبل جم می‌بیت
دش مکتب حسرت طرا زی
روم چون سفر منزی لبک صحت
شب هفته عشقاً اشکها ر بی‌بیت
سواد غم عشق دا جمع سازم
هنم سر به زا نوی غم بی‌بیت ننها
س زانوی خوش را در کشا کش
زب‌مروع کرده ولین جلومخدرا
توچون نبست اندرون برم شاید
جو یاد آید از عیب صبح وصا لت
د هم دیده را منصب اشکبیاً دی
بیوم سر شک غم از جبیر دا مان
برد خواهد امروز فر دا جایی
جو مسجد و عبایند و طولان
هم نفس د رام ولی ورت د دند
سر خوان شور طرب نه نغل دا
جو آیم به امید در آستا نت
ریز نشینه کردید دودرده کایی
توکر خوایی‌ای مایه عشی وعطر
غبا و سمندن چو د دریده با یم
در بی ره نه نتها است سوز تلال شم
که تا خش نیمبل جولان نوبست
محمد عمر خان (عمر) ولد محمد كلان خان ولسردار عبد الله خان وكله الادله عبد اصفهان وعبد اصفهان يده شهود وقبل اذان ديوان بيكيني عبد اصفهان احدهم شاه كبير محمد عمر خان مرحوم در دیگر ديوان بيكيني كابل تولدت الباق ويش از ازنجام تحصيلات در 1260 بحقوک مائی مقرر كرد ديد در سنة 1266 قمری امير محمد افضل خان أطراف اهلي قمعان امير كبير دوست محمد خان بحث معاون حكومت ومسحئ خاص مقرر شد در سنة 1291 حا كمن قرعه كرام ازم بيد الباق بحث حسن خان شينق جنبد كرام شد دوال 1274 الفريقي كسر دار امير خان رهموار كابل شو ببس از ازنجام فانه داري محمد افضل خان وابن عازم ترکستان شد در دیگر بحث حاکم افغان وظيفه امکان ترکستان دو كابل شو شوی باور دار محمد افضل خان رهبر رحمدار كابل شو ببس از ازنجام فانه داري محمد افضل خان وابن عازم ترکستان شد در دیگر بحث حاکم افغان وظيفه امکان در سنة 1281 قمری در حضور حسن خان، باد محمد عمر خان در دیگر یک توافق از طرف سردار محمد افضل خان ( çünkü امیر شیرعلی خان بحث معاون نظامي داخل محا ره شدو در دیگر موقت شکست دلسردار امیر شیرعلی خان داد وان امیر شیرعلی خان ذو خلاو ناير ورود ناير بجرم محمد عمر خان قافل زايرا در دیگر ناش مشتري خان مکهد رشد ونحو دادن شان ضبط شود وموقعي که خود به است سب که شو د در دیگر وقت ابتكار تغییر خان امیر شیرعلی خان داد وان موضع شکست دلسردار امیر شیرعلی خان داد وان امیر شیرعلی خان داد وان وضع جباید برادر ماعلاق قرار داد وقضیه سردار محمد افضل خان در تاجران باست امیر شیرعلی خان کرذبار شهد محمد عمر خان مرحوم جون دار اي سابقه خو بودويك نين از نجبا بهما لمري وعلاوأت سلمه خدماز اميغاياك مدنظراد اذان جرم معاف كرد يد وبلي كبيكالدوان خانه غدبن شديد از طرف خواد امیر شیرعلی خان بحث حاکم كرم مقرر كرد ديد در سنة 1291 كه شيردل خان بلقب نوي ناب وبشير خورشيد خان ن به اليم كيكي ناب بحث حاکم كر ترکستان مقرر كرم ديد در ين
وقت باهامحمد خوزم مسافرت نمود و بهصول نقدهنگ خود که در آنجا و نزد مردم کاگاهته بود برداخت.

زمانته مهد عمار خان "عمر" در شهر مازندران شریف افاقیان داشته این نظم را اجرا کرد و روزه شریف سرود:

این مکاسیس کر یا که گذار است این یا
مست و سرگوشی و جنح غم خدار است این یا
این در ینجا نه و زیده است گوی باد خزان
بلبل و غنجه کل جوش بهاد است این یا

غرقه گو گو از خری نیست از یان گان نیست
ورنک از موج کران کنادر است این یا

سوزم مید یان بهن و کوی مانت نا فارنا
دیده میکس و بینی یاد است این یا

سر کشی تنید و خو دین بین بجوي مسی متین نشد
خسته دل باش دل خسته بکارت است این یا

گر تو میخا نه و مسجد طلبه را است دین
زرد گونه و می چهارداشت است این یا

دست در حلفه فتنار بیفگند "عمر"}

سمت گنایه:

برده است خیال خم کی ووی تو مارد
خواهم که تماشاگر خاتم سیرو بی‌نیم
فیبراد که قون آهوی رم کرده و میدی
از سیراح منشته دل باز نجکر
یا هر گن کی ما ژا ژا سحر مسا
رضوان و لاهو و و هم و محبت و ساقی
از بی بصري پی ای طلب نست "عمر" دا

بنی چه؟ از بهتران بردگان به اختیار
جمله نخسار نازو غمینداند فیزاد باد
بنی دیگر آقات جان مبود در عاشقی
نور بگر فتنه بینسی پنج بگر در جهان زارتگی باشد مهرار به بر جو بین خوش باید از آن لازم ورکرد، خو از شدگی باشد در خوندا در چندن ذره گلوه مشتری باشد در گوش نگار خشش وردام و خناد و نخوران و زور متشکلاد خشش هرندو بر کیوی بیاب بر اطراف کل بارد بگر پنج بگر دبکر نه دافرا اید بجست ور سیر و آب و خط و نور خوش و فصل بهار روز خوش و خسارت فصل بهار از سیر یاد

بنج پنج این غزلرا که دو مشکل ای "عمر" بنج فکرم نکون بستن به حکم کر یک کتار محمد عمر خان "عمرو" در سال ۱۳۹۲ قمری در بلخ بیش از یک هفته (فوت‌شده و در خواجه حیران موفق ن است یک جنگی از اشمار متقد می‌کند و منشای کیه اشمار خودش نیز در ج است فراهم نموده و هعلاونا که خریب خطی خطی خداوند جنی به این خنخ بیاد کارکه بشه که افزاران در نزدیک احکام دو موجود است.

اقبال از آرایان

ا ز نوشته حضرت اب بن خان فهادی
عزيزي

سناد محمد عزير خان (عزير) بسر شمس الدين خان.

عزير در كابل تولد ونشو ونما يافه وتربيه شد. ذراع بين استعداد خوبي حا ولكر. وهو جه بيشيره ضرور دون إشمار داش تا آنکه در شاعر يبكرتبع إجنه رسيه. ديو ان و دايم زا نظام؟ انصا ري ديرز ما شن كه در مزار شرف نائب ا لحكومه بو جمع وترتب نمود داين ديو ان قرار بابا بيتا عبدالله لمحمد جايه

بيسر مير زا نظام؟ لدین حا وغ لبان ، قصا بد كبا عيان ـ منشو بان وديكر اقعا ين شمار بود ال ا لا ن ملمو ء نيس كه در كجا خوا هد. بود اين غثر لاز بك بياض قلمى إقنبى س شد.

عزير در غير نياش تتنخي أرز بدل (أ ح) كر دا است.

بدر عزير در كابل در حصة جنجالن سکونت داشته محل إقا مشهور بما غ شمسا الالدین خان است كه اكذون در آ نجا شفا خا نهي سا خته ا ا. عزير بعد از سن زه ومخز بکلت ها دو لئي شا مل شده و در بعضي منا طاق افغا نابنت حكومه كرده بالا خرة در ولا ين مزار شرف بحين نائب ا لحكومه مقرر شده وزمام داره آن بادر باو مفس كر دبده است.

عزير ددر مزار شرف ين هو او را عولمو فضاي آن هن محيط صحت ميد اشت و مجلس او بطور عمومي با ست常に وظايف رسمى علمي وادبي مي بو داز جمله مصا حب ادب وبي ومير زا نظام الدين «نظام؟» وحاجي باي شاه خواجه نديم» بوه اند كه هر بيك استاد زمان بو دند عزير در مزار شرف بحصة جنده ك قلمه وبا غي بني كر ده ونا إمروز بياج سر دار محمد عزير خان شهر ت داره.

عزير در سال (1321) ق ه در جهانه براي معاينة ان مور دا خل والي بت مزار شريف بو آنده بود در حصة جهاد بو للك بين دا بلغ وآقجه جهان فا نيا دا وداى كفت جنده افشا از جهاد بو للك به مازار أشرف دا بهقسم غر وبوضه در ساية كندبد مرقد شاه ولايت ماب حضرت على كر؟ الله و جه به خاكبر سب ين

عبارت ذيل به لوح نكت ا ومنقوش است.

كل شيء ها لك الاوجهه

هذا سننك سردار محمد عزير خان نائب ا لحكومه او لبلاد بلغ ابن سردار شمسا الالد

خان غازي ابن سردار امير محمد خان برادر امير كبير دو ست خا ن خلد 3 شيا ن
اِزْكَآَمَ عَزِيزِ

کر بہنی دیماں آن شعلہ پیکر تیغ دا گئی بیہ کیماں آپ دیماں آپ دیماں آپ دیماں آپ دیماں آپ دیماں آپ دیماں آپ دیماں آپ دیماں آپ دیماں آپ دیماں آپ دیماں آپ دیماں آپ دیماں آپ دیماں آپ دیماں آپ دیماں آپ دیماں آپ دیماں آپ دیماں آپ دیماں آپ دیماں آپ دیماں آپ دیماں آپ دیماں آپ دیماں آپ دیماں آپ دیماں آپ دیماں آپ دیماں آپ دیماں آپ دیماں آپ دیماں آپ دیماں آپ دیماں آپ دیماں آپ دیماں آپ دیماں آپ دیماں آپ دیماں آپ دیماں آپ دیماں آپ دیماں آپ دیماں آپ دیماں آپ دیماں آپ دیماں آپ دیماں آپ
عزيزي
مير سيف الدين «عزيزي» ابن مير مقام الدين ابن مير إمام الدين ابن شيخ صدام بن إصا دا فرزندا زادة حضرت شور حضي ميبا شد واو دا در كتابت وجمع آوري إشعام حو صولة قوي بوهد شاهد ابن مقا لكتاب غ لبان ودانية بيدل (رح) است كه در سال (1382 هـ) بقبرما بش خا لقادم خان نام يبيكي از خوانين آن عصر دن موضوع خم زرگر کوهستان بقلم آوردده همچنین بقبرما بش او كتاب جنگي كه محتوی برگر لبان وشیونیان می باشد در سال 1382 هـ ق ترتیب داده ودر آن ازشامارد شماری ماضی وعمقی خوش منتهی‌ساختی کرده است، وشنوی نیز بنا فتحة المشبان از آنتان عزیزی چاپ شده است.
شاید عزیزی به مراد شرف رفته و در آنجا مدتی متوان شده است چه بعضی از که سالان مراد شرف هنوز از عزیزی باید می‌گذارد وباره به از اشاماد از دا بیا دارند وارده بنام میرزا سيف الدين می شناسند و در بعضی بیانه ما اشماره هم کرده شده است. به حال عزیزی مرد عالم فاضل وسیاح بو به در میجیت افتیشتنی بیشتر در قومت کوهستان، کا بل بسر برده است.
عزیزی داوه پسر بوده است بزرگترین آنها سید باد شاه و بسر دوم نومنخ آمده سومی درگهو ده قیصر خواهده که هرسر پسر دفعتی در حال نزه زا در از دنبلا کد شته اند.
ملا علي نام شخصی در تعذیب آنها نوشته:
عزیزی داوه در عالم عزیز است بملک نا مرا دی سه بسر داشت
بعلم و دانش و صاحب تمیز است
بیشتر جدا ن شیر بنش بسر داشت
ز دست کردد خرج ستم کار
سپره جان شیر بن دا بیکبد
عبدا لصد اند دا وبیکی از علمای عصر وشعرای زمان بو ده است عزیزی
مکتوبی منظوم به او فرستاده است در بایان مکتوب در بیت بیت دگا که بهطور
تعمیم اسم خود در آورد هو
خواهی که بسرا نام من اظهار بگردد
شمشیر عرب بر سر کشی عرب انداز
و دین معلومات میشور قدیماً باملاه ادیا لصد معرفتی نداشتان ملا عبدا لصد نیر
بایان مکتوب منظوم خود بهمان وصف اسم خود را نشان داده
امد دا بر بد دا دی هر طرف
(لا) به آشفته (بیکی) در (صد) شود
ازجمله معاصرین عربی اند: ملا غلام فریبا سیدی، ملا عزیز مصدق بن شیری.

فقرای بن شیری، مسکین در مرگ.

مهدی بن شیری، غمین کا بَلی.

عزیز به چون بِگبیک مذکور دا هنگام سکونت خود دارا نوازند که کامل نوشته تیم معاصرین بن شیری خود دارا ان در در دو از اشمار مالا صربن دیگر ویژه ای ناتوان ندای است این بِگبیک در دین سلما با مطالعه شخصی رصدیه که او در بعضی جا در برادر اسم عربی مقدم پرمه‌سی بیشترین بنیاده از نشانه چون از معاصرین او مالا عزیز مقدم بنیاده از نشانه و می‌پندارون در بعضی اشماره‌ندار

عزیز گفت‌ه‌باشد.

اکنون برخی از اشمار عربی و معاصرات هواله‌ی قلم می‌شود:

1- عزیز:

تائشکندی ازغم دل مذکر و جوان دارا خالق بخش خلق جهان را

آ تش زده سو خافتگی خلق جهان را از پُر خدا چیست مکش تبرک که چا کنما

پک بوسه ببخشا و بهد قوت دوان درا

یک‌بار اسی (بند) «عزیز» نظری گن

پی‌بد بخوا و قوت پی‌بد با ختمی می‌بیند دو جهان دارا

سو گرند برکت اسکبیت شود

پی‌بد و لطف عازمیت شود

پی‌بد به نم‌چه جبیت

لبه از سپا کمی بملک هم‌هدی

نبو بهه «عزیز» چر یکت

بیا ای دل رخ چون پرورش بین

زسر بکرید عر فی را چنین پرستش بین

لبه س مر چه ت دن ر بر ش بین

عزیز) هر چه می‌بینی بی‌مد

ز فیض سر مه‌خان د رش بین

2- معاصرین عزیزی:

دریوش امیر امام‌الدین (دریوش) جد عزیزی بست، پررشیخ سعد الدین شور

عرش (ره) لقب داده، خواجه مشهور به شاه دریوش از اشکار، اونیز عزیزی

می‌بیند.
در چنگک خود زبادآورده است:

خیابان ناشی از گفته‌گیری ناگهانی بهسره‌ای امشب
بطرز مناسبی اندشکست ساغرم امشب
فرنش یکتار شمع موجب رهبرم امشب

زرادی خواب شیر بن ریش ازچشم تمی امشب
سیرا با چو سحر میبین می‌نما یاد
که فا نوس چو ن ستین می‌نما یاد
که ا بر وی آ ان می چبن می‌نما یاد
کر ان خاک عرش بر بین می‌نما یاد
که دروپیچ صاحبی به یقین می‌نما یاد

حینیفی پنجشيری ی:

ز عشقی آنتشی اندل دیوانه دارد
جو نانزی به‌آگوش خیام لم گرم؟ نازآمد
فساندم آنتشی نازآزمی زیارت خوش
ازآن نام به‌هر میرسد درعنا لم امکان

حلا عزیز محمد پنجشيری ی:

از سر کو یتوی دیده کر یان رفت
عاقبت رفتن ورگد ازگل لنت یردم
سوخت در گرم دروی آ بلعی اضرب کاف با
چون سکندران ازین طالع شور یبد عزر

فقیری پنجشيری ی:

آمد بچشم ورفت وادارا به‌ها ساخت
سرمست میکشید شت داو و غلط نما
شب دید ظالم شب زلف رسای او
خور رشید چو ن پید (فقیری) جمال ل او
بر تن در رید چا مه قبا دا بها نه ساخت

مرا آنتش بجان افتاده ده خرمن خرم است امشب
دلم زان آنتش چا نوزگنزن کلتنی است امشب
ندا تم کر جنون دو نامی ازی دراز رسومی
برسواشی در بن بازار کشتن کشتن است امشب.
ز بی کو تا به میری زد بر و ن آ ز هشمه چه میم
بیا ر حسر تم بشکفتته گلشین گلشین است امشب
فقرری این غول با چنگک و نی میخو اند امشب خوش
توهم طرف کله بشکن که بشکن، بشکن است امشب
غلامی ای ای او ای ۱۳۶۰ ۱۳ ه جهان داشت سوانج و آنارش دی در مسا می‌شن.
سخنور گرفته ای: 

مسکین د ه هزنجی:
خورد؟ زدن زن فرنگیکه داوخ واخ
کشتم کسی کام نهنگیکه واخ واخ
عالم خراب عربه چنگک کواخ واخ
با برففت فا ای فتگی کو اخ واخ
بیانم نوششت دورو نگی کهواخ واخ

در دی نهفتنه زخم خدنگیکه واخ واخ
گشتم اسیر کس نهنگیکه واخ واخ
عالم خراب عربه چنگک کواخ واخ
با برففت فا ای فتگی کو اخ واخ
بیانم نوششت دورو نگی کهواخ واخ

خاطماندا انته سرزان لعل آن د لبر کسی
تا تویند خط آز ای بر ای عا شان
سپری سبیر و نیر زنگ و سپری گل بید آشود
این جفاهای که دل ازداشته خال تودید
آتلت آز ریا و دچر بود کرد
روز و شب همچون قلم سر دختر فر مان تست
از کر یبی ن هد م یادان (غمن) تا سر کسی

به: موسی غیبی
عکس‌مان

برای شناخت عکس‌مان رجوع به اصلی فراخواند:

اشعار هیرزا عکس‌مان:

دورا گازدشت کالستان چه و من که
یا د خطو زلف نو مرا یارد بگلشن
کدل البصرا خاکی و طن هست میسر
بن نگک لیشل توا ای کا ن ملا حت

عکس‌مان» ببر از خلق و نشین کو شهوت‌یل
همه‌سیب مرا دم و چون که و من که

اغل دچار زم چشم

جعل بر خشم چشم بخش خوش بردازد
که چشم من بینر جشم بخش کس نمسازد
بخشم من فگن چشمی که جخم نور می‌باید
ز چشم مردم عالم ندارد چشم من چشمی
ز چشم مردم عالم ندارد چشم من چشمی
سیه چشمی اگرٌ «عکس‌مان» ز جهم چشم بر گیرد
چو جهم شمع چشم من ز هجر چشم بگداز د

میزند نگه چشم کل پنجه با گم بیتو
مو ج هجرت زده‌آبی بچرا گم بیتو
نر سد دیده ا نجم به سرا گم بیتو
بر ز خوناب جکر کشته‌ای غم بیتو
همکی یا له بو د حاصل د غم بیتو
چو ن نسیم سحر آشفته د چاغم بیتو

عکس‌مان» اژ آتش هر نعمه زند پنجه بگوش
شون بدلیل شده است ناله ز ایم بیتو
عندل ليب

محمداً حكماً عندل ليب برسودار غلام محمد خان "طريزي" ولادتش در (1272) ق در قندهار واقع شده است. ويدرع طريزي مرحمه نسبت به ولادت او فرمايد:

 فهي كر جوش عشت ساغر ده
چهنا از خر مي غم داد بر باد
زغصه جان خصفتا خلف سوخت
ز أ ختر ها طبق ها ي جو ا هر
شب د وشيه دوم ا زه مه صوم
پقدر بهناد نا مش را امين جان
در تاريخ او "طريزي" چنين سفت

جو ماهي طال مدع ا ز برج شر فش
قطه هاي تاريخي در ديوان طريزي قرمت قطعا ت در صفحه 158 درج است
مصول اخيراً ماده تاريخ - سال ولادت عندل ليب مي باشد كه جون بحساب ابجد
سنجدهد شد (1272) حاصل آمده و در كتايب مختلفه كه اين قطعه اس اهان
كرته شده در دو مصريه 8 هذا (1271) قيسته و در كتايب مختلفه مخصوصاً در بت
تاريخيه اشترك ي به استخراج يك عدد نرهشه لداگته ميتوانيم (1271) است وبا
در عدد ثعبي عتى واقع شده است.

چه طريزي كه قطعه بي به تاريخ ولادت برسودار بنظيم آورده البتا درماده
تاريخ مهنها درجه دفته بکار برده بناءاً با استناد كلام طريزي ولا ده عندل ليب
(يوم دوشنجي دوم رمضان) 1272 قمري است نه 1271 عبد الفضلا خان غره در
بارة عنيد ليب نيز تتبعات نمو ده و تاريخ ولادتش در 1268 نهان داده بسر حال
قول طريزي دا به البتا ابوات وابن لان مستند مي شماديم.

عندل ليب باستعداد فتراتي ارادته تي قوي به بد بر گزار خويش داشته.
پدر دا نه نغها مربي جسماني بلب كه مربي روحاني خوش هم معرفي ميكند ودر
منحيوه كه در صحوف با نظيم آورده به حضرت طريزي مي كوده:

آن كميه جان د ر دند دي
از زر ابه رفیش سر مه
هم مير طرقي خره يوه شان
يا رب تو مرا به آستانه

وان قبلا سجة نقسبندي ان
فيا خر به غلبه مي محمد
هم مرشد دا زايده نوشان
خا كي كن وزير بوا فشا تش..
روزی به نصیحتم چنان که گفت از حضرت مسیح فررا قیالی که گفتم که ایا سرم می‌دادیت گریم که شوید تو دستکپرم؟ کوتاه که جلوه‌ات بدر؟ از ابیات فوق کمال ادیان و عقیده‌ای لیبل به بدر رش طرزی مرا و فومن معلوم می‌شود که به اندیشه است.

عند لیبل به غریب آن‌نکه از صحبت اهل‌الله مستندید شود.

(بآ آن‌نکه جوان بود واز خاندان سلطنتی) ترک هو وهو کفته وسیر وسفر اختیار کرد و است ودرین مینه‌ای میگوید:

گو هنری که دازگو یکم.

خود ترک وطن کنم بفرت مبا هنری رسم به صبحث

امامبوم نشکه محض ارادت غربت بدن نیت کردی است ولی حقیقتاً مسافرت

کشیده واینکه طریقی باو می‌فر مایید.

از حضرت مسافران تا کی شا یه با هنری بوهد باشد.

(آب در کوزه و نو گرد جهان می‌گردی)

بعلی عقیده وادیاد به پدر خوددارد همچنان در ابیات ارادیتند و اخلاص کیش حضرت بیدل می‌باشد و در اشعار خود بدين معنی اشاره می‌کند ومی‌گوید:

بی‌خود بیدل به کل‌زار سخن شوند لیبی مرسد صاحبین اهل معنی بی‌سایید است

عند لیبل بیدل ذا به مرتبی به معنی‌های میگنشاد که باید کسی به آن مرتب می‌رسیده

نقطانه‌الحق که بیدل شاعر غریف وعارف شوراست.

زاده جوهر شمیر زهرالود می‌باشد دکتربلوژه وهم مستندی می‌باید لدا

عند لیبل کامی در مقطع غزل بیووش تشخیص اسم خودار آورده است

از بخت مکن نالاً امین زانکه چو بیدل رویسهم سایه صفت جوز بدل شد زیستن برعلیه نفس آساده راجه‌ای کسکته اند وبدن مرتبی رسیدن کارد هرود می‌نیست به‌نام غور بیهیح حال شکایت از‌عیج باب برزبان نمی‌آرد. قول حافظ دم.

(رضا بداده به وزوچی‌یه گریه بکشی) مسلک اوشد. عند لیبل طور پکه به بدر عقیده‌یمد بودیدرید به‌ابن فرزند فرزانه خوش عشق ومحبت داشت و با اشعا ر عند لیبل را به اسلوب خودش‌کنید کردی وجوابا کفته که درد بوان طریزی بطبع رسیده.
اصطلاح آذری است. اشعار ذیل طرزی:

تا به عشق تو مرا ببردی. استاد آمد
نین عاشقی بخش آمد باطرز زی گفت
بیشتر می‌خواهم دادی. بی‌خوشی می‌سازم
چون طلای غنینه از لبخند بی‌خودی زد

عند لیب کتشیرش سروده زیرا که دیوانی او خیلی مختصر بود باز هم گر
از نگاه حقیقت دیده شود آناداک و کم نیست در حس بی‌خت که عماراو بیشتر از (22) سال
نبرد در مدت قلم و حادثات سن دوایی ازو بیاد کار مانده است که عادت از
غرایت و مخمس و سابعیت و بیک را و نهایا نهایا نهایا نهایا نهایا نهایا
نامهام مجموعاد (239) صفحه می‌بایست. (عنوان لیبر در سال 1346 هجری قمری و در ش)
وبای عادی در قندیل و نما و ایست طرودی که از اشکالی فهمنده شدیم، "فاصله معطر
آقای گو اعتماد دی" حکایه کرده می‌گویم بعند لیب نسبت و فتاه خود دفعه‌هایی در حیات نش
گفت‌های که بر لوح تریش در قندیل منقولا و ویلی سیست و دیده گوی نشته‌ها لوح
عند لیب هستم این لیب در سمت نو فی قم یافتن از چنین آن خود دادار قدرت من. بینی
چنده از الدیوان عن لیب.

بیا بیا گله کر تاب انتظار کر است
بیا بیا گله کر شکم ستاده برمه کان
بیا بیا گله که شهوای تم بیچ تو و دو چهی
بیا بیا گله که بر آتش نشته‌ای بی تو
جو آن لیب شکست این گرز لیب کلی می‌گفت

پس هر چیز به می‌شکست که بر خورشید یار است
بین بیا گله که چنین حتم شکباد کر است
بین بیا گله که چنین طرف نبود آمر کر است
بین بیا گله که سرا نکشته‌ها نگار کر است
بین بیا گله که چنین جسم داغدار کر است
بین بیا گله که چنین ناله‌ها زور دکر است

امکان شایست نگاه‌های کل به خورشید بست
و دیده بخش از مهر و من دی ر نظر
بر تو حسن نومه دا چرخه سیمان کرد
بی‌شک سرعت‌های هستی بر فراشان نیستی است
"عند لیبر" رادردون سیده‌نامه برقواست

ر باعی

دی‌دهم بسر شاخ یمسکی بلبل مست
بی‌الله چنین کفت که بی‌پوستن به‌امام
غز ل

نام‌میدم نگم و بی‌مام از بی‌داده یبدسی
ناسکر کر رست فرد آماده‌ام اشک را
نافعه بیج و خسیس کیف‌های مشکین حلقه شده شیشه بر ساگر‌زمون موج می تجبر کرد
حمیرت تمکین نساز جمله عکس رخت از گل نیر نکته داغت به هم در هر نفس
در بهار کلپه گل‌شن مستی خیاطان (بند عیش).

چام خالی زتو میگردد و بر کرده دهد
جوی بس خواب دیده و دیم زتجمعه مسا بر س
در یاد خرامانکه نازتو از خلاک
شمسه بکف چشم غزالان کاف.

«بند عیش» از نفسم گنجه دلک پرشکفت
فرحت اند و گل داش مه چند دفع ما.
عايشه افغان

اپی سعدیان فاضل و شاعر گوینده شهیر افغان عایشه افغان، دوره‌هایی به‌دست داشتی با کمکی از مشاهیر و شناخته‌داران، در دوران 1320 هی. زیسته است.

بر دین مغدش به‌عنوان مرحوم و جدید رحمان مرحوم توجه به آن زمان در کامیارمرهیزی شده است. اثر قیامتتاد این فاضله که در سلسله آثار ادبی مملکت عربیم مانده‌اند، مکمل‌ی است دادای اشمار آباد و قطعات مریخ و ترجمه بند و مفسان و رباانات می‌باشد. از عصر امیرعبد‌الرحیم خان مر حوم بقطعی حکو می‌در کیبل بطیب رسیده است:

نمونه کلام

مراهک دوزخ سو زان بود چنان بیتو انگر که یک هنگ حشمت کیا ن بیتو که بود بلبل شور بده در فغا ن بیتو نگر که سوخت مرا مفر استخوان بیتو بهار عمر کر امي شده خوا ی ان بیتو که نیست زینت و زیر گلرخان بیتو بیا د رفتم ا جمله خا نما ن بیتو جکونه میگندر ساعت و زمان بیتو ز هجر و صل نا م نیست طاقت کفنا و کشا کیک ذا عابده را اپیز جسم و چان بیتو
غياث

مير غياث الدين (غياثي) ولد ميرک - مولو لدج حصاران واقع ساحل در یارا کو کچی از مضافات جرم به خشان است.

غياثي مورد قربة حصاران تولد وشوونا بافت و بعد از طی مر انت تعلیما تند اوله کتب عربی به هند سفر کرد و آنجا تحصیلات خود را در پیاپای رسانید. توفیق رفیق حاصل نامه خدمت حضرت شاه غلام محمد مقصود اندازه معرف بمحض؟ تاحی بسHEADER سیستم سید و بست حق برست آت بیعت کرد و مدخت بیضت کشید. بالاخره

سنده ارشاد وامر مراجمت بوطن خود (بخشان) یافت.

غياثي پس از آنکه بوطن وسید در شهر قیصر آباد به سپند ار شا دشت وسا لبان دراز خلق دا در گردنه تقسین مداد تعلیم و تلقین نمود و درسال(1181ق)

جهان فانی دا وداع گفت. مرتفع در کذگ چقور شهم شهر قیصر آباد یا ریگاوه خس وهام است.

غياثي: از افکار کلو فیيئن خو د بیوان اشمار ی بیاد کا ر کذگ اشته است خوشیختنه دیوان قلمی غيااثي که در زمان حیانش بخارایخ (1173ق) نوشته شده ولگاه آن پیدام سرخ دین سطور معنی و نفر حشده و نفر د ر بعضی جا به اغلبیت که در کتاب واقع شده پیدام سرخ گرفته شده است این کتبا محتوی دو صدر بیست صفحه و هر صفحه مشتمل بر (13) سطر میباشد. در با نژده د در ق اخیر این دیوان یک مثنوی بنام معارض نامه شاه در دید بخشی است در خرفا دال کنست غریبات دیوان غیاثی مرفات ازلف ای جا یا ودرا بیان غر لیان پیک محسن غیاثی برغزار حافظ شیراز و بعد از محسس یک دبایی ازها در اثری است.

سبی مثنوی یان غیاثی در بجور مختلف آ غاز شده و کتبا با نجاس میر سد در مثنوی بیان مباحث صوبیات و سلسله طریقه علی تقسین مداد و خو ار ق مر شد و شری ش بیک بیت مثنوی مو لوي ابراد شده است.

غياثي: سفری به حجاز نمود ودر بن سفر به تاب لر زه میتلاشید و حضارت رسالتیہ سلیل الله علیه وسلم معاوداده دی وپاشانده بیبرخود رسول الله (ص) در ملکن سرداری ودببای مبادل دسک کریم سلیل الله علیه وسلم سرنشاه رسول مقبول (ص) دست بر پشت غیاثی نهاد ودها فرودند. جون از خواص بین ار شد از مرض بب انری باقی نماند بود واین واقع دا در بیک مثنوی خود بیان کرده است:

در 140 حچا زود 320 پد زا یکمما بدل زه تب کر فتا و
پیکش به لام شرارة بهشت
ایشان را به حسومت
دیدم ناگه که قطع
دستم بگیر فر هنگام
این بنده زه هنما بیش
اکنون که بهشیت که هست
به لام این گفتن
که حبیب لا عزال است
بخشی بهاسا گامه سر
سر بر سر رکه اش نه دم
همست خود آنجنا ب حضرت
در ایشان بدون سر و دست
در بیشید دلم مفرح و شا
در بیان دیوان بهسنت که مهر شهاد
و نهاد مهد حسن

مجدبه مصداق:
خاک که ای در حسومت می‌گویان این نهاد مهر بسر گیاهی تا با دامی عبا رشت
فقط‌الله - سوم مهر نبی‌گیاهی تا است و دوم سطهر است ما بآیه شده‌ام
و بین کتاب در این دل نبی‌گیاهی سوم مهر گوئیا تا سطهر می‌گوئی (گیاهی تا) - با دیبه مهد
پسر محمد ایمان داده است و در تفصیل مهر حضرت ایشان کل این وجود یافته است و مهر با بامان
و خودما نو شته و نابیت که با گیاهی تا سطهر ایشان کل این (گیاهی تا) با با (فقط‌الله) - دیو دم این (نو دالدین) با پسر
در ظرف آغاز کتاب در دو ورود خدا که سلاح به ازگیاهی تا بنام (تلمیم
طریقه نقش‌بندی بسر هندی (بخت دبیری تبت و نمایه است
اقدام غیایی در اندونژه اخذ تمکن حال و قابل بروز گار محمد شاه باد شاه
هدی بوده است که میکوبد:
آنها در مصطبلیه گنج‌نامه داشت
غربت آقا و در عهد میشود به اکثر است
گزینه در مجلس و جوی استخراج
آنها اکر ابابجیان بر زرمی جدیدی اخذ
و صف ذات تو چگویم که حرمی دل تو
به‌هم‌بند نیست که غیایی تا سنگدان در هند بوده است و لی از ایشان
معلوم که مدن بی‌هد خد ملت بپر کرده است.
بمکتبخانه وحدت ت "غیاثی" سا لیا بودم که نازدیک بر عاشقی یک مصرع زبردست
قرار مجموعه منحصر به فرد کلیه آثار منظوم غیاثی ذر فیض آباد
فعلاً نزد کسی هم جود است و تحقیق ام علیه هم ناامید بوده. هیا نی در غزهای تفنگیان
وتبغی نیز نموده جنایه در جوا به ناصر علمی سر هندی کفته چست:
زخدگی کم شو نظر کن بر ق خسن بیجا باش دا
چه بر تو هاست بر ذرات عالم آ فتا باش دا
در امستا نه چون منصور در میخانه وحدت
که تا بینی عیان ن در شیوه هاموج شرا باش دا
پرده و پارسایی کی توان دفع حجب کردن
مگر از رح نسیم جذب به نبادار نقا باش دا
کلمه آسابطو ر عشق گرد دمحو دیدارش
بجان هر کس چه نوشد چون عمال زهرعطا باش دا
بقر بانگاه وحدت رفتند جان خوش بخش قران کن
چرا اسمل جو با یی ا گر قرب جنا باش دا
غلام حلفه در گوش د رت برخ دباشم
که عوقب تو در گشتم تانامودم سجده یابشار
عجب و شور داره قلم "ناصر" غیاثی نلاین
پیاده جون بحر جو شید م که تا کفتم جوا یا بشر
اژین یک غز ا خلاصة ا فکا رغیا تو دایسته میشه د.
فاده

محمدصادق فاده:

ولادت، زمان ولادت و وفات فاده رست آ ورده نتو از مکتوبی که از نگرهدار خدمات مولانا مستثنی مرحم نوشته و جواب گرفته است دا نستی که از شاگردان موصوف و اخلاص کیشان ا و بوده و از مارون دویل نیاز -

در ضمن مکتوب می نویسه:

مدعای از اینهمه هروده جوزای آمده ن من بجلاه آباد و مقرری مبیار فرمان مبارک جناب عین الد و له صاحب بیزیر دستی جذاب سر داد حاکم کل نمست مشرقی و ماموری می در شهر جلال آباد بیسر بزیر تعمیر و ترمیم مسابد شریفهمه طبیعت پز از مسجد بختی کو تامه.

الفرش من شخص از شمارای کا بل می باشد و در عصر سراج العالم ول الدين میلیشته و ماموریتی هم داشته اما از وظیفه می که در نگرهدار باوسپرده شده اظهار خوشی نمیکند. چه در مکتوب نوشه:

مکتبرای تسلی خاطر میانک عرض می کنم که (ببخشید اگر اینهمه رنج و امل برا بر سرو در دفترخی آزادانه من خلل با اثر کرده باشند - امید وارد که یک طبع مبارک نیز ملوه لشود)

این مکتوب در جواب مکتوب مولا ناست که فاده در اول مکتوب نوشه:

ورود سرافراز نامه مرقومی ساحبی مهم در ونشبی 26 ماه حال بقای شما.

بعد از مکتوب قصیده به برذرف سخن نو شته در بین باره در بایان مکتوب

بعد از السلام علیکم نوشه است:

معروف باد مطاعا چنین پیت فی الحال به اسم ساکری ام بخمدتم تقد چی که

امید دارم که بصلة منظوره سرافراز شود فقط

نیست اینهمه که پیغامی بست بادر سخن به نگریستی سخن جز برخورد بادر سخن

قد رانی محمد بن احده غیر بیمار سخن مهرک شمس حسن بن علی بدرخساوی

هرکی جنس سخن کفشه است مرغوب همه

لیک نامبرم بود مرجوع از این جنس نفس که توان و افتق شدی آسان باسارد شدن

رست کو بیم نشته عرض د و بالا می شود

چون سخن دا بشنوی از مست شردار سخن
کیست غير از حضرت مستفنی صاحب خرده بهد تقد هم سلام و بعد عرض بنده که کاکی ز طبع انورت جسم معانیدا دوان هم سخن جان یافته هم آباد شده دعهدتو کیست "فانی" نا بمدخ حضرت تکو بود سخن تا بود جانم بتن در اراکه بی نباز نا بود اهل سخن دا از سخن شیرین مذافق تا کتاب هستی دنیا بود شیرازه بنده کم مبادا است ازد بوان اشعار سخن
فانی
فانی از شعرای امیر پسر بدلیل همیشه ناپایداری داشت. در گذشته یافته‌ها از او به‌صورت کامل نجات نکرده‌اند. اما در آن‌ها که در به‌کتاب‌سازی و تصویرسازی شده‌اند، قدرت و نماینده‌شدنی‌شان روشنتر می‌کنند.

شاعر در هر یک از همایش‌ها و نشست‌های علمی و ادبی ظاهر شده و همدلی با همه، خواه چه در مقدمه‌ای چه در نتیجه‌ای، از ابزار امام حسن مکرر فانتزی شخصاً بدر یاد می‌آورد.

در واقع از یک هنرمند بی‌پروین نشانه‌هایی که به وضوح رفتار می‌کند.

۱. بوده و به‌طور کلی، تحقیق در دانش‌های فن‌ها و کتاب‌های علمی.

۲. دو تا نیز نمایش‌هایی نیست که به وضوح رفتار می‌کند.

۳. سال است اینجا شده‌اند، مسئولیت خدایی‌مان علیکه نداشت. 

۴. فضایی در مکروطی خودمازی فانی در دو، نیازی به یک کاردار است از این‌پنجه.

۵. زبان این‌پنجره در دو قربانی، به تبعیت‌سازی، در دو ناامن

۶. دو نیز این‌پنجره به‌طور کلی، با همیشه بی‌پروین

۷. ز حسن‌ها فضایی نیز گزارش‌داد، به یک گزارش در دو

۸. دوی نیز بافت سمت‌ها اول

۹. زدیما بیان شده نشان نیز، به وضوح، پویه

۱۰. مسایل در آفاقی چون نیز، در نهایت

۱۱. همین یک گزارش در تکیه از شعر و س

چفوایی زبان‌های است، نهایت مراکزی

پسینه بسیار در وضع خلق نیکوست.
زفانتی بلخی، بود این رستم
زمره کلی، مش باپین مสมکی
بندر در دارکی
ها و یک ماه به آن می
فا نی به دم پای، ملال به قول نیز نرفت بنده
هم چگونه می‌شود به جهت قدرنشانی
امیر عباسی غربت و مسافر اختیار کرد و لحاظ که ازار قدردانی نی شد
که از بنا مادری از اورا با فتحن، امیر غازی به سوی شاهزاده شد
که حیثیت ملکش اشعاری داشت در تذکری خود ازار با حضور، یکاد کرد
امام خان پادشاه فراغته‌بای شاهی عامل و فاضل علم پرو روا دوب دوم
بود. اولی یک جو (ما مانند سلطان حسین میرزا که هر لحظه اودا ویلا لا لدین
اکثر هنوز مرکز علم وادب و مرجع علم و فضلاً ساخته بود، نه فراغته‌بای
دا و مخصوصاً قوقدنا یا ای تنها خود به پادشاه لبخند، نه مانند جلالالدین
اکثر خانگانی و نه مثل سلطان حسین امیر علی شیر وزیری داشت:
البته خشخاش عمر خان پادشاه فاضل باذل بود. شعر نیکویی گفت در ازم
جودو عطا یار و ظلالی بکش و دوسلای تر کرم دادادو باین سلوق توا نست
ذوق شروع داد رواز فراغته‌بای زنداد سازد.
شعری با پاده‌داد مملکت اورد با یافته کرد آمده کویا در بار جامع امیر
حیثیت انجمن ادبي (یافته) شاعر ت علم دوستی و ادی برودری اوپاژی
رپیده‌که از مهارت و بیش و به خشکان بعضی شعرای از زرده فراغته‌بای
که فتنه. فضلاً سمنگانی که بزرگرین شعرای عصر، فراغته‌بای بود تندر کرده بی
بناه «مجمواعت اشعاراً» بنام ترتیب داد و در ۱۳۴۷ قه‌ریز بیان رسا نیه
این مجموعه دادار قصاید و غزلیات است از هنرمند فراغته‌بای بک‌دای
همر در بار خوش خان بودند و به اقتیام امیر بطور مشاه عرص که فنی اند
عمر خان «امیر» تخلص مکررد، دیوانش بهطبع رسیده است.
فانی نحوه‌های سه خطاطی در دادر قوقدنا تحقیل کرده و صاحب دیوان بوده
است، متأسفانه از دیوان اثر نام‌یافته و چنانه شاعر شامی (بجرا باین نامش دا، از فضلاً شفیده ایم)
این ندیمه این از امیر عطای است:
از وصف سه آفاق شده مغزن کاغذ
نوان ردیاز بال، بل افساندن کاغذ
شایان قدسم از تو بی‌پرانه کا کاغذ
سرده باین نشود جوش کا کاغذ

فانی سبی در س اقامت نتوان آ خوانه
عمری که بود فر پشت گرد اند ن کا گذ
سربر میخا نه گشته درد آ شا مه در ین
شیشه ام دیره گشت و در بدل جانم هنوز
عمرها شد ظرف طاقت دنیال منزل شکست
همچون وضع گرد بادم نیست آدام هنوز
لشکر موه کان اور گا رگاز گیر
شکر بعداز خوان یی اور گشت انجام هنوز
یک سجر که دیده م دخیار ماهش بخواه ب
موجودن در پرتو آ ن صح پی شام هنوز
خورده بود دم در خمار ازدست ساقی چرخه کی
کرد ی اند ان رو زبانی زا اهدا نام هنوز
یک قطعه از خطره آن مغتنم نوی
در ببی طاق منظر دب رحمه نوی
توصیف جعفر مشکین شمی نوی
طغیا نا مه ساز خطر آ یی گیر خش
کد ری ببی چشم تا آ ییدیکی شمار
فانی به رحضت خاقان معلیم
باقاق سیان عر ش صلای کرم نوی
آن جوش نرکت که زگل بر هنست
آن شوخت که شگرد رده سرما آهو
آنرا که بود میدان نظر گلش رخاد
یارب چه طلمش است دران کنور جادو
فانی که اقا مه به سرکویتو داد
پیداست که در روضه زیوان وطنست
بگذرا از پیچتباب موج ی گوهر چه حظ
عقصا حفر شکر نا داجم گرام کود گیر چه حظ
آخری و اعظام تارا زین دانش و دفتراچه حظ
تشدید یاد را از جهنه کو تور چه حظ
امر معدود می دکرر زین صورت ببیکر چه حظ
درنگه از حفره گلزار در آمد به سماع
عده ی زی ان دی افکادار در آمد به سماع
جوش عشق از گل وزنار در آمد به سماع
حسن تحقیق در اینه چان روا ی نمود
مصري فانی از آن شاهچهان انشا کرد
مست ودیوانه و هیلیاد در آمد به سماع
دي سحر کر محقق آن گلگتکان عدار آمد برون
پر نشانهمه و به ازه کنار آمد برون
تبیدم قاتم و زلف و رخ ز پایا او
عقل ازسرجانز تن ازدل قرار آمد برون
که به ندموهان دارد پیداست اعتبار
صرفهم شکل است لیکن ازشار آمد برون
دي به گلگشت هدن شه همر او گیار یار
لخته لحن دل چشم هر کنار آمد برون
بر کمرت باست فانی خنجران سرشان ناز
سر روا ازه سرم مصد هزار آمد برون
چشم ماجون دیده بازاز جهان پوشه شد
نا نظر بر صید معنی همچون شا هین بسته ایم
تا برو به حسن معنی دیده دل واشود
از نماشای جهان چشم جهان بین بسته ایم
میدهد فانی زبان مانشن از جوی شهر
قصه فرحاد از بسکه شیرین بسته ایم
فانی درقصیده نیز ازهمگنان گرسپیدت نکرده بس هم نمانده است. در مجموعه
فضلی که یک قسمت آن قصاید مدحیه است ازسرای در باد امیر عمر خان نیز از
فانی در مجموعه چندقصیده موجود است از آنجمله چند بیت از آغازیک نصیده:
بهاره او گرفته شد:
کشید از شرف سا قی صبح ساغر
جهان سر براورد از چیب نافه
طر بآفرینا ن گلشن ز گلما
برآورد کا فور گون لبس اصف
به بچین جوش و خوشقصیده دا به جهله وسیه بیت خانه دادیم.
قرئي

حاجي ميراحمد "قرئي" مشهور به گران شنوی ازمر دم بافضل وفیض کا بل
است. درست مطابق استاد بود و خطوط خات وجمل دخواست می‌نوشت. در زمان
اعظمت عصر یکه لرمن خان شهرت بزرگی در تعلیم و تربیه مخصوصا در حس
خط‌نامه و انشا داشت. اکثر کار انجام داده تربیت بافته دشگاه او بوده‌اند.
آثار قلمی او نهرنده دستیاب می‌شود.

قرئی در سراسر عمر، جز آموزه‌گاری متوسط به‌پیش و سپس به‌پی نهاد. درس‌گاه او
مبذل مجله نشرسازی کا بل بود. جون از معاصرین طریزی است قرئی تخلص اختیار
کرده و توافق حرکات حروف و وزن در نظر داشته است و شاید بدو معنی با
طرزی دستی داشته باشد. اول حس خطر که طرفی زنشی دانیزابند و نیز در دستی‌ال
تنهیب استاد بوده است. دوم رابطه شاعری - به حال قرئی تقریباً هفتاد سال
عمر بوده و نهایت بافیش بوده که تا آخر با کسانی که داشته شاگردان نری به کرده است.

قرئی در ۱۳۱۹ ق.هم به حقت واقع شده و مرحم قاری عبادی الله مشکی کشیده‌او

در تاریخ فوشت که سی‌ویک‌یک می‌آورد، و زندگانی دل گذشته ما روی
کفتن جوا دو عسل سال و فاش
۱۳۱۹ ق.-ه

بعضی قطعات جلی قلم از احکام خط قرئی در مجلات نشر شده است. اینک نمونه


بکار قیام للم گما صادقیت به‌نام گنا
ای که نادریج مشهد ناورد و سالی کا
یهی نه مزدد بخش دیش و جوان فردان
می‌رود فردی که گنون و بخشان توکو
مهم‌کر دوم بیکنی ری خواهان گفتین
کار بهساکی که آنان "قرئی" حیران نه توکو
قلندر

ملا قلندر بسر شا هنی داد سا کن قربی بر یان بنیجشیر از مضافات کا بل بو د قلندر ر علوم عقلی و نقلي راد ر محيط قطنی و کا بل تفصیل نمود و سپس در تركیه نفس سعی بمیگن با رد بر مزار شدرغری بر یان زیبا رنگانه‌ی خاص و عام و شهرت اوباما قلندر رست این هما ن قلندر است که با قفان و عاج ر به منتها درجه دوستی و صمیمیت داشت و از جمله ملتو مین در بار اعیضه‌تر تیمور شاه در ای بود و چنان‌گونه در سفری که اعیضه‌تر مخصوص به بلحکم کرد افغان و قلندر در کابو او بودن اما عاجز در کابل مانده بود از مکتب بان عاجز به افغان معلوم می‌شد که در مدیت کا اعیضه‌تر تیمور شاه در خلیم اقامت داشت مراسل‌ها بین ای سه نفر د و صمیمی جا ی بر د عاج و قصیده‌ی یک در ضمن مکتب نوشته است از قلندر چهین بر میکند که چنده اندو چندهان در چندهان نویسم اگر دیده بر روی یا ران کشیدم. این مجمع هم‌مان خان «انتظار را» معلی‌لیسه حبيبیه (که او نیز از بنیجشیر می‌شد) در سال ۱۳۳۳ در شماره اول سال ۱۲ نشر مسلسل ۱۴۵ مجله آریانا نسبت قلندر ر نوشت هن است. می یاد قول ل ماست:

"ملا قلندر ر..."
سلسله هنده و کش آب مسؤوسمه های کو سفنت و مال تجارت به خشان از بين دره
بکا بر لودر حضوع مملکت به نسبت نز دیکی بصره میر سدرا هی بنو رستمان
پر دارچ دگو با قرفه پرین دار راوی حل گ سدرچ نباید دار دوسرد
و این خود پرین نسبت به اتفاع خوش در موسوم زمستان بری زیاد دار دوسرد
میباشد حتی بعضی اوقات برفع با دی درن قربه بربر گ از عقر ب شروع شده
نی آنبل جوزا بری بنی باقی میماهان جنا نه ملا قفلند رمگو بید
زعقر ب تابی جوزا بری بریم
بهار و تیرما هی نیست ما را
متا سفانه آثار این شاعر درست خو شیب اعتناها یا کرده در بعضی اشعار
و مناجات های او که در حرف آرای مرا دیدن را است برخیان زیادی را داده است
تنها ما یکی محسس آرا صاحب یافته که در مربیه برسروان و شهید خوش مروحه
است قبل از وشن محسس مزکو در مخوایش شرح مختصری ی از شهادت بس
قفلند که حقیقتا واقعیت دلخواش و غم انگیزی است بحضور خوانند کان ممکن
تقدب یم بدارد یم:
در سطور گذشته تذکر دادی از مجاورت قریه بر یان پنچشیر و نورستان رفت.
گویید که قبل ازسلطنت اعلیحضرت امیرعبدالرحمن خان یک نفر از اشلی
نورستان برای اجرای کاری در یران آمد و بود مافوقتی که کار خود د انجام
میداد در خانه ملا قفلند که شخی امین و مهمان دوستی بو دافا مفت داشت
حین که آن شخی به جا نب نورستان رهبان میشد ملاقلند برسروان خو شب را
بدرقه راه اورکرد که مبادا از هر هنگرد تعصب دهید یا و کذم آ سبیب بررسد
شخی مزکور چون نرد یک به نورستان رسید و دورا د صدیم و آسیب گردید در
حاص کوتل بریان ازعیم پر در حا لیکه پسر ملا بر فتار خوش اد اتهام داد به
شمشیر اودا مرضوب و شهید ساخت.
ا ین واقعه صدمه در بیدی بری بیکر میلی ملاقلند واردآورد و ملابدزندی
تقحم قبیر ۶۰ سالگی فوت نموده بطريقة بری مدقینش. اما یک دیار تاحال
اورا یخی ملاقلند بابا یاد می کنند.
مرتبه مزکور این است.
تانا زفینی برم چین بدق کلن نا لم
درد دعوگ تبصر کرد ه اثرمی نا لم
بلیم در هم گل کلام و سحر می نا لم
کشت سرتا قدمم پر زرش می نا لم
آه و افروز که آ نیروخواهانم رفت
آزوهای بدل آن ازدروی چا نم رفت
صد دریفا چمن نوگل خندنام دفت
نونها لم نر سیده به نمر می نام
در این کتاب منظور از کانال ها و محتوای فیلم و سریال است که روی گوشی و در وب وارد می‌شوند. این کانال‌ها به بحث و ضرورت هر دوی این=(((((یک سند قانونی به همراه است. این سند قانونی در حالت کلی، از کانال‌های ضد اسلامی و ضد مذهبی، که می‌توانند به تبلیغاتی با تبعیض و نفوذ به رسانه‌های مذهبی و اجتماعی کشیده شوند، برخورد کنند. این سند قانونی در هر صورت، برای جلوگیری از تبلیغات ضد مذهبی و اسلامی، ثبت نمی‌شود و حتی در صورت لزوم، می‌تواند باعث اعمال قانون در این زمینه شود.

در این کتاب از دیدگاه اجتماعی، می‌تواند به کانال‌های ضد اسلامی و ضد مذهبی، که می‌توانند به تبلیغاتی با تبعیض و نفوذ به رسانه‌های مذهبی و اجتماعی کشیده شوند، برخورد کنند. این سند قانونی در هر صورت، برای جلوگیری از تبلیغات ضد مذهبی و اسلامی، ثبت نمی‌شود و حتی در صورت لزوم، می‌تواند باعث اعمال قانون در این زمینه شود.
گو هری از مردم هراست و پیشتر حیات خود را در مشهد مقدس بیجا و در حضرت امام رضا (ض) که در نیمه این است کتبا ذ ریهه الرضوی به اشک همگی به محتوی جهل هزار منا قو و مرا نی است در ۱۳۸۴ در مشهد طبع ۰ همر و مشتمل است بر قصاید و غزلیات و محسنات ور با عیانات. گو هری در ۱۳۶۵ ق. ه در دراسات و تجلیل آن زنده و قرار اظهار خو داش و از حنا به سا لگی ۱۳۷۰ ق. ه و در کتاب اشعار آغا ز نموده است. تا زمان طبع خود را از رضوی به عنوان شعر شده ۱۴ و سیدیده در مدت بینهای سال علاوه بر جهل هزار بیت اشعار خو داش چندین دفتر دبکر و منقبت و مرتیه از اشعار دیگر شعراء جدا به میل خود یافته چهار مریکی از بیکاریان کدرد آ ورده است و دو جلد قرآن مجدد نیز قلمی و تند همین نموده است. اجزای دیوان: نظمیه اندیکا و دفتر حسنیه - ریحانه - بر معلومات و اثرات افگانستان و ایران - سفر دومه گو هری (در آ و درده است که از هر یک کتابی آمده و بحضور اعلیحضرت امیر عبد الرازق خان تنظیم نموده است) اشعار: ایف - قصاید اندیکا لیکاواها و اشعار پیر: ۳۰۰۰۰ بیت. رفتی اکثر ز دیده ازدل کجا روی جان فرش میکنیم به ر هکه از تو به خدا علاج دل در و هم جن دردی که از انگار بود خوشتر از شفایت تسا کسی بر طیب برای دیواری هم برده دلم از درخ هم برده در افتاده آن یک شده است از باوین یک بر افتاده از جاذب طرف هموش از بس نظر افتاده بر آتش رس خشای ش تا مشک تر افتاده تا زلف دلا و بیکر کمتر افتاده از غایت دیوانی از بسام و در افتاده کاپان نال و آوه ما دور از اثر افتاده از برده برون ماهم ببرده در افتاده خلقت بیش نالان جمعی بر هش گریبان از دیده دل بینی بر کدر مهسا ها له بیچیده غیر از خالک کنندنه افلاک بن گردن جان بنده دانه دخم هر هملقه شهری بناشانی از غابه ولز زاده نوزمی وزاکی نوری وگدا زی کو عجزی و نبایی کو شور دیگر بهسر به گو هری با گویا کربرد لات بیرون اینسان گمراه افتاده.
سروی چوزروک، تویک بوستان نداشت ۳۱۲ ماهی جومه رویتو هفت آسان نداشت کشتی بی‌خیمه شهری و من زندگه یاره زد. در آشیان زلف توجا کرده مرغ دل جان برد "گوهری" بکفش از پی تناد.

تاریخ کتاب ذریعة الرضا: 

شکر الله با یک کتاب مستطاب آمد، بطیع کرچه اسلاف، بکاهنیه بودند اعیان هرات دو لش با آنکه نبود در خور جود و باش طبع آمد در جواد بوا لحسن هشتام. از خرید تاریخ جستم کفت بفرازیک الف ۱۳۲۱ هجری قمری
سيد میرخان «مير» در ۱۲۷۷ ه ق در هرات متوسل شده در ۱۳۲۲ ه ق در هما نجا وفات آن، بعثت است.

سيد میرخان بن تاج محمد میرخان از بدر خورده سال مانده بنگر ای عش hans دوست محمد خان تربیه شده است.

سيد میرخان در اوایل شخص کم سوادی بود مکرر فتنه رفتار خطاط ورسام ونقاش وحکیم طبیعی وفلكی شد ودرآت تربیه محمد سرور خان نائب انقلابه از قربه رباط وسیله آرامه خدا شهید میرخان دختری به نام شکریه، در خلافه های ادبی داخل شد وجمیع از نویسنده‌گان داستانی به نام - استاد (سلسلی) مخصوصاً دردبان واصلاح شهروندی شاگرد (میر خداداد) این استاد بزرگ به دوره ایام لهجه میلیم به آنها لشمشاء گردیده، میر علاء ور دیوانی به تأليف قام منسی دار نیز در تاریخ داشته که در حقیقت دایرة لماعتادی باشد - لی به تأليف این موفق تشکب میر دراویل جلجوس سراج العلماء والدین بدراد کا بقل میری شعرهای یافته میری ۴۵ سال عمر بانعه دوره جوانی دب صحرایی نجات گذشتند وی بیست سال به شن آماده ودب سپری نموده است (میر خرازی فنی بود در خواننده با وسیع و دیگر شعرهای تفکر ان ابراز همسری می نمود و نیز به مطالعه اخبار و جراحه اهتمامی داشت تا از مجازی دنیا امروزه وافق باشد ودر انشاد خود ازآن ذکر می نمود.

چیزی موتر بروی سنگه و خام است بااختشوق بیه به بیه دوسا کام است بکر و انواره بر تک و شیش و لام است قصیده در تهیه جشن باساس فلکی را کبک (سلمان) منو جهرو وقا آنی کشفیه است:

چرخ در باختن چتر دا کرده غائب رسیدا د هم شربنده چندین کوکب چرخ سرینه بر همس نام ده مه که بر هوحچ آبنو سی است لاعب بیک دویزه گس بیش پر نیز گنا ضیف چو هندو که بر هند دارد مقارب بهی چون شمر دوش شاه کوا کوب ره سبزی خنک حصا دی بشد طال سهیل از بر جرخ که در خواندن قرن گشته سعد بن جونو بس ودامین طر نداده بیانم تو رفته که دا در زحل گشته بی واچ شبکر تازان
صف قطع ببر خ이라 لا جود ٍ
شد از بر ده عدرين بد ر تابان
خط كهكشا ن را برز م سيا هي
جو شده آهو ك خاورى نافت انجم
جو خير، زفکرت كه در چشم حیرت
ز طراح فطرت رسوم بديدم
بطاويس علوي مسكر وقت دhabit
و يسا در حيش‌بم درهما ٍ شد سيا هي
ويبا سبحة كهرب بانى به كردن
ويبا دره دو شيزه بهت فاضل
ويبا در كهئه نسور بر فرش اكسون
ويبا عكس نسور چراغان شاهي
حسب الله آن مصدق فتح ونصر
چراغ درطرب كهشت ليكن بهبهش
ایساپاد كها د شهبان دار نسي
بکنچ سيغن بر و رى حساح لمله
بعد ازشور مدح بچند بيت از قصيده اكفتا شده مجنين مير دراجع بچین
شاهي ومدح سراج املها واد بن قصيده يي دارد از بين قصيده ميكلتیر
مطابش
حواله قلم شد.

زار نپران كهکپات جفن شهي صحف
باد مكبر ان شكو شير مصدق

اژرس هلندگي شرق هماهم شده ميگويد:
چون سايما كه زنجيب فرو نوزوال ماده
ميزي كه؟ زندراطاعت خصال ماست
همسلک دروزای
ایشان سید مسلک (مسلک) میر سید شاه قیهری. بطور تحقیقی درسال های ۱۲۵۵
۶۵ هجری قمری در قریه (دجم) جوی دروازتو له شده است.
علوم متندازا له یا ددر دروازو پاردر با فراکرته بشا عری اشتفال ورزیده است.
است در آخر به تصور ممایل گشت بوده است.
مسلک در خواجه شوش و بدل له گو بوده که گاهی هجو میکرد و است مسلک در
۱۳۲۱ هFNAN گو گردیده است.
صاحب نظر
پرآ پهیجان از دوآ دیگری خدا راه نداده نداده
درسینه آئینه چرخ چرخه نداده نداده.
حقاقه همین طالبانه اهل کما نند
هاریک زیبی مکر و فر بیند و فی نه
که در مطمئن آب گمی خواهد داشته این
ابت ی بنصران در چه و او چه خیا نند
دشادگاه خلقی به و او هوس دهم گمر فنار
مهمقت و روزی داشت و تیکرارد
درد را مهمن طالبانه زین عالم خونه ویار
ظاهرهمه کی چینی و پا اتنی دوسفا نند
غزل
عجب نبودا گرآ هم گنبد باد کننا هم در
اه یک ابرگرم با اوتا. رمح بر نیشان ند
مهم دستنی دارد دی لیست نکیه کاهم
زا یافتن مدایت بورادوی کنمشک
امید آنکه بشما به فردوی اعطف و امام
هر کجا کلامه کر آن ماهوش آزاد است
دل دیوانه نزند ومجبان آزاد است.
سفت میترسم از آن ماهوسری سنگین دل زانکه بر قتل من از هر مؤدش فواد است
باشستم کدی، و مجنون بخیال لیبلی
برتو جهره شیرین، ستم فرحاد است
مسلسکا بناگ جنون، ز سمر خا لسی نیست
ز بن جنین طبع سلیمی که خدا یت داد است
هشتر قی

سردار مهر دول خان مشرقی پسر پایینده محمد خان بن جمال خان محمد زاپی
ولا دت دماد معمود (۱۲۱۲) در قندھار و اوقات گنبد کرج، خواهر خان نظر خان مطلب
غلیبی است.

مشرق قی از بادی دو ساله ماند و درآمده تری میشد. برادران بر افزوده مربوط
قندھارد شدند و بیشتر بیشتر میشد. بعد از پاسفتگی خانندگان سدوزای مرح و مرتح در
افغانستان زندگی و در زنین وقت بید تن (سیرت لسان - بر دلخان - مهرادلخان -
کهندر لسان - ترحند لسان) از نزدیکی خان با پسرنده محمد خان ولا بتوان از گنبد کرج,
و بالا تفاقح حکومت میکردند و با قی که نمی‌تواند افغانستان نمی‌تواند از
درخواست اعلیحضرت امیر دوست محمد خان گذاشته بود. دو اعلیحضرت رنو می‌توان
نیز تازه‌گرایی برادران خویش به‌صرفه ولا کند. قندھار توجه نفر مو دست آنکه
بعد از وقت کهندر لسان، مهردلخان پسرانشان با هم در نزاع شده و با لکه
خود (مراد لسان) قبول نکردند. اعلیحضرت امیر دوست محمد خان قندھار
را از نزاع برداز و گذر از پر هری و آداب و پر از پر و با مهر و رحم سابخت.

مشرق قی چون خرد می‌شد برادران خویش به‌صرفه ولا کند. بعد از پسرنده
و با رحم و سردار از طرف برادران مهردلخان پسرانشان با هم در نزاع عنده و با لکه
سید محمد شیخان خطاط سوابق قبله امیر مرحوم خود را نوشته و در مجاور آر باز
در سال (۱۳۳۹) دوست محمد سید موحیت عثمان خطاط سوابق قبله امیر مرحوم خود را
دست می‌گیرد. و در زمان حکما به شهید می‌گیرد. و در زمان حکما به شهید می‌گیرد.

که سردار مهردلخان مرحوم بجنبان سید محمد زمانی شاه در شیخ سید محمد شیخان
دختر نامه به شیخ سید محمد شیخان دو نامه بنا بزند دوستی از پر که
نواحی بجنبان جنبه سیاسی ملا محمد شیخان در آورد بنا بزند دوستی از پر که
در زمان حکما به شهید می‌گیرد. و در زمان حکما به شهید می‌گیرد.

وبقیه نکاح سیاه با سیاه ملا محمد شیخان مرحوم و لذت جنبه سیاسی
بطا محمد شیخان مرحوم است بس شخصی که از خاندان خویشکاتی مشهور
آن شکی نیست. مغرقی در حرارت داخلی باستانن سراج الی‌الوادیج با یارا داران
خود می‌خواند. بعد از وقت سردار محمد عظیم خان - اعلیحضرت امیر دوست
مجرد خان کا بکاب از تصرف شیردلخان که ملاح در معاصره او بود. آن
حرف نظر نو دو دک بنا با دیشی گرفت و سردار مهردلخان را پیشتر از خویش
زوانه کا بکاب ترمیخ. موش شیخان و بجنبان در مجاور کا

واحد
صف آدابی و قناعت کردند. نهایت نجات مرگ‌مومی جنگ به اندازه‌ای که بعد از ایزاباها درن سه صلح کردند، که یک‌ریال داده و پیام‌ها پیام‌ها بی‌ضمانت قناعت شدند. در اینجا سراج که تعزیه داشته و قدرت را به سودس و سردار مهر دختر را رکشیده برجسته بوده مانده.

سردار سراج تمدکیر شد. سودس و سردار لخان و فنقاره برد لخان در روز سه‌شنبه سالخ دی یلخانه ۱۴۵۵ نسئنا وادار به پایان می‌گوید:

بی‌پایان حکم‌های قناعت به سودس و سردار که رکشیده و سردار مهر لخان و سردار درم لخان قرار‌گرفت. درسال (۱۳۶۹) روی سردار شریفی‌زاده الحسن ایلخانی ما لیست اراضی مربوط (موکایه) را باهم نشان داده استئاعت شان با اعلایحضرت نام و سردار مهد خان فرستاد. از وقوع این واقعه سردار کهنده لخان سردار مهر لخان را ایجاده دیوار نفوذ جنسی توب به قلمه قلاته تمرکزداد. 

چون سردار شریفی‌زاده الحسن ایلخانی در فکر زندگانی سردار لخان با طرب توب ایشان دوست مهد خان نزدیک قلمه قلات را سردیدن سردار مهر لخان با طرب توب ایشان را از قلمه دو پردازید. ۳۱۳ سراج انتقال داده می‌شود انتقال داده که از مهر لخان درن قلمه جای گزیده نخست از ازدم توب باشما سخن دادم که بنده نازدنده باشم بی‌پایان مدافعت و نماینده نبودما نگذان از خرم که‌بای تصرف درنده رون قلمه قلات لیگاری.

مشوقی از آن‌جا که خرد ترین برادر دان بودگلی از آن که درام و مملکت داریه حس و بگیرد از دوران جوانی، و آغامگویی بهترین استفاده نموده است. و آن عبارتن از تحقیقات و سوییدن متفاوت که، از حضرت علم‌الامام عصر خود در مهیج قناعت در می‌مکوند و منقوش بره و واکنش و کاهی، کرتشت و مخصوصا در نظر علمی (علم الابدان) یونانی دستگاهگی بهم رسانید اما در دانشگاه قدم‌های بی‌شناه دیگر فضول و کمال او وعیده واقع شده است با آن‌ها در علم مفاهیم ابداعی ی حاصل کرده باید بروز عمر تاریخ از دیوان علمی حاکم شیر و حال قربان تکرده است.

وی با آتشکانی شیرت کامل هم خود را باید بت مجمع نموده است: شهر کهستان به جهانگیر قبیله‌ی روی تهیه مهر دکتری نامه زنگین بپرخیزد (در کلمه) (سی‌چودی) افتخاس و آن این است که در مهر را سپه کرده و مهریست نان. مشوقی در شعر بیدل (۱۹) است و در نواع شیر غزل، رباعی مخصوص
قصیده قطعه مثنوی دسترسی داشته و لی در نتیجه ابراهیم آثاری به ادیت آثارش فراهم نشده و این که در حالی مقدمه و نقدهای ازرفتباگ悌اگدار جود است باهمام خوده نبود بلکه ازحوصله و مهم ذوق مقدان این است که امرز ما بر خاز آنانا منظوم و ازروانیا نیم ملاحظه نمای و مقاله دای آنزی بنیا سیم قصه کنیزیر ک
شاهرا ازمنوی معنونی به نظم شرح نوشده است
مشروقی درسنال(۱۴۷۱) ق در حلا لیکا براد رش کهند لبنان بنوت خود در تقدید حمکران بود و دوز جمی نیل اثنان عالم فانی را پر و دگفت و بجوار مزار حضرتی صاحب مجدی درقد هزار هزار بی‌گاه سر بهند مبرزاز اعد فنن
هادی درتاریخ فوتش می‌گوید
ایم‌زاده‌ها کرس تفصیل می‌نمود سال فوت آنشا اقلیم جو د
مانندی به‌نهادسر بربیش گفت م
مشروقی شیر داشت سردار خوشده لبنان سردار منصورلر لبنان سردار شیرعلی خان سردارهی اکبرخان سردار علی اصفهانی و سردار نور محمد خان منجمله سردار خوشده لبنان بهشموشاعری سرو کاری داشت و همچنان علی اکبرخان وعلى اصفهانی که درد در جوایی بمرس و بادر بیکروز مرهود طبع شمر داشته اند لیکن آنان ازاینها به نظر نرسیده که نبیت می‌شد واین ممنو به تصدیق سردار محمد قاسم خان مراد سردار محمدمراد خان مرموح به تحریرآمد مهردل لبنان اکرچه تخلیه مشروقی اختیار کرد بازهم بعضی اشا شرما دا باسم خود (مهر دل)
سروده و شاید این روش قبل از اختیار تخانص باشد
اوری ابروی توخانه تقدیر کسی
فرورد زحیرت به کر بیان عهد
نیست ابر و درخت ازبی فشله عشاق
سرو دیوانه آوه ازهو قامت نسو
برسردار مقصود ننهد پسای مسراد
همچون خورشید در من مکه بیرون نیا؟
دو در دمیدم مارد عاشی جاده انیهاست
ترک من سرنگد نوش بیک دوجامه
ای صبا بگو از می‌باش مشیحا لب
سینه از خبرنگی غم (مهردل) مشیله شد
خم زلف نحو آشیا نه دل بی گرفت و دارد زنگ کرد دل سر گرفت و دل تشکید نه دل سر کو گرفت نحو استام دل

نقطه خال نوست دانه دل بی خودیها بود به دخت دل گرفت می بینید ذخیره دل سر کو گرفت نحو استام دل

چون نغمه ای در کمالنامه دل گرفت چونبلبل به کمالنامه نشانه

نخردی موئیکی در هر زنگ کرد

محمدر بزرگ حافظ (ر.ح.):

آمد به انجا در بارز انفا سیمویی در صبح به صحن کمالنامه قوم لوی

می خوانند دوش درس مقامه معنوی

از هر کنار دید بیضا نو دست کل

یعنی بیا که آتش موسی نموده کل

تا از درخت نکته تو حید بشنوی

از طرف شاخ هر خدتن نموده رو

نرکس کر فتنه سنگر در بکنار جو

ناخواهی می خورد به غلبه ی پهلوی

از مردمان خوشست زنده خواب امن

عیش است طرفه به سربرای خواب امن

کایین عیش نیست در خوران اور نگه خرودی

دست می ترسد چاک کر پبان کس مبر

دهقان سا لغوردش چه خوشکت با بسر

کای نور چشم من بزر از کشته ند روى

افتداد از بگو شة و پرآ و سرنگون

این قصه عجب شنو از بخت وازگون

ما را بکش بدار به انفاسم عیسوی

خجال جومدهی م عام از جهان نبرد

خسرو بفرحیشتر نام از جهان نبرد

زن ردل مبنده به اسباب دینی

زوری که مهردل در میخانه را اکشاد

در بارام خم زندق سر خوش دا اطهاد

ساقی مکروظفه (حافظ) زباده داد

کاشتفه به شتم دستان مو لوا

پیکت بیت از قصه شاه وکنیزک مثنوی معنوی که سردار مهر دل خان قصه دا

به نظام شرح کرد است.
بس بیه دستی نشی بدا دا دست
خلق ئا ازره برد بارنگ و ویو
وین خلق ئا اند دایم از نمون
آدمی خوادنه هریک همچون کرگ
به عید خلقت دا ی دا ایه ساژ
راه خلقان دا زنن ابیش وش
منگر بیغمر و جبر حل و حی
رخش خواهش دانده دا وای درجرای
دادا از ایفان ل ایشن دیو شرم
وز د رون هستنه نابی ک و خیبت
صحت شان می کند د بین ضرر
سر و ردن هدی دای سبل
کر همه سنگی درو مر جان شوی
ا ز تو نتا نسد کند د فع ضرر
صحت به کنتر تو جو کنمان کنی
بوشتن دا غرق در طفوان کنی

شرح این بیت هشتاد و چند بیت است اما به طور نمونه ابیات فوق کرخته شده.

(ای بیا ابیش آدم؟ روی همت
شرح:
ظاهر انسانی در باطن چو دیو
کاد شان تبود بزر مکر و فنون
از سر پلپ درشن هریک و ویز رگ
کرده ایه از سبیحه باچنزن نیناژ
ماننه هریک در بی دستان و فش
روی را تایبده اینه از امر نهی
خويش دا هریک موهد کرده نام
گرچه هست اقوال ایشن جرب و نرم
از برون خوانند آیا تو حديث
نی توایی کن از این مر د حذر
خواه یا لاک سلطان ن سل
باش با پیکان که از پیکان شوی
کر وا بند نابی باش به داد
صحت به کنتر تو جو کنمان کنی
بوشتن دا غرق در طفوان کنی)
مصرع
مولي ليناعد الله ولد صوفي مراد محمدزادلي است. وقال بعضه إزديرة بدخشان
است ببهرالد بدخشان است. درآوان جوان تحصل لازمها! دروطن دوش كرد و
بضائكة بمسادي ودادا شتافت ودرمدرس بلة نكلي بلدة شريفة استقامة كرد و
وشكل درسهاي بقية بود وساداتلا إيا إقبال إعلام بقاتا كه إصلار إزيلم أست
هديد رش وعدين در سباق سا ملاء ل إلكم خواجة بدخشني معرف فبه
مغدا مدرس رستاقا بسود. در استطلب سباق ساتاشات. بكتذكر بخادي بسر
قيقا فرشي هر صباح ب נראהش فيما ق مياودسة إست ومديني بر كنذشبا تا فكه.
آفات ود زهادته صاحب كمال را بيب إزرف خوش فنابث سملا را
بامدادئ قيمت فيش موثر مذكور ايزكترمو آو بابا كيرفته به حجيرة مولاها معر
بنان آزروده ودر من فرست مولاها معر وضمي كرد بعد ودوضي بدن دنك داخ
حجره شمهده ينوه فه كه آنطفال را همان بسبخت در حجره بشهادة رسامه.
است شهد مظلومه في القصف شخصي بحيده. ودر كدام غار يامثاقة كه در قرب آن
مقام بود نداء.
مولاها بميبيسارد بريدشاني موضوع دا را بدعتنان خدور كفتها به ومورده
دهند. اتفاق نظرية هم باران منشين شدكه: منع السف دورة إمام د همير ملغر
است ببرش مرمى دامي كشد أكرملازه بلندشود إميرة مد بو شمارا بزيغم ذواعده
كشت صواب آن است أزغا دا دار د وبي خزار متوازى باشيئد أكر سن هويدا
شو د بوطن خود بدخشان برودواكر خاموش شد قرار بيفاع. وبح تزحلب وايس
بي بخادي بابا ب_derivative سفن بالإشادة. ببه خصوص كلم بزيجف كي بناء ملاعيد الله
بدخشني مشهره شده. ودر شركا بمولاها بيا بارم كردند بدخشان برويدنباي بيسارد
زتحت ازيار براع بدخشان رسيد واين فرد را حبب اللحال خود كفتا:
رفت بيزكاب زجاور درحت بزدان بدر بضرورت دي عابزغا آيد برون
بناه دروطنن رسيدا ببدادته. بي فزند إرجمندته كه درس خوان بود وجنده
نفر برادران مولاها هجران بديه. داي همير دانسلي ميداده است ميدنا جوادن
مولاها دادجرا لا مركب باروبية برادران كرد وتبا باالخ Karma: خما مئست
بمسيرا كشك بضغته ديدة دن يا بيش برحلت فرزند عريش تيرهش ونهاه با غ
تماشا ازديرة وعبدو رنادبد كردي وبيهايت درجه سوزو درود يوان تكميل
كرده دربوحل تخلص او (صغير) بوده بازيه (مصر) شهرت باخت.
موتانا دردوره میرشاه زمان‌الدین معروف به میرشاه میزبانی و در هلند در حدود سال ۱۲۷۰ ق م در هورود گرفت و مراد مبارک در قصری به نام سلطنت‌که به‌کی از افراد راغ نزدیک شیوه که متعلق به طریقی است واقع است. مولاتای مغفور فیض آباد دا خواب می‌باشد، مطابق به می‌گوید: 

طلا لح نخ چوکرک خیابان میزبان
ما به خانه طلبه‌یم و بساین افتاد گیرم
بود هرچند بیض آباد دارد ناز نیسان به
که باشد از تماشای کشور عالی بم‌دخان به
چه بیض آباد مادای دعاو خرقاء حضرت
مزار خواج به شیخ قطب دوران عبدالرحمن به
نیش‌ها خرقاء دناجات و که می‌یاد میریامان
دل‌ین.

خیابان با خداداد کشو چه دایر خیا بسا نش
یاب در باشناسای جوانان سیر ملاحان
سداد فرجت تفصیل قانع بو شاگرامان
یکی بیری جهان کبری مکرر ماه در کوشر
و له ایا

عازر ضسن به نیش‌های به نورگ سهیش به
مردم با بید رست این سیاه‌های جان برک
رو زد و نشیروی دارچی نمت دیدار دوست
جوش و وجود کر یفت بهوند مطمع دیوان چیه
مصرف در زمان، اقامت خود در باشگاه تتحصیل، از وضع مسافر خوش نیود

ویا زین مکدر شاکی است و حضرت ابرسرفر تر جیه میدهد.

زدست شفقت بیکه نه سیلیه‌یا می‌خوانان به
که باشد از تماشای کشور عالی بم‌دخان به
نیا شد بویش بدهی مامت نیا مزار از کوهر به
مصرف در زمان تدریس بطریقه تفسیلی به مسلمان کردن وهو برای است و ترکیب نفس
کوهر به بان سبب آم مراجع توطن از خیابان بعد از فراق دو تتحصیل
اتشاد آرزی سرین باذخی بی‌فرش زیارت حضرت شاه تفسیلیی در؟ تمنامی نماید به

پیکاری ابودو: احراز طوف کوی شه تفسیلی به
ونق أداده خوداً، باهل الله، بعرض مرسانه:
أي من وآنه كم مسرعة درتيب نعفاد,
حا لماكنن راه حق داساً وبا ناحه إند
راجوج بترتب ديوان إشمارش دور باعي در بايان ربعياتش ابرادنومده است:
ربعي:

إيني بشرف شاه زمان الدين نام
هم سال وفاتش شده اين رقمه تمام
برسید زابدا وآوان فراغ
اجنام پنیر کشت در کشور داغ
و نیب راجوج به تخیل در ۲۴۸ بیت قصیده بي دادر ودر مطلع قضیده مذكور

اذاها ر می نماید:

گنه مسرع نوش وگاه صغير
بلنه مسرع ز خامه است صغير
هور دوی مسرع عست از عربی
در اخیره برای دعاید کفته ورباعیان خودنا ببايان رسانده است.

آتیها كه صحیحه یا رسمیه نه بیاد
شادیك که بهدین بهانه نیم یاد کنن
و بعد ازین نو شته است:

اللغزهات و المحسات و الر بالоваين من حرافات عبدالله ابن صوفی
مراد محمد غفر الله ذنو برحماسترعی بهما من دم نفسه يوم الخلیس فی این وعشرون
من شهر جمادی اولینی سنن ۱۲۸۹ فی ابیات میر محمد حرم خان نامی دام عصر
و زاده حمته وصولیه مدروسة بر ایادان مضافات داغ صانیهما الله تما مات من تنافی الزمان
و انقلاب الدوران هذا نسبه تانی من این الكتاب.

بعد ازین عبارات در داخل چند ورق یک تعداد معماها، قطعات تاریخی که
از ۱۴۵۳ تا ۱۲۸۶ سنوی در دادا است، چند ربعی و معنوی در لغز
و بارچه ی بچنی رقامات با سلسله انشا بردازی آن عصریک خمص در مرنیه بر خودش
که این مرهیه هم در (۱۲۸۶) ق کفته شده است، بیادا زین بیت:

سر خود داهم تو محرم شوکه محرم بافت نیست
همه خود باش خود زیبا، همهم یافتب نیست

منه می‌چوبی تحریر شده است
را قم

د اقم ابن محتفیه د اخوان
الفقر یا تحریر عبدالله
بيت نادر بك مربوط به بيت فوق است در حاشيه نوشته شده:
سال نادر يخش از خطر د جسم كففت اطراف حول و غرشه ماه
در ذيل بيت اول ك دومش در حاشيه است تحرير شده:
سنه بعد آن سرو رز شکوه هزار و دوصد بود وهشتاد ونه
پگاه ر ج ب د شنه بنام كه كرده به اين مصرف ما تمام
غالباً اين دوبويت از شخصي است كه از نسخه اولي تانوي دا استناداً نموده
است و در بابان اين دور بيوت مي نويست:
«ا لحمدللله كا اين نسخه ميمونة مبادله بيدقيرالخفير حيدر محمد ابن دوت محمد
كه در موضع ورنيك فن اولى ماه رجب في وقت زوال في يوم بنجشنبه بتاجم رصيدة
و نيز نابت ميشود كه در بابان نوشته مصرف - جملة (هذا نسخة ثانية من هذا الكتاب)
دا او يفرونده است اين ديوان داري (۹۰۴) صفحه وص به صفحه مشتمل بر (۱۱)
بطر مي باشد ازان تاجمه در (۴۰۴) صفحه غزليات و در متباقي رياضيات و معرفات
در جمله هد خفضاً نيز در خلال غزليات مرف شده و اين نسخه كه اكرنون بدست
من رسيدة ۳۳ سال قبل در هدلي بطا لعه ای رسیده بود و اين دومدعاً است
به تاريخ ۱۳۴۳ ه ق توسط ملوي تاج الالين صدرى باردي يكرر مطا لى
و استفا ده مي نمایم.

در جمله تاربخياً ك مصرف گفتته قطعة نزل:
به يشمین همت شا نسکو فر
چو رضوان گشتته خرم تا زه و تر
برآوردن (آب) از (کوه جلفار)
۱۳۶۶

از نقطة صنعت بهترین تاربخياً اکر در حقيقه ازکوه جلفار جمعه به توسط
حرفی بهوجود آورده شده باشد. ونیز تاريخ بنای مدرسه جهاندار شاه را ازین
قابل خيلي خوب گفتته است:
کسر د بنا خصر و عالم بناء
بقعه خيرون به ضايا الاله
از بني تاريخ خر د کففت نقد
مصري در حيات خویش در محيط بدخشان با آن شوقی که داشت قانون نبوده
پاز هم مي کور به:
خا مه تا ناگیا است شمار مي كرده دواج
به نمي بخشي فدو د تانفتا نما تنا شتر

برخشي از اشعار مصرف:
گزل
کله بر سرچه‌نا داوی بیراها بیر دو زی
نوه‌هم از نقد محرمو می‌توانی ببره‌ای برد
نه بهر نصرتم خر زیمایی در سرب دور زی
کله واردی فر نگی بر چه‌هی دل بیشت افکندم
چو مختلادی توای خیاط اگر بری اکدور
فون دصردن سوزن کادیت خیاط می‌بینم
که از یک سانیه گز(1) بند قبا بری کمر دروزی
گریبان جون سحر دامن شد آه آتشین تاکی
چه ا مکان است چاک سینه باتاد شرد دوزی
دعا ی چو شنی با بیانه وحا شاکه دشمن دا
فتحنا بر طری از جامه فتح وظفر دو زی
با ندا ز جدایبها ترا تشو بش می باشد
که بر خو دهر قدر بری مرقع آنقدر دوزی
چه نواهی اینقدر هاژی مصصر از گزل باقی
ز ما نی چهبد بناها تناز استگفا د فر دو زی

غزل
جای تا ایند چوپو سیف ته چا هته دهدن
تا جگر خون ننکشیشی شهیص صفت با ی منه
سوخی بیشی خود تنکیکی همچون شمش
دادیم بر سرو قد جلو دننا دم انته
مزد طاعت بزرا ازروی سیاهتی دند دند
ازمتماع دو جهن جز بزیکاتا ندهند
مهموش لاه ر خ فتنه نکا هت ند هند

ر با عی
کور بها داشت دعوی اهل بلاغ
خورشید بروزکس نجوید بجراگ
که از خفاشی بس منه حاجت به لیل

(1) چناییه شباداد حصة گز.
ر باعی

از کشف ولواحات و اسرار نهان
با آمنه وصف دوی دلاد مخوان
ر باعی

با رب زکرم، تونا امید م نکنی
چشم چوبنورد، بیدر، روسین کردنی
دزه ریه به سرس، پرش:

ای گل نوشک زینت بوستان بدر
بس نبو د آمنه، نفت اخوان بدر
که ژدی آتش اکبر با بال و جان بدر

کف رفت اخرازی، خرم، چنار عرسه، بنا چنار، خوان
نوگل و نو خش و ملا به دل سخوان، خوان
کشت سر سبز جهان ن گنجه خندان بدر

مادر از شوق توکیسوی، بر یکن دارد
بیر خرت قصّه، احباب، بُنیش ن دارد
چهم بکشا و بیبین، حال بشریان بدر

بیکش از شد، بیبیند که محنت طلا ست
نامور رفتی زر، مرکز، به جوی برخاست
طلش اک امهد، بگرفت کریب بن بدر

عمر خش شد زمین آنتوی چرا می گردید
من ندا نم که سر ایب پلسا میگردد
صدقه جان، نوای جان، یار

خوا، بست خانه، از بیهر تو آ، با دکم
از اغم هجر تو بیش که درم دد، دکم
نکن کوش کسی، نا اله افغان بدر

آه آ نم که جمال تو، می‌بین، نه سد
گلی از با حوصا لتو بچید ن نر سد
دوز مصور، که بیک نا له کشیدن نر، نهد.

آفرین بر جگر خسته، بر یان بدر
مجنون شاه

سید فخرا لدین مجنون مشهور به مجنون شاه (رح) ولد حاجی سید داود شاه (رح) در ۱۲۴۴ ق ه در ده افغانان کاپل متو فردش ویرانی نمود، یک مرتب خانه و غذا دری، راه و بوم. از این افغانان کاپل به مسجد ارشاد نشت. مجنون از عمر هفت تابستان سالکی از علمای عصر تحصیل علم و فلسفه و بر بدن درس جرات.

قرار گرفته بلبل شاه سجاده نشین مجنون شاه - در عالم طفو لیت حر کات مجنون به اوزو دیده می‌شود. پدر رش اورا مجنون شاه خطاب کرد و با این که بیشتر بافت و البالا خر در ارامش مجنون تعلل اختیار نمود. در بیست سالگی برخورد حق بیوست و او بجا ی به دبیرستان ارشاد نشت و بیامه سال طالب.

دارا خدا دا تمیم و تبری به نمود.

بتا ریخ هشتم ربيع الأول ۱۳۰۰ ق در سا عبت یک شب سه شب به که بیوست و دم محو طه ست شرکی مشاچ خورد بفکاکی سیره سرمشد قید زيا رنگه.

عام و خاص است. مسجد تا هنوز نم اکنور مسجد مجنون شاه شناخته می‌باشد.

مجنون شاه در سوژه‌ها از خود بی‌پایداری کرداگاه او که حاوی غز لیان و همگان و تر جهان و بدانن در یکصد و چهل و هشت صفحه می‌باشد و نا این دیوان (بوستان خیال) است.

۱۳۲۸ ق شیخ‌الله پیغمبر آن دارو مطیع حمیدیه لاهور باشاده بلبل شاه سجاده نشین مجنون شاه (رح) طبع نموده و این دیوان در هر صفحه مشتمل بر ۳۱ سطح است.

جهان کتاب یک نیز نو شیت عینالشوق، یهود را لوحت، فقر نامه، مجموعه اشعار، که عبارت است از ترجیم و مفسان و قطعات متبرکه و از شعر بخش از ارامش مجنون شاه:

بیض بویها و خواب با خیر دویانه ام
هم‌خو زمین، از نا و شرب رشاد اورسات ام
می‌رفت دارد میرا، ام می‌شند از دکر
کی کش آم دم طرف بی‌پای بچه‌ها بدهمیام
درمهم، قیقی میرا، ام می‌شند که من مجنون شدم؟
درمانی ها شفای از شور او افشا نه؟
بیخبر ازرسوازگردش پاگر دیدم‌
هسهم! بملبل برشوره‌ی‌نوا گردیدم‌
آ نقد رئش به بستم که فنا گردیدم‌
ازفرش کل دیدار تو در کل شن دهد‌
در مخ وخش خیال قدت‌های سرو سهی‌
عاقبت سوزش عشق تو مرا مجنون نکرد‌
در همه مردن زن انگشتن نما گر دیدم‌
بیتی جنده از تر جنوع بنده مجنون شاه کابلی‌

 نقط جا نم ز عشق گو بسا شد
مطرب شوق در نرو اما شد
سو سی دل یپطور سینسناسی‌
دل و جنابان مظهر تصقیل شد‌
سوم عقلم شنیده و شیدا شد
نطق دل زین مقوه له گویا شد
سپسی اوست او ل و آ خسر

در لحم سر غیب بیدار شد
ار غوان دلم ز برده نوا اخکت
به سر دیدی‌را و عدد مینشا‌
بر در ت و جهود جلوه نسو د
این سخن چون بی‌گوش دل بر سید
به همین فکر سرد فرو و بر دم
نیست چنر ی‌یار باطل وظیفا هر
منصور

بقلم سروش سنایی

میرزا محمود منصور غروی نوی شا لیزی متخلص به (منصور) و لد شیر محمد خان قوم مهمند نا ریز ولادت این شاعر در سال ۱۲۳۰ هجری قمری و وفات در سال ۱۲۸۵ وفات در جوار مزار به‌پهلوی علیا لرجمه واقع است بدر و اجادات صاحبان نام، بلند و دل برداشی و مکنت سیرازیاد بودند. در نیما حسنه تادیه که مستند است بیان می‌آید - محمود خان ولد شیر محمد خان حوالی بنا ری به خانات افغانی صفحه ۸۱ و ۸۲ در وقایع آمدن انگلیس از راه قند هار باشگاه ع الیکس در دانی در سال ۱۸۴۰ عیسوی قمری چون فشون انگلیس وارد خاک غزنوی گردید سرکرده های اقوام ساکن غزنی و همگروان این اشخاص بودند. از قوم اندرد، سندرخان - بخشی خان سرنازدان خان - بها و لان محسن خان - ایشان دو نوازند خان - از قوم ترده گی مرفی - مرضی خان - مرزاغ خان از قوم سلیمان خیل - مهر موسی خان - کور خان از قوم زردرود کن خدا نظر خان - فرخ خان - میرعلی خان از قوم هزاره جفرعلی خان و بختیاری خان از قوم تاجک - بملطقه سرگه و یکانکی سردار محمود خان ن دلکروده است که رجال نامور در آن عصر ازده ماجاده و فداکاری بوطن و حمیت ایمانی و اسلامی از اقوام خود لشکر های ماجاده جمع کرده عرشه و راه‌ها و میدان‌های معاده به رابجا یا پپکه با انگلیس ها ممقا بله کردند این بخان ساخته بودند. دوچرخه نا نظر باتبیع حیات افغانی در موضع محمود خان غازی افزود ممسنی نسخه‌ای:

یکی ایفی‌که لقب سر دادی راحیان خان مورخ براشی نوشته بوده شا یاد از طرف حکومنه مسترسی نبی‌د - دوم از بر حات ناجی نوشته شده که جزوتا بقع کل می‌باشد در زرقی و شرق غزی که چند خانه از اقوام افغانی می‌باشد امروز به‌تاجک شهرت دارند الامام خان بن شیر‌محمد خان مرحم از قوم مورچه کیل مهمندی باشد عیسی القدار خان ابن محمود خان از جمله غزیان در جه او می‌باشد که صفه ۲۵۱ و ۳۶۵ و ۲۵۱ قرن و مجله مسلسل ۲۱ جلد ۳۰۹ و ۱۹ مجله نوی و صفحه ۱۳۴۴ سال ششم شاهد است کو ایفی دکتر بدر اوولاد به محمود خان مرحم در دوا در هشت هفتم اول ساله ۱۲۴۷ سال ششم صفحه ۳۷۳۳ مجله آریانا: و واضح بی‌نظیر - نظر محمود سروش سنایی.
قصيدة:

يا نسيم مكنبر شيمع عطر آميز
بجاهو منزلات مصطفى شه انفس
به جسر غزه تودوز وطرة شرب قدر
فنا زو غزه يمشوق وسهوة ساقه
بغناه نهاب نشأ بور وكمشهاد حجاز
رسان دعاء من خسته باهراد نياز
قدما يبان زمان شهر ياد عالم كير

امير عصر غلام حيد رفر فور نف فرح فنجو د، فرد به هم علم، بخو بي طا ق
ف نز زم مجم عفر ست با هم إشراق
صورت دل وجان باهمند جفت وطاق
كما دوست سخن كوى نجح في النفاق
عم دقيق بود با العشي و الا شراق
فناه كوكب ببمحته نتفتغاء محاق
كباتي د ست شد ركاسب حضرت خلاق
هرآ نكش از توجر برد افي بعيده شناق

واي زكرداد تو بهروز جهان اهل هتفر
بتودش ختم فراشت جو خلاق فرمل
شه شيرسته از نما تمو هر كشور
نيست در شهر هما لتسو شقيق ياور
از تو دانم امر مهر به تقضيض سفر
نامت ونائز زآنان تو جد ر و خطر
نازمان است ترا باد درآن حشت وفر

دوستنا نت همه منصور جو اصحاب جنان
د شمنا نت همه مفهور جو اصحاب سقر
ترکیب به د

با‌زبینگفت چو‌گل‌برگه‌كر تری‌روی زمین
این‌چه‌صداقت که‌شدت‌بی‌در و‌نامه‌صلح
بتس‌برکن و‌فرح‌بی‌بودن‌صبا
ظلمت و‌نور‌بر و‌زور‌بی‌دوش‌بی‌دوش‌بی‌

چهره‌کپسی‌لی‌لی‌لی‌است‌مک‌لی‌لی‌وه‌نا‌

در‌جهان‌باین‌سیر‌دار‌غلام‌حیدر‌خان
نق‌عادل‌ازوتازه‌جو‌رضوان‌زهبان
آتش‌آتی‌به‌بهم‌نافشه‌جو‌روح‌و‌بدن
وه‌نیای‌بدش‌هیچ‌مه‌از‌اون‌نافق

دو‌ست‌شان‌هم‌منصور‌جو‌ارب‌ناعیم‌

د‌شناین‌هم‌مقدور‌جو‌اصحاب‌جهیم‌

ایست‌تو‌دست‌کریر‌دو‌دان
دست‌شمو‌بهم‌حضرت‌حق‌
فیض‌نظر‌شمو‌گرد‌نبا‌شد‌
اطف‌حق‌و‌صورت‌تو‌بکد‌
جان‌تو‌به‌فض‌روح‌مظهر
خور‌دا‌بنو‌هم‌ری‌چه‌نسبت‌
این‌نام‌نه‌درخور‌است‌او‌
پی‌ون‌کن‌عش‌دجت‌ج‌خ‌
حم‌کردن‌نش‌ست‌ذه‌خور‌شید‌
همچ‌تو‌آن‌زمان‌شد‌خو‌صم‌
دور‌از‌شنه‌ای‌ام‌که‌نو‌سی‌
از‌شندی‌و‌شونی‌که‌داد‌
لازم‌که‌به‌های‌سر‌گذا‌رد
دین‌زکرم‌تو‌گشته‌خور‌سند‌

شرین‌ز‌کنام‌نست‌مجلس‌
رلکی‌ن‌حسام‌نست‌میدان‌

مراد‌از‌نام‌صلح‌و‌نهم‌نامه‌کی‌دین‌دوره‌اول‌حکومت‌سردادرغلام‌حیدر‌خان‌دو‌وقت‌
مبارک‌به‌انگلیس‌هادرگزری‌و‌دوره‌دوم‌حکومت‌آن‌بعد‌زخم‌جنگ‌در‌فرنین‌بوده‌.
مكتبب ي نفتج ازمرزا محمد منصور "منصور" شالیزی غزنوی،

كرد كان لا لم آدا هوماده اساس عروطا لع معصوم ومرضى سرارة مداه كلام
ومسلم مصدراعمج وملكدا حاكم كامپرياز محمد طاهر سلمه الله ممهبد ومؤكد
وعاعم درراهاو حكم اودارد بعد وله الاطهار مطاها درسرجومي مطاها مطاها
دعا له مطول طول عمروهود مطاها معمج سركرم دعا مدايو ومدعا دارم
كوه معور موروم ساده لوح لا دا راک در إراسلا مراحال كدل در سالك مسرور
الاجالم كردد.

دقمه كه بطرق تعميه ازمرسائل ليا انان خوابهه سخين طارز اموشا فعمائي رسا
دلت خواه كاضيز احتجاج افتداده كه او لشي اول أست وآخر أست ناثي
آن تاث تاني وناثي تاثي ناثي تاث هركياك يال عدد آن مكسور روش قدما بش
نامحمد دح خواهش يكي كمال حرص اول يكي يا خور يكي يا دو كه مه
درمعنوي يكي أست هركياه مهر فاني نماين كمال لنگان لوست:

يك نر غ انگه يو إمورا فسر دا بعد 1 اكي يا زيا بي


رقمه به عنوان نظم نوشتة بو - نكته رسا معني بنياه.
توان عزيز زماني كه حال دل ازتو
دو ك산 آ مده بيش من حفقي فقير
دوم ضرورت ازتيم است كامه سفيد
ز روي بانده نژي نباشي هچ بعدي
تراجو كوشه چشم است سوى هرمعل
مر از حنم كرم هاي تو بو داميد

درآخر رقه منظومه نوشته است:
توضيح بعرف صوفى صاحب سير
دمري زما لات مقا مان طيور
(نملاي شاهه) عاقله عاقبه اين كلاهه كله ناسان جه سان در تفريد شان
عاقله عقيلة جناب طيبيع لناس سولمايد ثلاثه - مراد دان عنصردايه - غازه برداز
محدودات - حل شين منظوم كاشف المستودن والبهام - كناف التخييل والابهام
طراو عرآي كمال شمركز همه بهدار تريعت وتصوف - نظا دن افزاره بو سيان
بي خزان ترصيع وتر صرف.

مجمع الحقائق - مستنيط الدقيق - حلزل معاقد وعقد - مذاهب علم النقد
محب الفضلا الكمالين حضرت مولاتا معايد به خان دا إفادته وإفاضته - سنين
سراپید وزبان کشا یدکه موسکافان معانی در تعقیب کیسوی مجدی اشمارش کلامش جون زلف ساده روان مجموعه خاطر بر بیان (سیب‌نک ولاعیلم اش) و وسطه سطع اعیان واسطه قلم سعادت کلمات یعنی میلنا و میلیا و میلیا الفاظ این بیان بایان فی صد دالدین اتو اعلم که ناسخ نسخه حیرت و باطلک نصرتین بیع میری است برجوان جهان بیان و بیان بس افرازای ابن سراپید نیان در زمان مسعود و آوان مجموعا کل لوحي منا لسرامود رود نمود.

نظم:

لا لی حقا بیق دا کنده طبع تو نوادانی گهرهای دقایق داکنده خاطت زر افشانی ندید بیکن میلکت دا که ای نی بارده ملهم باین گوهر که میبایزی نیه نیا بر نیسانی بارب قطره در مقابله بجرعمان چه کفالتیکنده وزده درمراتب خورشید تابان

چه زبان کشا یبدا
هایل

میرزا خان هایل از کا بلای است ذوق مشاعره، با معاصران خویش بی‌شتردایش است.

اشعار دیل از آن غزل اوست که به تبیین وصفی کفته است.

سندی که ازغم اودل نصیب جوید، هر‌کدام طرف رقیب جوید

سر رشته به‌گسل نه مکی زا هنگ نیست.

خنک آن‌گه رهچون، هجو مایل پسی حبيب جوید.

«معفی» اسم فاری نگر حیات مولده قندز است از و است، هم گفت، مخفی، سیر

وسر به مهربانی نموده و بار ارار عمر خان و الساره بهاین پشت ودر

مشاعره های که با عمر خان، شیاری آن‌سانان پر های می‌آمده شرکت ورژیده

ابیات دیل از قریلی است که در پیکی، مشاعره، هاگفتته است;

پا وری که شد پاره اشارت پرورد ونگشتم

که همچون ماه نوکرید ناخن در هر انگشتی

تنکس و مایه گی بار تحمیل بر نمید ارد

مکری‌دان نیز، زند خوید نه نگشتم انگشتی.

ود «معفی» با زنایی، زان از آبی هالیم

پدست ماد رگیته و گر نه چون‌ر انگشتی

در مقطع ناگلیچ مدعی ای امرود نمو دیه است که میگوی بهنیز ابنا ی زمان

از نا موایی، حیات مخفی بنده، کگن‌ن شاه شیفتی من دنست را مکری، کگن‌ن که فتی نمی‌شنود.

نوزنند مدری، الکتر نگب شو یم

نام این‌چه غرودا سی کلمه ای ار انجا

چه طالع است که در برم‌پیشان مارد

جمال دوست زتعمیر اان‌جلاب آوردر

گرفته اهل زمان دا زکام بی خبری

شکست جسم بو ماند تیب رشن

عدم فر بدر نیست از قریلی، فراق

زه زرمه‌ی مابوی یارمی آید

که سوال جرا عاجز جواب شویم
حسین

میرزا محمد حسین دیبیر بن محمد نیبی بن حاجی علی در کاابل ولادت یافته است.
در زمان اعظمی‌بخت شیخ دیبیر وقاصی شیخ و فقهاً آن اعظمی‌بخت دیبیر اعظمی‌بخت شریعتی خان شد. در شاعری برجستهی انجمنی سیده‌است. اقتفاد اورا در نظم از قطعه‌ای به آن در دی ریغ وفات اعظمی‌بخت امیر دوست
محمد خان که می‌توان دریافت.

داویت دیل از اوتست:

شان ببیر تو محسن، نظر به هیچ‌نیاده
نظر فکری در نظرilosی می‌دهیم، از نظر خود
سیرک دنبلاه دیروفا قافق به سالار حجاباز
محسن در زمان حیات دیوان خودرا ترتبه داده و لی متن سفا به درنگی خودنی
ازدست اوروده است.

قطعه ای می‌گویند، از وفات اعظمی‌بخت امیر دوست محمد خان که می‌گفت:

گر حسرت فروغ جما لش جهان گرفت
شان آتش غم و بهم دودمان کمر فرت
پیره گولان فرلت، افنان فنات
خورشیدان مراده چنان دا کرک کرفت

نحوئ ان بخاست، معنی تفسیر آن گرفت
کش یک بزرگ خودده بکادی تو ان گرفت
پا آنگه هر چه بروسر کرک گرفت
زیمان که از زمین دشمن مریدمان گرفت
کورد زمید به رقعا، کاروان گرفت

آری بخشن خلق جهان می‌توان گرفت
دستخ خدا سروی ازسرودان گرفت
غیر از اج لکه آخر عصر عبان گرفت
انگشت بر علاسی ار تنو جهان گرفت
ازجنپ ملک معشی، تا مرگ که حسنی گرفت
مردانه وادی شیری دا بجان گرفت

حوری سراسر جنات به دآورد درجه‌ای
کف از (امیرچه‌هادگیزی) تو ان گرفت
بعصب ابید، (امیر جا هدگ‌زی) ۱۲۸۲ میشود سر جنات ن جیم است و عده‌ای
س جون ۱۲۸۳-۱۳۰۹ مذپت شود ۱۴۷۹ باغی می‌ماده که ماده تاریخی است.
نزدهم یک بیلی
عبدالله‌ی فقدن‌بیک بسرب پرچمی ولادتش در (۱۲۹۸) ق. ه در شهر بسار کابل
کدیر منو خان صورت کردنی است.
ندیم بعد از تعاملات خانگی از استادیه عصر برخی از علمای دینی و صرف و نحوه
عبری و ادبیات فارسی دست و سر به تحقیق در مقدمات هنر و عصر و نحوه فارسی دارد از متعلقات معارف تا لیف نمود که نام آن اسراء لقواعد
است. ندیم از اشعاری است که در اصناف شمرده دارد و اشعاری نیست یکدست
واقع جاه.
ندیم: در زمان اعلیحضرت حیب اللہ خان بهادر و برادرش ببیزادر شریف تبیینه
شد علت معلوم نیست. بعضاً چهارناس از زمان یادی شده و برکر خواسته شده بود.
مکار براد رش عبداللکن در سه‌گنگا نسکوه نت آختیار کرد و تا هنوز زنده است.
(۱۳۷۷) قمریست زنده همیشه شد.
ندیم بعداز آنکه سالها در مصارف خدمت کرد ضمیمآ در شاعری اعتیاد تمام یافت
و تأثیر ستانی و تحسین عام و خاص واقع گردید و در صاحب صدا بدر عزیز خان
قنبله بزرگان کنار نامه حاضرین عبداللکن بانندی محتوت و موندن
خاصی داشته (چه سردادان مجد کور نیز یکی از شعرای بزرگ حرف نبوده است) ندیم دمیر
۱۳۴۴ ق. ه وفات نمود و در دخمه قبرستان بالاجوی چرخ‌آرایان و عارفان دارد.
دفن شده است.
ندیم دیوان بی‌داده کنن، اکینش مشتمل بر متن لیات و ورد عیان و وصایت و قطعات
و وشمی بات که آنرا مرحوم سردار عزیز اللہ خان قنبله در دیوان
(۱۳۰۹) شهید در تهران
بطبیعی رسانیده با استفاده عام کنادا، دیوان میکور محتوی بیشتر از چهار هزار
بیت است.

غزل:
برسکوی تو ای بیدادگر بیست آدم نتانپیندا ری که بی‌باور در عاشق
رفت و تصمیم که پوست چشم از خالی دلت
ای کل از عسامی استغنا مادی بیکم مبرس
کر می شوچم چه می پرستی که همچون نآدان
دل بر از خون درخت و خون نیم چنگیر بزار آدم
اکر یم هم به درخت به‌قرار بزار آدم
جوون از میمون مشوقی نشستم نظیر بزار آدم
پی‌خور از نشتر دلو رفتم بی‌خشور بزار آدم
شام یکین از مصر که رفتم سحر بزار آدم
برسر بگر یستن ای چشم تر بازآمدم

از من چو باو خبر بگو گیه
اوره دهد ر بندد بگو گیه
از آن ل چون شکر بگو گیه
آخر صخیه دکر بگو گیه
بگذین شما ز سر بگو گیه
با آن بست سپهبر بگو گیه
دای ری بان دکر بگو گیه
با بهد مسخن ا کسر بگو گیه

بردن جنا چه نه یمش
برصاحبش بیقدر بگو گیه

در دنادن تن ازین بس کمر خواهم نوشت
وز لب حرفی اکرگویم شکر خواهم نوشت
نکته مسو هوم آن سرده هن کر دم رقسم
چندستار از ناز چیپاها کمر خواهم نوشت

پایدا یز کن بمن ای شهی با لین فر ایق
کر سریب شرح هجران تاسح خواهم نوشت
غذیه خوانندم چه ن دهانش راز من دلتنگیشد
دوروی وصف لیش کلمبر که ترخواهم نوشت
بر سر نا 3 نوا ی سر دفتر دیوا ن حسن
خودسر عاشق کش بیداد گر خواهیم نوشت
پرتو مهر مکیب ازسر که در تقویم حسن
کاکلته رافتند دور نفر خواهم نوشت
آرزوی دل چو زلف اود راز افتاده است
نافجرد در نجی طبیعی مختصر خواهم نوشت
میچک از نوک کلمکت رشته کوهر «ندم»
شعر موزون نترا بر لوحر زر خرا هم نوشت
نهاز مرگم نویدی نی زوصل یاد پیغامی
چهان مانند فر رگ نشستار، بی‌سرو انجا می‌باشد
به‌نگاهی دکر امشب دلم ساز طبیش دارد
مگر افتاده صدی بسمله در حلقه دامی
der بدن کلشان دل هر کس بر نگی خون‌شیدای بلبل
تواد ایم از کلی می‌یتیا می‌ومن از گل اندامی
ز لعل خودچه حاچت مافقران دا کنی مجموم.
سرت کردم دعوفی گو تو می سازد بهنشنا می‌باشد
بمکتوب از طلب کردن بسی خود رقیب‌نرا
مرا هم میتوان از خویش برد آخر به پیغامی
تیزع شام چون نالم که ازرو ز ازل دادند
tسران خند بند صبیح و ما را گسر به شامی
صالح قتل عام از غزه‌کا فرا نمی کردی
اکثر می‌داشتی ای نا سالمان دین اسلامی
بی‌بای آنکه یکدهم گر دش آرام نپنهند.
کرمان‌م که خدا یا جرح دا یکچند آرا می‌نمی
نی ز دلیان یک عصرگذت دل نمود اما
عنوان افتخاری دش برآخر تفک خود کامی

قصیده:
که داغ کرد جهان دا بیک نظر مهتاب
با ین شکوه که ازگوه شد بعد در مهتاب
نها نده نقره خالص بسر هکش در مهتاب
زبسکه ریخت تجلی به شکل و تر مهتاب
پنجره خرا ده به همنع درسیم مهتاب
بسان د سیده آقانه ز نهد و مهتاب
که کر ده نت دن آبیه نظر مهتاب
شکوه‌ها سا غر ظهیت د هد شکر مهتاب
که کل فسکه‌ه به میت نشاد در مهتاب
زبسکه شور فسکه‌ه است بر شجر مهتاب
فریغ‌مه سفر جهان د وارد است بر مهتاب

شب از اتفاق بشکوه کشید سر مهتاب
جو آفتات رخ بار من جهان بکرفرت
قباد اطلسی سیام کون با ام داد
صفا خان بجوس آدمه جوی مال که
میکن شکفت اکر از دستگاه نوردیا
نکه بوادی حیرت دوچا رمی کردد
جهان جویا ولود است باصوفه نور
بیا بجان بر هزینه جهان که به در
کدام ماده دیدی سهید است بی‌یار
ز نخ عیان و وادی طهرو داد خیر
می‌من است که سفر آفتات طلعت او...
به بیش مهر جهان ناب او سبز مهتاب
که دادد از رخ او داغ برچر مهتاب
اکبر سهیل دماد از سیب دکر مهتاب
کهدا م سر و سهی می دهد تنز مهتاب
هزار غوطه به آب رخ که مهتاب
که تا شود ز فروغ رخت خبر مهتاب
بیوعش شمعه زد ای سر و سیمرگ مهتاب
بهلمد هده کم گن د بگر مهتاب
نگرد وی‌نقد در اسر و ناز در مهتاب
که از شرادة رویت کرفت در مهتاب
نظر برودی تو انگیم تو از مهتاب
قمر چنان خلج آب که از‌ازسر مهتاب
کم از سه‌سال بچه مرای بر مهتاب
که‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌ب
کدو ن بیو ق دعا ن تو میکنیم کامشب همیشه نا که به چی درک نا نسخه میهر نه یم ۱ م نیای نظم جهان بصبیح و مسا بو د بچه جهانیت کشا ن مو چک چو تور ا بمحفل عیش و نخاط عالم یا د بست ساغرو برسر گل و به بر میهتاب

ز جر خ داد مرآ موده ا بره مین اب به بیست ابلسق ۱۲۸۴ زین زر مهتاب فر وغ شمس دهد براتو و قمر مهتاب هم آفقاب هنا ندار و ر اهر میناب
ندهم

حجاج باشوه خواجه نديم ولده مير زارحمت الله ولا Dispatch به اول بقيق میرا کلاخانه‌گذا در دشت (خليفه دارالامام رح) در مرور قرن واقع شده. در که وقت پیداش میرزا رحمت الله در بیحار ابتراصل علوم می‌بردا خت و هم‌دان سال از بیحار آمده و ویرقود خود را اید و بارداری گر به بیحار است و پس از دو سال در اینجا وفات نمود.

ندیم در خانه گدامار برود بهتر بیوه روحی و جسمی این موتیه شد و بدری او داد ملامیر معصوم به ابراز و فوت پدر ندیم از خرم به مزار شرف گذشته‌گان که فرزند زاده خود ندیم را با خود برد چون خليفه متجلول فراق ندیم نبود و می‌خواست اودا از خود دور بسازد لذا یکی از میرزا حسن او که میرشاعر علیه من را گست زدند. بنام ندیم قبلاً به نمود که محصولات آن به مصرف تر بیوه ندیم برسد فاجع دا ملامیر معصوم به بجان خرم این نامزدمانند به عمر جهاد سالیکی به مکتب نشته و به ده سالگی نویسنده و خوا ناند شده همواره مجلس جذب خدا دا به قرار کنده کم میداشته و شد نیز میگفتند. ز ما نیکه عمر ندیم به جهاد ده سبید جد مادر او (خليفه دارالامام رح وفات نمود) ندیم در سال قصیده‌بی در متنیه جذب خود کن که بضر werde المربی به ابراز کرد و پس از ان در خرم سکو نکرده برس در سبیل از دوره و خوا روزان به آن‌طور رابط موب خدمت خليفه قمری ولی که از خلافاً برود سیدرحفر اندوز خدمت وار شاد کر دید و بعدا به بلغ مراده نمود و وخرم که وطن اوست وزارت گرفت. بانان تابع‌الحكومة نامید عالم خان درسیر میهنی و به خشان بیت یک‌کش و درحاً موزید می‌ماشت همگان به اعلیحضرت امیر شیر در علی خان از خرم تامدار شرف همانان به زمانی شریف 추میر عبده لرحمن خان از از ورالله به خشان رسیدند مب از هر رکا بش خورا دیسا نی‌دان حضرت به ندیمی سردار اسحاق خان مولف شده به‌طرف مزار گمیلش برود و در ساله دوم سفر حجاز کرد و پس از دوادوی مناسب حج رخت‌اقامت به مزار شرف انداد. پس از این استقامت ندیم به مزار شرف مقرر شده.

چنان‌المثلزیرین در کتاب اسحاق خان به درسیر میهنی با سردار در هر دی نمود و از میهنی عازم کروه حرارت شده به زیارت مرشد خود خليفه الله برده رفت و ببیل مراجعه نمود و در خیاط سریل به کتاب اسحاق خان رسید و در زمان سال اسحاق خان بنای سر کشی و بی‌باوت دانه‌ها خواست که سلطنت افغانستان را بسیم پدر آدردا اباعلیحضرت
امير عبدا لرحمن خان جنگید وشکست خوردوفرار کرد ه به ماوراً لنهر رفت و در سمنه سکوت اخیار کرد. متعاقباً إعلیحضرت امیرعبد‌الرحمن خان از مرکز بولاده مزور شریف دفت ودو سال اقامت کرد تنظیم و نقی آنولا بجا آمد دربین زمان در قطاد دیکران که مکافات ومیادین مشابه یکسا له تمیم نیر تندا و جنگ با خزانه مستردشد. بعد از آنکه إعلیحضرت امیرعبد‌الرحمن خان تبع کناب در سید عثمان احضر (عده اشخاص) د در نظرداشت بدأ انسنطن کابل (صادر برمود). در انجلیه ندم بوز بود بعد از ندم شا نزدی سال در مرکز کابل با نام و پسران ندم یکی میرزا قرما دیده نبی در 31 مارس 629 در ودیکن میرزا منصور به عمر 33 سالی در 1314 در ساحا لیکه بغضات پدر در کابل بو دند یکی بعد از یکری و فات نم دند و دو مرتبه هر یک تصدیه قطعه بی گفته است. در زمان إعلیحضرت امیر حبیب الله خان (امیر شهید) رخت رفت برون وابسته وشنا بزواشریف رفت وجنی به‌دما کابل آمده و هواحله خودرا در این نوبت باغود در مرز شریف برد ودر خانه گذر دو نوبت فرو ریز کرده. زمانی که إعلیحضرت امیر حبیب الله خان بپلوش زوره انفانتان به مزار شریف رسید در مدتی که در مرز بو دنیم هرزو به بارش حاضر می‌شد هنگامی سفر در مرز شریف برای ندم سالیا نه چهارصد روپیه وچهار هزارت نمود. که از آن كاف مشابه وی بیشتری امیر در خانه فوفنود دکتر حجره نشین مین بو در درگاه این افزای حجای نمون و سفر ناما بی نوشته در سال 1337 ق ه شبن جمهور عمی چرخ داعی اجل دا لبیک گفت دا می حفیظ الله قطوره که از بنا و شاکردندیم است در تاریخ وفات ندم یم کو ید: 

و لی خاص خداوناجی بادشاه خواجه یکشید آه و بکفتنا و لی خا ص خدا

1347 ق ه قبیر ندم داخل کنبد قبر جهد خلیفه دارالامان (رح) جانب شرقی است قطعة تاریخ بکا غذی نوشته به‌دیوار جدای بی کنبد نصب است. ندم در تجریم رد بکار بو نستعلیق دازیبا می‌نوشت وطرز خاصی داشت ونها آخرین ابای خوان باقلم و کاغذ سرو کارداشت. گلچین هایی متعادل هر که فی قلم بر نظم و نثر از قام او به‌دیده کارمانا ام. چندین کتاب ترجمه کرد که علیاً نمود. در اخلاص و تصوفات ازان چلمه است.

(ترجمة سعیدیان) أبو نصر ابن عبدا لرحمن المهمداوي كه تا ربخ از مصراع؟
(فارسی کردن سهیات ندیم) بر می آید، این کتاب در کتابی بلوغ و به اعیضه‌بر
امیر عبده لرمن خان اهداء شده است.
دیگر ترجمه کتاب اینی اهمیت و مکاتبه فارسی است ایران که (ندیم البعناقل) نام
نهاده است.
دیوان نیم دارای اصیبا ف شرایست.
ندیم در اثر مانند منظومه خود از خلیفه دارالامام (رحم) که جبه می ریزد اوست
و بسیاری که اخوان نیم هنگام طوری بیاد آور می شود که نسبت بی‌پری و مهیه
ارزان مستقیم میگذار دم مکرر متن نیمه بسیاری نمی‌توانند میرزا قمرزادگان دهن
مانند میکنند:
متن
:

جنبب جبرین ت دارالامام
سواری جنب سر ای قیل به رود
در مریم نیمه یکبگانه منور خواه که همگی به
زادنفت دارالامام بود
در جنین عمروی و سه سال
گلوله از نبود که دوازده فت
همچنین قطع‌های مریم تیه شخص نیم در قطبه که از قطع‌ها خود که نیافت
در درون روضة چرب که دناشرف
حضور دارا مان شهیم کبیر مقدا
دیوان نیم که فعلی نزد عبده لو کنل خان (هاجر) بی‌حمید محمد نبی خان
کا بلی مرحوم موجود داست و در در دوژه خواجه به ستر دارا قلم به نام و کذب است
و طوری بکه فورمود کهی میسی نبی خان مرحوم دوژه‌نامی نامل ایلیکو می‌سنداد
محمد عثمانیان مرحوم به زارشریف و فته بود و ازشت و سوابقی که نام نیم داشت
این دیوان نزدیک به دیوان طور بیان کرده خوان داده است این دیوان بقلم نیم دیوان;
۱۳۰۳ ق ه نوشته شده و مشتمل است بر دیوان اول و دیوان دوم

۱: دیوان اول در ۱۷۰ صفحه است که در (١۴٢) صفحه آن غز لیان و هفت
صفحه آن قطعات و نوزده صفحه را مینو و صفحه نظم و نثر در تاریخ تحریر
و ترجمه دیوان - نگارش یافته است.

۲: دیوان دوم - غزه‌یات (۴) صفحه - قطعات (۴) صفحه - دفاعات (۷)
صفحه محدوده (۹) صفحه - را مینو ده صفحه اهل اسواد (۵) صفحه قصیده.
در محدود اعیضه‌نیم ابمیر عبده لرمن خان یک صفحه.

متن این کلیه‌های د. (١۳۰۲) ق ه بابک نویس شده بعد در جایی به نوشته‌های است که قطعه مذکور عبارت ذیل است: «مغفق میاد که درسن ایشان و تاریخ سن
نظام حفف مهرتر به نقضان جهاد ده سال بود» همچنین غلی در باره بیری
گفتگو و در حاشیه وصفه ۷۸ دیوان نیت نموده و در غنیان نوشته "ابن غزل در این سالگی انشاد شده" هنگام لمبایی بین منظومه چهارده سالگی و (۷۷) سالگی نمی‌توان امتیازی قابل شده این دیوان با پاسخاتشیکه دارد بعضی ضعف‌ها و رواله‌ای‌هاً وغرزیی‌چنده ازاتاثار نذیم در آن نیست.

اکنون برخی از آن‌ها نذیم از رساله‌ای چای نقل می‌شود: با زبان حال‌های هر دو این مقاله می‌باید ندم جام جان با بحر و بر بسیار چمیژ بر خطر پس مروی بخش و طالب رخ نمود عرتم افروزکن شد و بخست سعید کن سفر از ملک هستنی کهند که صبر کن در درد و رنج این سفر کن بهر منزل تو سختی اختیار.

چون طریق این سفر گوردم ماما! هستی که بده گری وا اسلام.

رساله مذکور به نظم ونفر تخریب شده است.

ازمنشنوی نذیم که در بازگشت ازسفر حجاز در هرده‌گفتگه است: ز لطف حضرت خلاص در دو در آنها ست ز حسن اتفا قی یکی زان هرود دو ازملک تو کننک یکی با این هم کردم گفت که بلافاکی خرفن هد قیردن دب سخن ایگاز می‌گورد به یکی که بود ایفاسی کری چنین کشتک که حباراه ای نام است به‌کهتم بند د خرم مقال است یکی رازو شب ایخشوره دو آنها زملتان آن بان جهنم و خور جوزان خوان فتحم دور دیدم چون من شهر بشا ور وا هروده صباح النخیر از بسهر تما شا.
آن نیکو چوان کشتم ملاقی
با یک گمان سلام و مرحبا
جناب اهنجار ولا یت سوی خانه
بی‌خوابه میرم و ابهت وست فردی
که مهربان و پرهیزگار که با خنده‌داران مستقیم است
که نامی از شهید دین است
که اندیشم و دانش بینظیر است
حرف فاصله ولد خواهش بوده
بی‌خشم فاضل ولد خان همی‌بود
به شعر امبار بوید نیکوسرانجام
که حسن میدان از کلیم است
بی‌ثباتی و با فلاصل و کمال است
چگونه از بهانه آتنا چه دیدیم
همی کشتیم مر سو شا و خرم
که بزرگ‌فرمی جا کر بیدم
کف‌فرو لحم طریب تست فیر کرددیم
که ازاعیب خصوص و خرف دانیدیم
به‌لی نیک دروی رخ نهادیم
دری چندر نگو در نظم کردیم
شب ما قدر بود و روز نوروز

(1) ملا غلام‌نژاد «ذره» تحلیل دارد مشهور به بیدله است.
مکتوب منظوم تحت عنوان «در شگوه نمودن از عدم ارسال مکتوب»

بکل قلم کرده، فرا مومن، زلزله قلم
پرشنگ نمودن هجران دارقمی، زن یک قلم.

(۱) ملا غلام قادر، دوومن، دارد مشهور به بیدله است.

غزل:
مادا ز دوست هیچ خطابی نیمی رسد
چشم زانته دسری، سید است جوان بیاض
من تنهایی، رشخ خامه و تو جغدhop diseases
فخیر است حال، پر اسباب ای ای ای
معجم ر شرب با ده نصف، اسلام قیم
دل بی پس‌سفید، کشتی زه‌جرا، دوست لیک
از دوستی ن مسا دو و همدم ندیم‌ها
لطفی اکر، چه نیست عناوانی نیمی رسد

قطعه
به مکتوبی نفردی باد ما، را
نفر موی تو حاکمیت فرامی
فر د
شاد باد آن‌که، مکتوب، مرا شادکند
دوبنداد محسوس، ندیم، برزگ، حافظ
ای شیمی‌بودن گل از گرد دامان شما
ای شما مهر، عشق از چهره فتان شما
آ راوی خوبی، از چاه‌زندگان شما
عا لامی از جان و دل مهر، رخت دامشتر
ای خریدت، خوش‌تر از، اتاق، و از کبک‌درا
کاند ره ره کشتی، بسیار رنگ‌ران بان، شما
از‌مهم‌های، ندیم، با بسم (حسام)
نخل مهر، غیر گردید، زقلب مهر، جوی
با بسم (خرم)
نسر وقیم دوست نشان‌ند، بچش‌پذیر
دخوی مانند، تا بپنچ، چما لای بری
رها، در باره پان، فرورشی (تیموری)
تنبیه لی می نمی‌دانن، چی دارد
هر پرگ و نواکه دل دهی‌ها، هستار

سرو، دوست، بنشانند، بچش در کیار
از تضمینات ندیم

آمد برم آنشو خ بر خسا د جو مایاز لعل لبش بو سه طلب کر دم گفت
رباعی

آمد بت من برای دل خواستنی
بنشست زدلوی عشرو برخاست برقص
وهو حجیره‌سانتیه برخوا سانتی

غزلی ارغز ها ی ندیم که خودش آنرا تنمیس نموده است:

کاهی بود کله زدل و که زدیده؟
آدم؟ جان انس دل غم کشیده ا؟
بنششو به‌دت زانه توئی تو دوم دیده؟
خاشاق جه غیر زدل جمله چیده؟
آفاق کده؟ جو توهرک کر ندبیده؟
صدچان فدایت ای چینم تورسیله؟

با د شاه عشق ترا کشته ا؟ ندیم
پیر ا هن شکیب ز صد جا در بده ا؟
نیازی ی
میرزا نیازی و لدملا برادر موش متک قلمه (علاقه دادی حضرت سلطان مراد)

حکومت خانه حسنی بنیان (۱۳۱۹) است

در مرداد شریف کتاب صیقی ترکی که بقلم نیازی تحریر شده دیده شد. در بان
جلداول نوشته بود: «نیازی و لدملا برادر متک قلمه از امر حضرت
سلطان» نیازی دوره جوانی خود را درست الرأس خود بسیار تحسین کرد. در محاسبه
استعداد بانوی همه و به نوبت یکی گوید فتی دارد بیشتر ورژه بوده و از مسکن
آبادی خود بقیه دو و سه یا چندان که به یکی از مقامات همراه به سکوت
گرفته و قلم داوودلی مشای حسین صائغی. بدلّه سننی و به یکی در طبعش
غااب بود و از آن به بعد نام محمد علم خان در ندیمی مقامات خاصی داشت
و کنیا خانه می‌گفت و را قومی نیازی شمار ساده و سلسیل و منا سب زمان می
گفت از همین قبیل قصیده بی دارد که گردیده یک بخش موسوم به «موش است» این قصیده دارد سایر
سرویده که ظهور موس طبور کردن بود و قبل از دو یا یک هزار جو کنه داخورد هد
وخازه زیادی به حاصلات دهفانی رسانده بود. نیازی قصیده خو در داد بطور
عریضه زیری در اعملت شیرعلی خان فرستاد. نتیجه مثبتی برنخید.

(ملاعلاله دشتی) که مردم معموری بود و از نیازی عبیر بسی برداشت
و جنبد سال قبیل وفات نمود روزی بادواز نیازی صحت کردم که: «نیازی»
شمار با لب به می‌کفت و قنی میغواست درز میشی بکنم و گوینده قدری تأمل
می‌کرد و بعد قلم بر داشته از آغامزایی انجام منظومه بی‌بک‌دل میکرد.
و در‌دی‌هی دیده بودن بقیه خودتریب داده بوده که بکایی آن دی‌هی
و سگیریادی ومی‌گفت به «دیوان نیازی» بود. معلومتش که پس ازوفاتش بدست
کا افتاده است.»

قادر سیده‌هاش برادر میرزا حق‌داد «دلجو» ساکن دهدی مزار شریف
جوادی است بازیق و به آناد نیازی‌د لقب‌خاصی دارد و در مستقیم کوشیده و تقریبیا
در حدود دو سال و روز از اشعار او در کرد گزارده و دویوان اردبیلی
نیازی نستبلیق داده‌بوده دیمیزی او از مرزه‌انداز یا لذین انساوا
نظامی حکایت می‌کند که سرا به گویی چک‌هیا است که ورزش یک یا یکه
نوشته‌ها را که در کتاب صیقی با قلمه‌ای که دارد از اول تا آ خر طرز
تحریر و قلم هرگز قدر نکرده خاطئ نیا زی دیده نشد در نستبلیق خفی

۱۳۱۹ هـ
ازده هفت نمره‌ی‌ها حایر است. هم‌ها ره‌جهدان و قلمدان با خودم می‌داشته‌اند.
همچنین وقت‌های اختیار به مداد و کاغذ را نکشید.
نیازی در (۱۲۹۲) ق ه در کنست و در قریت به‌دیوا در میدان بلخ دفن شد.
در دی ۱۲۹۲ ق ه تاریخ وفاق اوست.
در روز‌های چهارم در مرکز خود مستقل یک کمیته وارد کرده است:
نیست، به‌دیده خواست فراغت زمان‌های از جمیم
به‌گونه‌ای نمایندگان، داکه‌بادک‌ها، برد.
به‌شکنجه قدر آپ اگرچه داد کرفا
نام‌نامی که زخوان‌نشین و تقیه من بود
چه‌شک گناه نیازی (نیازی) نمیدع جزغم وددرد
زدست خرچ کن فاخومه‌ها از جمیم
همچنان مظومه‌ای به‌دیدن (در) از اوست:
گردش‌رگنگی که دارد خرچ کم دقت‌داد
سیر کاهش دانه‌روش نشین از مزوج
همچنین روزی دریافته‌ها در این اشک
فکرد به‌رمان خانه حیران تفت برخی جمهور به
ابتدای دلته کردن دو تانتین خوشه جین
هر چاک را به می‌بینم متناهی گر گر
از نیازی) گردد سهو و خطا ی‌ی عیب نیست
در یان این همه دزدان می‌دهند نا چار دزد
نیازی: دوشیه‌‌خاص در شاهرعی خودداری یکی موضوع نمی‌پذیرد و یکی
بگادر محاوره و روزمره محبوب مانند کرک‌ریز که به معنی دزدی رخت‌فرش
است از گردد باب بمی‌ئنی مشر (قریه دارد).
مناجات نیازی،
بن درام‌ها با نامی خودداری
کلاه با بر بیش خوانند است
به نیازی به یکش از سر لطف
بندی بیر س کشمال خودت (۱)

فرید:
نقطه‌ی فریاد ندانسته‌ای مرد از بیمم قروش
فرید:
کفتم چشود کس نپا ناخدا شیام
(۱) فس کشمال، شخصی که آپ بینی او همیشه جاری باشد.
واضع
حكيم عبدالله لوالع خان (واسع) ولد عبد مجيد عازر ابن بكر محمد خان
يكي أزطايب أر ك يكي واليش دور في (1300) 37 كان لتو لب فارفة وتبه شهد
علم أبادان داطب دارند أزخندان خود غرفته است بالآخرون در زمردة حكاي
در باد سلطنة شام شاه وتآخير عمر بغمط سلاطين ذو زهاد أيندي وقيقا؛ كرد
است. دراد بيات استعداد قوي داشته وديوان يباد غار كذاشه بحجم (149) صفحه
وفي صفحه (16) سفاهو در آخرين ديوان غزليات- تسجيع- بعد طولاني دارد در
(18) صفحه وترجن آن أبنة: "اللله واحد حد صمد لم يندو لبود" ونيزرسا لله
مختصر در فن طب. أهلي نموذج است. ازين خاندان أزمان أجمعنا بابا الى
واخر عصر امير شهيد "سراج الملت والد لاحم حبيب الله خان" يسك نف طيب
خاص براء ماجه شهاء وخانو ده شاهي بوده است. واسع در 1783 تق داعي
إجبل الربع كفت ودر بابان تبة مر نيان سمت شمل تبة مذكور ذرمقرة إجمال
خود دفن شده است. دوز ببجنبه قبل ازكرم 16 ميزان 1316 أس بابا محمد شفيق خان
حكيم كا از إفاداتود دجسم مبرهش بدار مباكا آن مرحو دنقبم. لوحة تركي بنش كا بابا
باد بود دادر تسزيران آب بادان ازفازته در سلنان نصي لوحة إژرم سر من
شهب بود ازهل فربه كا به تب jack آن مقبره بود بيلمي بمست آورده شاجك را تبايان
لوحة إژرم دور ساخته نقل إشعاره كا تاديجي در لوحة منقول بود بزردامتم. لو
لوح تركت محرابي است ودرقتة وقائي- روز وسائل ونفان به شويفه شده
است. متأسفنا به بيت أول إشعار حكيمه فتته "موم جمع" روشن بود وبسن باه
داسته شده كا (بوم جندها جي) وشيد كمامة شريف وآية إزدآيات قرآن كريمهم
بودها ببجش "إشعار تاريجية لوحة تريبت واسع".
آناك داو بوتي لحكيمه خشيش بركزيد
را ستش افراشت درعا لم بعلم وعمرفت
كانت جوئ علمه الإبقين حصل إزارداد حق
شذولة زعين لقيش كحل ماجا بصر
كرزه منوخن بكر يبدو فراش مت سرد
صال ميلادي غلام واسع عبدالله لوا است
صال فوشين دا اجزور عقل من جسم "رسية"
ها نصب غزليه فكشدازمعلم سرا نكا ه. كفت
سنن 1283
امام متقورشد به بین لوح از عبدالمحمد خان حکیمی است. اورنیاژین خانان
بود وعربیاً از همان خانان داد وا ول بود بار ضیاء الهملت والدن امیر عبد للرحمن خان
ازدیکر اطلاع امتیاز داشت و مالیجه شاه و خاندان برمخوض بوده. اما آخر
بتقربی پس شاه ازور نگذید، و اوها ازجمله در اوران خود کشیده است.
امام واسع یکدست واقع شده طور زیرخوان دانیودا از اشمار دیزل می توانیم و
بنابرآن بحکم مشتی نمونه بر ازخورا در بدوغاز وچند بیت اکتفا شد:
کشا یبد جسم بیمبارش چوقانو ن مدر اور
شاف تبغا له بدن دیر لباز حسیر مسئحان
برون زاطلق هرچند است سیراعا لم وحدت
مکن چندبه تجری بهدا یغافل من و ما را
ندامت حسیر بوژارا تتوان شد از غفلت
اذا امروز کن از گردش خود دین فردا
نوباتی مر طلمسم او به پیش ظهرا یا اطن
شود اسم نو بیرون حل کنی گر این معمارا
گر پبان جاکه الکت کسون عربیان تنی دارد
انکرمردی مهد واسع زکفت دامان صدرارا

سته جنی همچونو درعشق کنکر باد داشت
دشت اگر مجنون و کوه بیستون فرحادی داشت
در شکارستان صبر إمکان داره مشکلات
حلقه این دامعیری شد که درکف بهاددیش
بعل حریر طبیع دارنی دارد بال شوق
بیکر طاوا س داغ عشق ما در زاد داشت
پیش مزگان شرین کن کرد از بیج هوش
سنگدل آ بینه کوئی سینه از فولاد داشت
صدیم مضمون نگین بست دروصف رخش
طبع من دردست واسع خامة به گلا داشت

اگر درسیته دل حون شمع یقانلوس می سوزد
ولاین شعله آخر برده ناموس می سوزد
میرس از حرف دل شعله جویا درد
ژتاس شبوق نبضم دست چا لینوس می سوزد
سری در زانوی فکری سرا در حسن اندرجان
بلای پرده عشق بتان معکوس می‌سوزد
به یک لبه و گل جلوه آرا شد چو در گلشکن
بتن هر موزاشکم جوی پرطاه وس می‌سوزد
بدر ازناله آتش فشان سینه ای دا سعی
فنان چندین نواده پرده فانوس می‌سوزد

بر ده دل از کفم و لی شاد ما
که به بین حیله می کند یا دم
رفت و بدر یکن تهم افزاد، به
می شود، خالک تا بدر دعا می

نسخه استخباب درد و همی
چشم بی‌بی‌بی‌بی او فهاد صادم؟
واسط
میرزا مجد نیب دیبرز وصال ولیمحمدشاه ولاشت در (۱۴۴۲) ه ق در کمپل
واحد شدما. دوره ای ابتدا تحصیلات خودرا با مراجعه به پدر و شیراز
در مراسمی کا با آگاهی نمود. دومین دوره تحصیلی به شرکت نموده است. مادرش
آوره بعد آشنایی بخش و دقیقه برمی گشت. مبلغ میرزا ماه نیب خان دیبرز خوشنویس
در کتاب ملکی بهره‌رسانی از جمله مجددان دفتر استاد خود گردرد و تا زمان وفات استاد (۱۲۹۲ ه ق ق) درصد مشیانان
دفتر می‌زد. بدیعات میرزا ماه نیب خان مشا و حضور و راهی نهضت امیر شیرازی
خان برتخبی (د.ب) امتیاز زافتن (و اصل دامادی و مجرد خود مقرر کرده و تمام
امور مبود. با دباؤشده، پردازش میرزا ماه نیب خان از دست شمار مؤت‌ف
کرده و واصل دو بعضاً خود انتصاب نمود. واصل در غرب و حضور او (۱۲۹۲ ه ق)
زمان وفات امیر شیرازی خان برتخخبی افیای وظیفه می‌نمود. بعد
ازوافته اعلای نهضت امیر شیرازی خان حسن (علی) اعلای خوان از
مادره و از ایزدگان ملک نیب خان از اعلای نهضت امیر شیرازی خان
عادل داد و از ایزدگان که به
سولسمت جلمس نمود واصل دو نیا برتخخبی مقرر شد و تا آخرین رمق
حیات خود بدار اعلای نهضت امیر شیرازی خان به حوزه و اعتماد به بیدر
پدر بر داده و شاهرخنگان و مامور بن دی لی از یاد احترام به و بیش سی آمده مسئول
مساء له‌ز مکتب اعلای نهضت امیر شیرازی خان که به اعلای خوان اعلای
واصل بدادرش نوشته و در صفحه (۷۴۰) مجله سیر سراج انتشار ریخ
ثب تاست مشق می‌شود.
هوکتو ب:
درسمت بران مادر که چنین بی‌سایرگان آورده امیر شیرازی با چنین
تر بیت نموده من دوی راستی خداداره سول خدا از دیگر دیوار منصب جلیلی که اواز دوخت داشت
نظر به حسن خدمت و صدا و تشکیک به میرزا علی (حمید) خان پسران نمروhort عنا و
مرسمت دیپ درده می‌نشود و فانین واصل باستان سراج انتشار ریخ که در مجله دوم
درسمت واقع (۱۳۹۵ ه ق) در صفحه (۷۴۰) میدانگارد:
و میدان اپنان میرزا ماه نیب خان دیبرز از تکریم جامائی لبیر گردرد
در هر لحظه جهاد مه‌ماه مدنوکور (شوال) بی‌بی‌بی خوان کرد و نمای حسب الامر
حضرت والا از مقع حمل و نقل بانگه دیپ درجنب جنوب غربی دیوار بانگ آقا موس
بهمان سراچ در لین مذکر کشته.)
موزه معاصر اواست که تاریخ چه می‌تواند خود را به تحقیق نشان دهد. واقع شده است.

در مورد موضوع نیز از اخلاق معمر دواوی است که می‌گوید، ۷ در باغ چهل‌ستون

به‌حضور اعیان حضرت ابی‌روح‌الله خان حاضر بود چون کی بچه‌ها بپائی با وی

اختیار از مرحله‌های خارج شد اعیان حضرت، ملتفت شده فرمود که به‌بیننده که گفتنی

چه شده است از بررسی احوال بی‌معنی که برد را نمی‌دانم بلند شده ازعلیحضرت به

هم‌تavrطیبی نوشته‌بود طبق با نوا وی نواد که در مما لحظه بی‌پژوهی کرد و در احوال

اواست برودی برای من بی‌نیست.

اتفاقاً به‌زیر بست خود را دوباره، بود بعد از چند کلمه نشان‌بین بیت دانوشت: درد مرسن مرادی رزندی‌گی افسوس نیست.

جیف دامانت که ازدست دنخواه‌بیده شدن

واویت مرض مرخصی محوراً اثبات

و اصل در اشاره از حافظ (ز) بیروی میکند و بی‌خارفظ، بیدکری سر فرو نمی.

آرده بناه کنن است:

خانه‌ام یم‌ن‌چند (و امل) کننک ان گنج

کل‌ک حافظ میخواهد نوک افلام هنو ز

اکثر غز لیا به تحقیح حافظ کفته‌بیده ازآن‌نجلة است:

از به‌دیگر، در بستن آم‌سخی سرمست

آن فتنه‌های که نبی‌نیا نیک بدان می‌یاد

به غایه گیسوشِ چون سنبلی نزول خوشه

به منت می‌چشم چون نر کس هیلا می‌است

در بعد به برکم پای‌مان سیه مستنش

که تبیع وستان برفک که قور وکیمان دردست

از‌نقطه ابر و یش کاردیم‌نو بالا

وزاهرن بالاسان، ای آدازه طو بی است

از خیلت‌اوخوشرید بنشست جواو بر خاست

در نخست ارشیشاد پرخاست جواو بنشست

گرچه جهان بین شد بر طلعت اواخندید

ور باده‌فقط که اندلی اولی بیوست

جا نیا بیانی برش هرکه که کمر‌بکشید

دل‌ها بفغانی بکشاد هرکه که میان بربست
ولی محمد «ولی» ولد ملاعلی محمد کا بھی - در (۱۱۶۸) ق در بینه ک کا بھی تولید شد و در مصرف سن پردازش و فنون نمود دو برادر برگشت که در سفر حجا ز عقرم حج که د رفته اند یکی در مد بینه منوه و دیگری در هند و فنون اند.

ولی چندی پرداز و می‌لادی مشغول بود و در عهد شباب از پیش هم منصرف شده سیر و سیاست اختیار نمود و سمت مشرفی افغانستان را تناها گردش کرده داخل هند شد - لاهور و نواحی پنجاب دا زیر قدم آورده به مقام صحت خیلی را دریافت. بعد از مراجعت در وطن به شهر کا بدل دنیا باغ علمیردان منزل گرفت و وسیله معاش خوش طوافی را ساخت با صطح کا یک شخصی دا که میوه نیز به خونک و یا جنوب خویدنی دا جهت فروش در بازار دار و محل های ازدحام مردم در سیده بالاپلی سیر پرگردان طواف می‌گویدند و تا بو ده از بین ممر تهیه اعیانه می‌گوید است)

ولی از بین که پید شر بی‌سروگرد سالی فوت شد و در ده سکو نت داشته و برادران برگشت که بعد از پدر وفات یافته اند در اثر بی سر بر سری کشور به سواد مانده است.

لذا اشمارش باست خودش جمع نشده و بعضی از دوستانش برخی آثار اودا فراهم نموده اند مگرآهیهم تقریباً منحصر به فرد می‌باشد - عوام و خواص اولی کا بل بناگل می‌مجب وإخلاصي داشتند تا هنوز کاوز وفاتش (۶۲) سال می‌گذرد او را با خلاص بیاد می‌کند و همچنان اشمارش بر زبان هاست.

در (۱۴۸۸) ق هبیدئی از ظهر روز سی‌شنبه سلخ محرم المحرر ۲ بزازی در بخشی گرفتند که در جهت استحکام که دان‌زفر و نشستن با یکدیگر بی‌چوب احیان هم نمود بی‌فنیا دکان با مزرعی و لی فروخت و دریان حادثه باخ‌لی شکست و بumer (۱۲۰) جهان‌زاده ع گفت و درست غربی قلمه هنوشند خان «حشت خان» که در جنوب شرقی کا یک میل واقع است بخش سی‌درمه‌شده اشماره و لی با آنکه بی‌سروگرد بود سلسی و داداتی مرازای شاعرانه است - این بی‌نافعی ای سی‌سال است از بی‌داده را و نخواهد ترشود ازدروشت بامام مینم دماغ شکستنی با یکدیگر جنگ پادامی و بی‌نیبی نیز باومینو بیست:

شیر افته که مر غوله زد از نازی برود
شاهد بیسوادی او این یبت است که به‌دنیه شده:

نیست دستی تا نویسم با فلیم شرح غشی
یزبان تقر براکوا ل زبانی مشکل است

야

من یافتر نام ای صاحب‌اسا
ب لباسم ت لباس سومن لباسم

وفیسا

میرزا محمد ابراهیم وفا (از زمیندا را ایلی قند هار است، بقول سفینه هندي
از مشیان‌دا بارشان سدوزایی است، تاهزاراو دوصد وبیست حیان دا شنه
اذ احوال و آثار او جواین قدر معلوم نشد، از وست:
این ملائت بس زیغدارا که در میز ان عشق
تقدیس درسیک سنجیدو با کوهر کشید
چن نهادی حاصلی در لفت خوبان نبود
ازمیان بیونفان بون وفا برخاستم

ولی رام

و لی از هنود قند هار - کلامش مو حدّانه است دبوان معتصری دارد غزلی

ازوست که درمو ضوع صلح وضا گفت:

برو زکوخت اسلام وصلح بردرسحل
تعصبات مذاهب تما ۲ بیستیبست
براء جنگی منه باکه در و حل ما ی
غبار کرد نوان بر فلک زه‌پصرحل
نه یمی که فر نگی و با مسلمانی
برطریق که باشی و باش عسرپصرحل

ورد بمنز ل تحقیق چون " و لی " آ نگو

ده همان اون اون بست رهبر صلح

رباعی:

کو معلم اسرار فيها نی جز د
در ملکو جودای و لی کیست بگو

کو مشهر شان بی نشانی جز د
رهبر بیکسان بی مکسانی جنزو دل
هایرون

هایرون خان و لدحاچی جمال خان و لدحاچی يوسف بیض محمد (نیکیه خا ندین محمد زایی کشاورز افغانی بهمین شخص نسبت دارند) میباشد این عضویت به ومصمان قبل در ناده‌خی دوره هیر هنرمند زدکی میکردند و بدربار احمدشاه با واولادش مقام و منزل رفت ربع دواستند.

لدحاچی جمال در ۱۳۹۸ ق ه تتو لد باخته بود و در ۱۲۴۴ ق ه بین ۸۶ سالگی از جهان رفت. چهار فرزند داشت: سردار حسین‌خان و سردار داده-باپندی محمد خان (ملقب به فرضا خان) که از یک‌مادر بودند و بدربار سلطنتی مقام و رتبه ارژنگی داشتند و در تبلیغ صاحب رسوم و سردار شناخته می‌شدند.

دو بدریگر شاهزاده هایرون خان بشاعری و بهادرخان مشهور بحاجی در یک بز هد و تقوی دوره‌هایی می‌بودند. و بقول مهدی‌نام مورخ: «هایرون خان ازطرف برادرش سردار باپندی خان درگذشت حکمران بود.»

زمان ولادت و وفات هایرون خان تخبر نشده است. چون سردار باپندی خان در ۱۳۱۴ ق ه در قندهار ازطرف شاه زمان کشته شده و زمان افتادا رش در حدود ۱۳۰۰ ق ه و او اخیراً بر مزار بود معلوم می‌شود که حکمرانی هایرون خان درگذشت و در همین سال هشت و شیب در بن‌دربی بنگاه ساله بوده باشد و نیپ تپینه که به رش ۸۶ سال عمر دیده و در ۱۲۴۴ ق ه وفات نموده اکر هایرون خان در ۱۱۵۰ ق ه تولید یافته باشدود و در ۱۲۱۰ ق ه اورر ۵۰ ساله می‌توان کفت.

اما اینکه اوتیری خوذر در جهل‌سالکی از ازدجو و زرگار که خوذر داده‌روز کدی گفته بی‌پرپرداز روز جو روز کار و پنجره صلیگی کس بی‌پریست میتوان وحدت شد به تنمیزی عمل بعد ازیاده‌ات بود. داده‌روز که در خاندان ازطرف شاهزاده واقع شده و زمانی بوده که هایرون که بی‌پریست نمی‌تواند چالیس کی و کشمردی می‌باشد. اما وقتی میراده که می‌گفت است:

بلعیده همچون منسی در سیباد وابن شکاک معلوم است که پس از شهادت برادر اوست که اودرا کا بی‌می‌بوده است. بنیان باپندی او در حدود ۱۲۱۴ ق ه یا ۱۲۱۵ ق ه جهل ساله بی‌نتیم. هایرون در هر نام مدی‌کسیر بی‌سر برده است که میگوید:

دل دیو دندرز که‌هدادون نازین دلبران ان شهر هرات.
و برایت اهل الله مشرف شده و از روحا نیت شان فیض بر دها است و از هریکی در
اعشام یادآورین نموده مخصوصاً
توره بطلب خود جو زمان هادرون که دستگیر همه خلق پیراندا رست
بنظر می آید که هادرون سفر و سیاحت هند هم نموده است.
یکی هنگی پسر دل برده از من جفا چو بی سه چشمی بر از فن
زهروسته آن مه راه رفتن معلوم میشود که دسر مسافرت هند بیشتر باد وطن می کرد و شاید دوستان
هم بر دش به تسیل چیزی می کفتند و او در جواب می گفت:
از را فراق هم‌داستان ن وطن
دل نمی‌گیرد قدرم در بهن
گر کردن هادرون کهی یادگر شش
کهی کهی ایدوستان حبا لوط

هادرون شود زدیده م رودخانه‌روان
گاهی که باد وصل بیان و طن کنی
دیوان خطی یا رون را راد دین نز دیکی ها محصل (نی بهند ه بی) در
پاکستان تحت مطالعه دماشت و در نتیجه شخصیت هادرون دا تو سطح سر وش
کرایه در جهان علم و ادب معرفی کرده است و یک صفحه آن کراور شده:
» دیوان : در ۴۰۰ صفحه فی صفحه ۱۲ ۱ک این دارد کاغذ خو قندی خت
نستعمالی دادار ۱۵ غزل مردف و دوا د خر یک فر جه بند و یک تختیع غزل
شاوی سیوراد و ۲۳ دبایی تا حرف (ص) عدد ابیات تاماً دیوان ۴۰۰ خر
چند ورق افتادن تاریخ نوشتان و نویستند آن معلوم نمی یابد.

این‌که هادرون از نسل افغان بود در شادخوی موضوع دا بشرکردمی آدرد
یه فشین چو یا بدل نصویر گر چه‌ها رون زن نسل افغان
ام بسته‌های زلف زندیان هستم از نسل خاص افغان
کرتو پر از نسل هادرون نسل کهی بیا بیا

غزل:
چو از د در خیال خود شب آن لب های میگو رو
ی ایت یا باده نوشتم تا سه ره ساغر خو نرا
شو د خوش رشد تا از شیم دا بر سهی بینها ن
می دیو کی راز به‌ه قره یکرده شهاک نرا
د روی ای سرو قم مک بر بیوه بوستا ن روی
یاد تی بیان و زا شو خی سر و موزون
شیبی گر بکردر ردل خیال ل برک خوا رت
چراغان از شرات دمازمن شهادت گر دو رو

150
بسروژ عید فر بسنا میکنیم فر بسنا نیک اگفتی
سرت گردد مده از دست خویش یا یونروس می‌توان یاز
احوال رقیبان یک به یک از ناز زر سیدی ی
نمنی بر سی چر یای سنگدل احوال هارون و

دیدم سجزی زطرف بستان ی
شهر بین سختی کرفته از ناز
گفتته زسر نیا زمین شن
صد شکر که از لب عیان نشد
ا فکند کل از لب و بین گفت
حارون شده لطیفه کو بیان

گویا که مقیم لب کو نرشه هنست
برلد اشتر بکن از گوش یا برو
سرمست مرا ساز از آنان نرگس جادو
بسمل شوداز ناوه که موهان تو آهو
بنهاده سرخوشی برآمینه دانوش
سرواری به توزند نمره کو کو
آ گر زسر زلف تو چون باد صبا بو
از مقایسه محصل که در سروش کراچی بشماده (۱۵ و ۱۷ و ۱۶) در چند ود لو

۱۳۷۳ ش ه نشر شده است نقل گر دیده
محمد یحییی، "یحیی" ابن میرزا محمد علی، بن میرزا محمد مهدی، بیزان، در سال ۱۲۷۷ ق در قلم‌های محمد خان کابل متوسل به درمداری خانگی تحصیل کرد. او به شروع‌کار شابانی داشت، بستری بیشتر لغت اشعار و دوا وی میپرداخت. در سال ۱۲۷۵ ق ه، پیشانی آن را مقرر شد و بعد به عضویت محکم‌کردنی دیماست فیصله در منازعات بین تجار وی بالاخره مستمعی شدند. به‌طور کلی، که کار دفترداران عمر دوادوم دار بود، به‌ویژه لیستی بسیار کوچک میپرداخت و غزل کمتر میسری از اماکن مشنوی و قدسی، سراپی دل چسبی خاص داشت. اشعار خیلی دو و سه صد و عیان هم است. یحیی نیز‌مانند سایر برخی از اشعر جهان وجود نتوانسته است خوداری کند. گاهی خودرا کمی وزما نی طولی شکر فانشان می‌خوانند:

"داور اطراف‌سنگان، دامن امروز کلمه، از هرین قصیده جای بگیر می‌کرد.

طلسمی نقطه یعیی که بدمح توکر
از ابتدای هزینه وجمع آوری اشعار خود مسیع کرده، وهمواره آن را با خود میدادند. می‌ماند سفاهان هنگا میکه به مزار شرف برای تجارت رفته، پس دیوان اشعار با مکتب در سامان او یکی جا، به سرقت رسید، چنانچه در بیتی از بک قصیده باز

وی اثر درآورد نمی‌کند، با نبض اشعار اجرا و پرتره‌نامه‌ها، در دمی‌گردود، در دیدنی، نیک‌رود.

۱۳۱۵ میلادی بین ۱۱ شعبان، المظالم است.

این دو و نیز اشیاء با بعضی اشعار اجرا و پرتره‌نامه‌ها، در دمی‌گردود.
تشبيه یک قصیده

در غر بُنْم پیوص دل و چشم اشکبار
جو نافع خون گره شود اند چگرمرا
دبیش که ادا شهم جو سنده دزهرا و
اِرِبِسکه گراش چگرم شعله بر فروخت
زین سان چا ابیده یا از قطعه یا گفت
شب ناسج زده ودل داشته رووان
اژوش گردشته بود دوتم دم وم همچنان
دبیم بوقت صبح که آن بارد سنجگل
در دم زلف گردیده دلی علی امیر
از لعل نوشته بکما مم فشاند قنده
بکشود لب بضغه و پر سید حال چیست
چون مور شدضحیف تنم و بین عجب چا باز
بنگر که از فراق نوجسم شده چو کاه
از قهر گفت برخط هجران قلم پیران
زین ذو ق جون قلم شد؟ اعضاهم زبان

مشنوی

می صا في از بهر مستان بیسرب
بابا ساقیا شد نسیم بیسرب
چین سیر شد جون خط لبراو
پیشینی یه گلشین کن دمی
بیتکر کسی استاده ساغر بیکف
برآرد زدل غنچه هردم خروش
بگلشت زن یزدل بلبل هردم نو ا
مرامرغ در زان نواشده دست
شرود در یون بیخ هشتمی زن
روم در خراه بات و مستی کنیم

( بهخی ) در روز ۲۲ اسفند ۱۳۰۴ هش مطا بق ۲۴ محرم الاحرام ۱۳۴۳ ق ه
دعاي اجل را لبی گفتته بعمر ۶۷ سالگی ازدواج نمی به اربقا رابط کرد.

شکرشنک افتاده و زهروسف لب قدش
ولوي

محمد أمين «ولوي» فرزند قلیچی علي بیک پسر ابادال خان علي چوبان با لقلع
در شرق شهر مزار شریف متصل شهر منطقه ایست در بند علي چوبان که دران منطقه قبیر ابادال خان علي چوبان مسجدی که خوبان کر دموجود است و در صفح مسجد قبیر خواجه قطار (نامی) بیگی) ابی ابادال خان از نزاد تراک می‌توان تست که سلسله اش به اوز بیک خان میر سد در عصر خود به مجبط بخش میر میر اران بو ده و مهر کر حکوک مشت خلّم . و اولی نیبهره وست اوصل نام ابادال خان عادل بیگی بو ده و اولی بعد ازبدر بابا رن خلّم و سید امام رن خلّم را پدرش از بدر بارن
کرخت و به بسیر با خن کذشت از این سه نفر تا هنوز در خلّم و فیر و زن شهر
و مزار شریف آنادی ازبقل مدرسه مسجد – بازارد حمام - تالاب و آبدرد حرامیان
دیده می‌شود . مد رهی که شخص و الی بنا کرد تاریخ آنرا بیگی از شعرای
عصر مگینه و در کناب مسجد ثبت شده قطعه

میر محمد امین و الی وا لا تباد نخسو ولا نزاد کرد بناز کرم
بنچه‌اد اشرف صرف بکارش نمود
یافته دو تاریخ رافقر نقم خزن

۱۵۵ ق

وغلادبا ازهمان شاعر که عبارت از قاسم خواجه نقیش خامی باشد . در تاریخ
خلاصه که سال بعد اسم‌برش بسم غرب مدرسه بپا بان ر سیده نک بلبیت جدایخانه
در ذلی قطعه فوق ثبت شده

تا ریخ خان تقا هبکو خانه خدا

۱۵۲۱ ق

چرا در سحر تخلص خود وا لي قری داده معر و و مشهور بدين وص شده
چون اعیضه تیمور شاه درانی چندی درز مان میر قلیچی علی بیک در خلّم
چندی ما ند و نظم و نقی آن سما ن را مرم تن سا خت میر موصوف وامقر و
داشه با شد

والمی: بعد از از بیده می‌خیما ن در خلّم حکمر ما می‌داشت . عادت با تاب خر
مزار شریف رفت وهم درانجا زد بیک ود فن شد . اکنون در منطقه علی چوبان
در محله می‌که قبیر اوست آن محله بنام قبیر والی معرف فست.
و از دور جامعین خود دیوانه دیوانه وی که دست زده دیوانه دیوانه است. دیوانه مذکور در تکه بگانه تثبیت خان به چاپ در شکل می‌رود. ولی آنقدر که به خصوصیاتی چهل از این دست آمده، هرچه گاه‌زاده شجاع در ۱۷ ربيع الاول ۱۲۵۳ ف هانوی شده، محتوای بر غزات، در عیان قطعات و مثنویات در (۱۰۴۲) صفحه و هر صفحه ۱۲ سطر مضا می‌فای و عبان نسبتاً ساده و روان و صوفیانه، و علی بیحتی در اشما (امین) که اسم ایست می‌آرد. اینجاрап آورا در (مآری بلخ) در حروف الف آوردید: قطعه یک: قطعه چنین بوده و که چرا که به آن ازعجما و خطا که نان نکردن ده بگویده اش تقصیر امین که فهمه فلام مجمع هر بی‌سینت. که شاید آن‌شرف اخلاق وی بندق قطعه (۱)

(۱) سوا نه ولی بعداً بیش‌بینه از عطر مو لوان خشته‌های سپر دهند که از جای خود (از حروف تنه‌ی) دور نر افتاده.
تعلیقات

در این تعلیق از یاد داشته های دوست فاضل استاد فکری سلیجوکی و دوست فاضل طالب قندهاری و آثار هرات مولفه است د خلیلی و از یاد داشته های خود بر این اثر گزارنده مولینا خسته افز ودهد. «ما هر چیه»
پیام د هرودی

خوا جه هیدا لحمید متخصل به بیغود فرزنگ خواجه هیدا لحمید ازاهل بیغود

هرات ازهما صرین تسلیم هرودی است.

در عصر شاه کامران سدو زائی و ویزیباد محمدخان و پسر سعید محمدخان میریسته، برهموز مفتی فیض با دامن خا بخاری (خان علوم) دوستی و محمبیت داشته و دانست سیف آلملک دامن نوی در بیکار به حضور بیا ضهای دستنوس که خالبای بخش او به استاد فکری سلجوقی جمع نمو ده است واکنون حاضر است.

در قربه بیغودی هرات ازدواج فت و بمراح سلطان زبد شر قدر ماند، بلان جوار بیغودی مدققون است و این است نمونه کلا؟ او طبیب درد من چنین خواهد شد؟ نخواهه شد

بلقش بنجه من شانه خو اهد شد؟ نخواهه شد

بده.U زلف مشکینش یکی خا ل سیه د یید؟

نصمیب چیدن این دانه خواههد شد؟ نخواهه شد

نکشم آ شنا یش سا لبا د خا ک کوی او رقبش همچون من بیگانه خو اهد شد؟ نخواهه شد

دل از سخت یارخون است ازجور ر قبیع، آ یا

خلاص زین سکه دیوانه خواهدشاد؟ نخواهه شد

نیزدی هبیزن زمرگ که اما در دین فکرم که بعد ازمن کل من کو زمیخانه خو اهد شد؟ نخواهه شد

نموره یوبه (بیغود)، ازمنی مینا هشیاری، زبیمان برسر بیم اه خواههد؟ نخواهه شد

آ تشلاه شکایت که من میدا نم ازشب هجری میرس دین مجنون که مرا بسکه خوناب چکمکر و دازدیدم د من دلشده از حسرت نوش لب ا و نوکاوا را که هبه خوای آب چکمکر وارد؟
نقد جان برکف و آن نرا بدوغیلی ندهم زانکه از بهره نشاد بست که من میدانم
رخ بر افروخته سر هست و خراوان آید
به‌خود، آن شمع مزات بست که من میدانم
ر بابعی
گل، روزی بتی عشوه فروشی بوده است
نرکس، چشم بیا له نوشی بوده است
با یی و سری و چشم و گوشی بوده است
خاکی که در بین چمن برآن نمی‌گذری
تسلیم هر یک
ملا ابو بكر منتقل سی به تسلیم فرزند ملامولا داد حوض کر بایسی بوده. شاعری
مقدار در قصاید بوده غز ل از وی کمتر دیده شده اماقایای اوهم بهلوی آثار
امام موسی میر و دیا
تسلیم از معاصر بن شاه ماجمو د وشاه کامران سنو زایی است باعبدالله شهاب
ترشیری هم عصر بوده و با هم شوخیها می‌نمودند.
و قتی در مجلس شهاب کا مرا گرام شهاب سر فرا کوش تسلیم برده آهسته
زمزمه کرد نگه حرف فیان شیدندد.
آنجنان بر زیر ... بلندت سازم ... که بکوشت ترسد زمزمه اوج فیلک
تسلیم بده ول ام و فلا در نکه سر بچه آ و رد و بهما ن وضع گفت
این محا ل است مکر خلق چهار ن جمع شوند.
... گوی بی رب ... تو کسانی بهر کمک
وصدای خندیده حرف فزان در خانه پیچید و شهاب خجل و خموش نشست و بعد ازان گفت.
پی جو که دارد دیوان وم بیم بو د در حضرت تسلیم تسلیم
تسلیم نیز از دوستان و محجبان مرحوم خانم ملا یعنی مشتاقی ملا فیض الله
باد مرگانی بود و در یاد ای پی عالی گفت و پس از شهادتش مرتبه پر گرفت:
ادا کرده در سال ۱۲۷۶ در حوض کر بایس وفات و در آ زادان نزدیک مزار.
حضرت ابوا لو لبدآ حمد مجدید مدولن است.
بمدح وزیر پارلیمان محمد خان وپیژندت عید ر رمضان
شبانه گذین کاش چه حیرت مانند
می گذارم شکر من گردد و ن
 ath از میان ن شفق بتوان افنن
 زبان نو خوروت افر وخت شمعی
 نویگفت که صراف گردند شب عید
 بکاز یادرست خور اوماه نور
 و یاد شفق بهم بید ای هیجاست
 سر سرفرازان عالم که آبد
 خدای زمان و امیر زما یه
 سکندن ب مثا لي و خضر ا عیسی لی
 نه ایام ر افیض او میر و خاک
 چه حا کم فر ایبد 6 همر من
 زنبث فیروزه دمکل خاقان
 ایا سرفرازی که نادر بصد فرن
 به تبدیل هر که آدون 2 منا باع
 سما د فیروزه که درمد خورچی گویم
 جلال ندا آسمان کرده تنظیم
 بسا شهر باید که کا اینگیز نیست
 بسا میر لشکر که از خنجر تو
 بسا شهر بکور کرآ و از خوتو
 قضا را بدمیرکت تو انصا لی
 بجنب کفتن ابیرد با ر مدل خل

(1) فغر بمعنی جوی است
زعداد ل تو منسوخ آثار کسری
عاقب از نهپیخت به تأدیب و تعلیم
بلنگی از خلاف روزه که و هامون
الناهیه روزه ساله  آید

تراعید فرنخنده با دا هما رک
باولاد عظام و سردار و سرود

مرحوم مفتي فیض الله الاعتراف بیشتران بیفروز دفته بود در گذشته ازتهاران
در مشهد تا جوانم در یوران اوراد عوو خواسته زر و در شیر بیعت
جنازه از زمانه دو بیست و هزار ده در گزار که اندرون حیا ط مزار حضرت
ییمکه بلو حیم ییمکه

بیهرات دفن نمودنده. تسلیم بیهک آن عالم دوم و مریبه دارد.

هک کیک، دوزه، روزه ساله  آید

مزراد مکوک است و پیکر نزدیکی است که چین فرد آیان نقل می‌شود:

این جهان چون نور خاکی خانم بالاده
سیل خورید بصد جلوه ز مضر ق تابد
ماده بعد اردوگاه شکرک بکمال ادا یاد
میکشند غنجه دخگی به لاطافه سر ایلیک
لا چه خرم و نازه است بخون غرقوه زاک
سویگوار است نفتشه که بیج نر کس

این همه شوین و غوم دا که بعا لم پیشین

اعلم و صدر نحو عامی فیش الله

که دل بود باسر ارحقیت آگاه

خرد آموزی با حجت و برهاش کر
هم به تقدیم نشستن زبر کان مش کر
الثنای خوش و آن طبع سخت‌سنا نش کر
و آن مجید که همی کرد ب با خواش کر

آن و گزر بی‌خیه فانارد فت چه باک
دوی او باملکون است سوی عالم بالک

اژت هو مجی اسلام در دریغ است در نیغ
ای تو اندرده دین کشته شهیده اکبر
زهرجا نسوزکه دشن بکش دکفر دا
ای نیکو نامی تو رفته باقص جهان

علم و فضل تو و این غمکه ه آهتا رت بس
جاودان لطف خدا در دوجهان پادیت بس
جایش از دارفنه جنت جاوا بیان باد
برسر تریت او شمع شهبزه ان با د
به نر ستاری او درچمن رضوان باد
سر خرداد وزبان فانجنا خوآن ناجان باد

بد عا ختم سخن کشت که گو یزد آ مین
از ملا یک صفحه حا نی تارو حا مین
تسلیم دا بدری بواده اباد این سام متنخلص به عاشق ان دیر قضا یه
و فیز لیا تی چند استاد فکری بدست آورده است که متأ سفانه اکنون در دسترس
نیست و در هر یک است.
马拉穆罕默د حسین سلجوق قی مشهو ر بخليفتة
مرحوم خليفه فرزند خليفه عبدالله احد سلجوق قی است که خلافت احمرتت
چگی صاحب بازداری داشت و در طریقه تشکنی خليفه و جای نشین ایشان بود.
ملامحمد حسین علوم معمول و مفهوم داشت و در آن میان خبره بود.
در دست خواندن مشغول شد مرحم خليفه دنی خط نستعلیق از شا کردن مرحمه میرزا عبدالله رحمه
هره بوده او خط این کیه نوشت که گفت اما بیماری بیان مستغرق بود
در زمره لیان گاهی آن و چگی حسین نخلس میقر مودن یا دربیا دار خط مشهور
ایشان بهمان خط زیره نستعلیق بخیمه خود انجام داده استفاده فکر بست که متأسفانه
در حال حاضر نیست.
این قطعه تا درخ دا که بسمت شهدا دم مرحم خليفه علیه الحمد (1) خلاف
مرحم به مرگ الله باد مرحومی سروده و خط خوش ایشان بر حمزه مکتب با
وهم در آن بیاش بخش خوش ایشان مرقوم است طور نموده طبع ایشان در بینجا
نقل می‌شود:
ای دیلتان به بچهان گز سر جان در کد ریم
کر سرا یا چهان تپت برون جا ان جهان
د شراء بناج ن آ ل عبیا نجم هدیدی
همچنین اصحاب عبا دست بیغونی شست ز جان
آنگه در مکله سخنا داشت بطمع و دل و دست
جود من و کرم حاتم و بدل نعمان
صد رعاله‌ها اسمی اسلام علیه
مفتی دین خلف اشرف خانم خان
در شب جمعه و روزه و اعزاشورا
شد شهید ستم از فتنه ایبدا یزمان
تاره و جسد صورت با زبر و این نفی
چون قفس داد یاد به خوه تن از نوک سنا

(1) مرحم مفتی علیه الحمد د استبداد محمد ایوب خان بجرم ی بنیه جوا
فرمان امیر عبدالله رحمه خان اسی و ی رسیده د را بیستی امیر عبدالله رحمه خان
متهم نموده در میدان پای حیات بضرب سر نیزه به شهادت د رسانید و فردای آن
روز از هرات فرار نموده با یاران دفت.
الله ابنا ناب شاهد و دشنه بدل
تن جو كل جاج و بخون غرة شده دیده نهان
کر ز خون دیجت برون نقش انا آلبق منصور
بود ذکر انا عبد االحک از ابن ور د بان
حضر اندبی بنا دیغ شهادت فی مود
کر جشن با شهد ایرفت با علی جنا
مرحوم خلیفه محمد حسین سال ۱۳۳۳ قمری از دنیا رفت و در جوار باقیه
مزار حضرت جامی در مقبره سلجوقیه مدولفون است
سیدا کرو خی

میر محمد سید متخلص به سید. از دودمان خو اجکان چشته واز اها لی کروخ
بوده وی مرید و خليفه حضرت صوفی اسلام کرو خی است.
سیدا شاعر شیرین بیا نیست د بیو ان علی داد و متنو یا تی روان ما تند
کمختنا ما وعشق تنا ممه.

صدارت‌الدین عینی سیدا ونفی نوشت‌ه. از متنوی عشق‌م‌ه او یاد است که
بد ستوفر صوفی اسلام پیرو خود به خواجای آن‌ه و چندی‌ه هم د رنف بوده، ممکن است
آن سبب به نفی معرفه شده باشد.

برخی عفده دادن که سید هروی و شیدا نفی دونفر بودند و دیوان سیدای
هر وی دا که (دار)تندان جمع نموده‌اند بعضی آنان سبای نفی دن داخل دیوان
سیدای هروی شده

به حال سیدا شاعر شیرین بیان کروخ است و یا کروخ است و یا مهرا و دیوان، سخت
مشهور و معرف است مخصوصاً نرذ (دار)تندان سلسله صوفی اسلام می‌س
سیدانیز سال ۱۲۴۸ همراء صوفی اسلام کرو خی (بدر حاذق هروی) دردشت
شکبان در دنیا مروف جهاده ده ماه به‌شت د رنف و تا رنف فوت او نیز
(خیو و آم) ماده تاریخ شاهد صوفی اسلام است. ادا دتندان جنیه خون
آلو و اورده در می‌دارند اردیقة دو زان هرات دفن نمودند و اکنون
خاکش مشهور وزیا ره کاه یست.

سیداد جنده‌ای از شهادت خویش بی‌پیشگویی نموده.
سید ز مداد گا در سلطان ن شهید اد
در دوم بهم بیش مرغ نفر
اپ زیبگه لطف و مرحمت بی‌پیش داشت
سیدا آب‌حیات است کف نا تل ما
دیوان سیدا (دار)تندان تصحیح و مقا بل به نموده است و امید است وفیه ببطیع
برس، و ایست فنوه نثر و که از نفیه قلمی انتخاب شده.

همچنین همچنین، ساقی مداد گا کن
مجری به‌کامی دیری، غنیه‌ دلم و یک
بیار مری هم‌سای دل، پیش‌منا کن
نامه‌ای بیان بنشین، سیر‌موج درب‌ا کن
ای سهیف وقت‌اصب، جلوه د کلیسا کن
با بکش بی‌پیش د، بامردلا سا کن
لشکر عمت ایشان، در جهان نمی‌گنجید  
سیدان که می‌نالی، وقت وفاتن است امیده.  
لحظه نظر بکشا، به رشک تناشا کن 
مگمومانم گز شکار دو دلگشا ی او  
سازم هزار جان گردما فدا او  
اُتِلِب، فرو تو با بخت یاب او  
جاپی کهه هست لیلی بید ل گدای او  
کسی می‌شوند با بر قد رسای او  
با چرب زکفتمن چه بو دم عای او  
سید چویار مر سرت تحقیق بیاد  
جانی به لبه ته باشید بسرای او  
شدم تسا با یسیع زلف یاد آهسته آهسته  
گر فتحم دام و صل نگار 3 آهسته آهسته  
چو دیدم سر کشیده نهای ابرویش بدل کفتیم  
که گردید این جفا خود ذالفقار آهسته آهسته  
لپ اعلیش چو بوسیدم زروی ناز با مین کفت  
که ای ناقابل ناکرده کار آهسته آهسته  
مبادا از نزراک آب گردد برزیمین د یزد  
کف با چرا ببیرگ کمال کنناد آهسته آهسته  
بجشن خوشیشان بسیار مغفروری از این ترسم  
که ناکه خط بسر یاد از کنار آهسته آهسته  
امیدم این بودسید که چنان در مقدمش بازم  
با مید ی رسد امید و در آهسته آهسته
امحمد (۱) قند هاری
میرزا احمدعلی قند هاری خوشنویس بسال ۱۹۲۹ تولد یافت و ۱۲۸۰ فوریه است. احمد با افزایش طریقی افغان درست جای قصیده سرو ده است، او یکی از رجال محاسبه وادب بوده که در حدود ۱۳۲۵ هق در شهر قندهدار به دادستان قند هاری عده مستوفیت داشته در سال ۱۳۳۶ میرزا عطاء محمد شکار بود. او از ستاره‌ها ملامه می‌باشد که نماینده بی‌بی میر دار وزیر سهای خان بیایی میر زا احمد خان مقرز شده و بر میر زا عطا محمد از اخلاق خمیسه میر زا احمد بیایی در زل بی‌بار کرد دست.

عا لیچاه شاه فردی دیوان مروت و انسانیت و مطلوع قصیده می‌ست و عنا بین بستن‌دهد اخلاق کرم لال شفا ق قلیله بنا میر زا احمد خان "ز بر کو تل بابا و لی صاحب در قند هارد بنام اوست" نمونه گز لیبان او

هر که دارا از کمک معرفت آ راست دست وز جهان یا آنکه عقابی داد و در ناخواست

از تصلا ریف خزان و در سفرا لیب زمان

هر که چون سرو دوان آزاد و باب جاست

بی‌گذر، من همچون سلالما نست فردآ سر فر از

آنکه چون مور ضعیف امر وزیر باست پست

سر کران بر خیر داد از خواب عنم فر اکس

جز اشیا داد دوا بره بیک ابما ست مست

از گرنا نگا نیا سپه شویه جا ن با خستن

دل بغوان آ نگک طبص عالی و زببا ست مست

غیر خال مهری کان درعا رضی مساو تو نیست

در سرا بای یا جو دن آ نچه خو بیها ست هست

گر نمازی چا ره ددر و امر و زای طبیب

امحمد دل خسته دادر دامن من فر داست دست

(۱) قرار معلوم مگی خودش احمدزاده، در قندهدار بوده‌اند یکی احمد صو فی ود بی‌گر

اعنی‌شتروت احمدزاده وصو مهیم احمد.
درود احمد بن‌القالی طالب قندهاری جمع وندوین نمو ده است امید است روزی چاب‌شود.

(1)
د ار

ساقی محفل بد ار یاده کلگون نناد
دید ازخون چگر صدیام مالیا مال باشت
شاعر شیرو ابیا ن شیخ دا ادر زنگی صبا چند میلی فو شیخ هرات
بخواب ای درفته است و زخمه انتکرو نویسان فراوش شده است وام ایشام دکش
و غزل لیثات عاشقا نه اود صفه با گنگی نکش شکر ف دارد و ددر آسمان ناب در در
کشور ما بگردادرستاره تا بان میدر خشد.

د ار دا از زنگی انشاده بید است که نزره عرفانی داشت و ازآ نست که انزها
وگوشه کری دا برخود برگردیده سبب تارد یخ نویسان ازخو غای داش خبری نداشت
و ازد دورو دوز وی بهده هنری و دنگ ذهن خود دا در داقا لم غز لهای ذهن
دیخته ویا بی یعیزن آمیر آن در طبله عطرا حس مانده و بادست باصدیز
آکرز بیگرایرود) نرسته است در ایشام خو د صبا ای اصفهانی، شوکت بیخا دی
وحا فظور بیپروی والاثب یا لمکیند واما بیشتر بهصد علا قتند است.

دا دا داجع دارا مکه خود میگو بی
تا مرا دا دا بود زنگی صبا آر ماگاه

شهرت شعر مشهور به‌واده بود مرغ بی بر است
غزل لیثات دا از عرفان‌وادب و اخلاق دا دارا میسا شد خویست ملا ی کشور
خدود را دا ایشام او مطاء ماعه بیگرفت و آنجا که غزل شوکت بیخا دامی دا استقبال کر ده
ویک مصربه آنرا تضمین کرده است.

دا دارا جواب آن غزل شو که ییکننک کهت
با‌ششتری عمل چه کنند کس بهشت دا
دارا دار ایشام مر زیبایی اصفهانی مهنی مک بو د و غزل صائب دا که بر دیف
میناست» استقبال و جواب داده است
کند چون دختر در جلوه در بیرا هن مینا
که كوره مییواد کورد دست ازگردن مینا
اگر ساکی به‌مسجد باده کلگون بردتر سم
که زا هد نقد ایما نرا کنند در دام مینا
خمار آن لود می‌میرد، در بین میخاچه ایسا قی مکن خون را مشحوب و در گردان مینا
شب غماها شا یاد کر برای ساقی سامبلی
فر و گن‌ر ظنا پسی ز بید روش مینا
ودر غزل دیگر بی مصرف صائبه ای تضمین می‌کند.
این جواب آن غزل داده که صائبه که فکته است
ترز با نی معدن ز نگا و مسیا ز در مر
و غزل حاوا فرآ ی هم استقبارا می‌کند
هر که چون شیمه نگلهش بگذارند دیده بیاد داشت

آ یبر ی بیشه کل راهی بهر کلردار داشت
این غزل دا دا چوی اول خوا جه ترکی کفته است
پهلایی بروک گمی خوشر نک در متنقر داشت.
وهين طور سخنانه عرفانی جنرده جنرده در اسانه و یافتن می‌شود آ نری عرفه
عقیده دا رادره که از آن تعلق به ایست و این همه کرناست مات من و حدنث نیش شود.
و خدا (چ) در همه ایمان و صورت تجلی کر داد
که کشتن‌ه ویرا نیلی نمی‌دهه
بید است درنک آ ییسه چرند بین مسالها
آ ییسه بفع نماس از مسکنن نیش تماهم
بهتر آیا رای باز کن تنظیر نوش دا
و دا دا یه چون صنعت مدت عا مثل دا در اطر اشما رود مراد و سو عا ت می‌کنند.
ومعما مثل در سبک و شیوه اد هند ماقم خاصی داد.

ی صفا باشید گزی ی کر عشق پر خون آب نیست
کر مر گلرک با نه ی بر و ی شیشه دا

امتحان کفر و ایمان نیست با گر می عشق
شناس و ترسوز دهه چون آنش افند بیشه دا
بیدو راد چه فیش دیده و شنی چشمه

دادرد چه سو داد ره اعمی قرا اه
کهنه چون شد سر کم که دا چند تسر
خضر بیش است از جواد انسان نیر دا
بر عدوی خوش شیمه سوزدن دل اباب دارد
گریبه بازنشا نمایه با دل بر خون کباب

داراپین چهاران متقدم: خود را می‌پسایند
عیب دادراده ا خر بهتر بر دازی
عیبوبایا ب بدون دعور دا چی ی
بسکه از فیش قلم گوهر فشایی می‌کنند

من نوان گفتند ذل دادا مهیط کوهر است
گر باین دنبگ از دلم دارا سخن سیر بر زنده
میخوان گفتن تمام اورانق دیوان گی است

دارا چه سحر تمیمی کر دی که زین غزل
جان حسود دا سخن آ بیاد اروسوخت

هرکا از اهل هنر شد با خراسان خونگرای
می می توان برای ما بر حال افلاطون کریست

ق手下 انصاف است در بازار ای جو هر فرش
(1) شاه خواهی در مکنی نکریست

چرخ نا سنجیده با سنجیده طبیعت دشنم ایست
چون قلم هر کس که از اهل سخن شد خونگرای
شمع محفل گو ید این مضمون به آواز بلند
عبر ها کس بر سیر یک مصرف هموزن کریست

دید چون پیقد ری اهل سخن دارد اگر
خانه هم برماوهای بزامه زین مضمون کریست

لب ز اقافان ما ند و مادا ایبادی نا ل است
درد دل بسیار فرشت تنگ که و جای نا ل است

همد می چون نسی نمی بنیم هم آوازی گیشون
بند پند عضوی مرن و نسی بهرامی نا ل است

از گریزان چا نسی فنائی نشونه اهل زمین
گری بکسو شآسمانها یکسر سدا ی نا ل است

دل کند شیون زهر چا نشا لیز آید بگوش
بلبل ما دچر چون زرد آشنا ی نا ل است

پژمآ عاشق زنا نبا شد مطر بی دیگر بکار
واز و ای گریه باشید های نا نا ل است

با همه ضعف دلم دارا حرف نا ل کریست
خشم خوش باشود اگزور آزمای نا ل است

دوی عشره دارای فشنگی در غزل رفیق در مراوع مینای به و قهرش که دز نکدی
صیام موجود داست. زیارت کاه خاص و عام است مردم اودا بنام شیخ دارایی مینای
در زننوفات او اطلاعی در دست نیست که شاهان می رود شاعر فرن ۱۳ بهاش و مدلی
خودرا کاه نگی صبا و گاه نگی سیاه نامی می برود مردم آ تسامان زنگی صیامی کویند.
عاشق
عبدالرحمن عاشق فرزند تسليم ایست و در منزل وقصیده دستان داشته وروحمه
ادبی بدر دا حفظ کرده است این قصیده را برای سردار فتح محمدخان حکم‌ران
هرات سرو ده است:

ای زلف بی‌شیوه، بران یا راه دلبر
تو دختر حوری و سیه بخش اذئانی
نی نه که نامرد تو بچه خلافان
یکسلنه، کفر هستنی و بک طالله جادو
در جنته و بک د و قدم به پسر تاکه
هم بزم مسیحنا بوت د اصول نویسخ پا تاکه
هی توش و صد ساله بکیراژ دهنت بوس
کل دزد شک اژدها، گلستان لطافت
کان ترک ستمکره اکرم دزد بکیرد
هی جان بال مشاطه کشاد موی کشانت
بر مزهبر زر دشتی و بر ملت جادو
اژرنه این ظلم و نطاویل که زدستت
شا ها ملمسکا دا دکرها بانده دا عی
یک هفته ازپین بیشکه این تنز جکامه
در بزم توخواهند وستودی وستود ند
کفتنی به تحقیق که در دیده فلاني
برهان طلیبین دن دی که این تنیکی
تا آن خانسی زنین مکن بر از مسكین
با لطف عنايت کندم سر رکن جاج
تا آن و هم‌اهمیث است اینکه باشمن

چون اب دوان حکم تو بی‌پیوسته بپر بوم
چون باد دوان خصم تو سر کشته بپر در

شیطانی و شد طرفه، فی اکل میخر
ما ناکه تراکمکرده قفاش شو هر ماده
اورکرده قفا دخت عزاکرده تودر بر
پک طاققوه، مکه مسیح و بک باقی خیمه،
جون خضر بانآب باقا نوش زکوت
جاحی صفا ده کمال، یکم و گذر نورد
هی از ده هرکه هستین رقی قد مکر
در سبیه ازان نرسک جاوی ستمکر
درتین زند ان لشکر مؤکات به خنجر
مشابه تا دار در عوض دست بر سر
که مهر کنی سجرده و گرمه شعله آذر
نام بر د آواز چه نا ار فلک بر
پیک عرض هم دادر و بس موجزا خصیر
کفتن میدهد دن هسود تن مکر
اشخاص سنن دان وسنن سنگ وسیغور
کاپی معنی خوش نیست از بین سردار مکر
شده مکر بر بسن بگا د مکر ر
نا بخت چنان بار شود بر از ماضیر
پنگ فنر و سیاست کندم شا ماظفر
این سوده بهعاون شود آن بسته بچمیر
صرا رحي

احمدقل صادري درنیمه قرن دوازدهم میلادی و یکی از رؤسای طایفه ایمان
بوده دیوان او ترک احفا دش میپاشند و همین طور صادمی ندیده‌شنای فروند
باید از این نوشته و بمیرا بیبید ختم کرده نه که نمونه کلام او;
بدست آمد زمین ازدودیت علما، سنا کم کم
شود ازداه مرغ زیرک افتاده خطر که
نوان بادامی افطار مرغ دانی دانه و دومند صید
نسمهم که به چادم بیهمه یا کا نسرا آشنا کم کم
بروحی خور دیبا کم کن کریم ریز در همین
پگرد ون که بی‌نال با آریا بوربا کم کم
زلطهه، بمرد ره دی کش نهانی داد این با سخ
که در پاد شکدارا همی‌که به‌همی‌زاربا کم کم
ندانم که چنان دوست ذا مرز کیتا باشد
و لی هرگوش جانی‌بانزی رسد باگته دیا کم کم
مراگرخون بروبدنرگی مستی قه با کم زان
ز لاف سرکنت خواهم گرفتین خون به کم کم
مرنچان صادمی خاطر بی تاپید هرنا اهل
که آ دآ نا سزاییه‌ها بقین از نا سرا کم کم
در میکده دی در دی کش مسیا نساب
می گفته و ندا نسیه‌ها، سرن سو و با را
زا آتش که وصوهمه‌ه ذهنست‌ب‌وهرگز
ای صادمی از میکده جو سر خدایا